غلط نامه کتاب انوار الابصار

غلط	صحیح	غلط	صحیح	غلط	صحیح	غلط	صحیح
صفحه	سطر	صفحه	سطر	صفحه	سطر	صفحه	سطر
۲۲	۴	۲۳	۲	۲۴	۸	۲۴	۱
تقیمه	تسمیة	طبقانند	طبقاتند	مراب	مراتب	بذرمه	بذریه
۲۵	۵	۳۲	۱۴	۶۰	۱۰	۶۰	۱۴
بامرات	بامراتب	مقامات	مقامات تعبیر	به پیغمبر	پیغمبر	دوهمین	دهمین
۶۸	۱۵	۸۰	۳	۸۶	۱	۸۶	۱۵
دنقد	ولقد	نامیته	نامیه	پدرا	بدام	مجلاریت	محللات
۱۱۴	۸	۱۰۹	۱	۱۲۴	۱۱	۱۲۷	۲
لذات دنیوی	لذات آن	بابن میران	تا بابن میزان	بزرگواررا	بزرگواران	خداوندا	خداوند
۱۲۷	۶	۲۲۸	۵	۱۵۱	۱۳	۱۷۰	۱۰
هذا در حاشیه		مخلفت	مخلفت	ودولتساو	درلتساو	روصیکث	وصیبک
۳۷	۱۴	۳۸	۱۳	۴۲	۸	۵۰	۵
اتا	انا	دومرتبة	دومرتبه	منیقل	مستقل	آسنود	اشنوده
۱۸	۹	۴۴	درحاشیه	۹۱	۵	۷۰	۵
زکاه	زکوة	یکلون	یکون	که رفع ظلم	ورفع ظلم	درسماۀ	درسایه
		غلط نامه رساله سیف قاطع وبرهان ساطع					
۲	۵	۲	۸	۳	۴	۹	۱۵ که
خواصه	خاصه	مانموعه	ممنوعه	لنظریة	لنظریه	سواد اعظم تنها	سواد اعظم
۱۰	۳	۱۲	۱۷	۱۸	۲	۱	
پس ازنجس	پس بنجس	سدد	صدد	بوجوت	بوجوب		

بسم اللہ الرحمن الرحیم

مخفی نماند که این کتاب مستطاب انوار الابصار در علتاب عرش درجات بنظر کیمیا اثر علمای اعلام که اید امثالهم رسیده و هر یک ازین بزرگواران که در این زمان مدار تقلید انام بر ایشانست تصدیق بر صحت حقیقه آن نموده اند و تقریظ و تمدیح بر آن مرقوم فرموده اند چنانچه صورت تقریظ هر کدام مدظلهم در معرض تحریر در آمده است پس بعد ازین تقریظات و تصدیقات این بزرگان دین اگر کسی از معاندین شریعت از روی فساد و کذب و عناد رد و قدحی بر آن نماید آن رد و قدح راجع برد و قدح بر این امنای دین مبین خواهد بود و بلکه موافق شهادت این اعلام که در تقریظ می فرمایند اقتباس شده است معانی این کتاب انوار الابصار از کتاب مبین و تاسیس شده است مبانی آن بر اخبار ائمه طاهرین پس این رد و قدح در حقیقت راجع برد و قدح بر خدا و رسول خدا و ائمه اطهار خواهد بود و شکی نیست که آن در حد کفر است پس بر مومنین هدایت آئین پوشیده نماند که هرگاه همچنین اوراق ضلالی که این گونه رد و قدح در آن باشد دستیاب شوند بدانند که مادۀ آن عناد با شریعت و فساد عقیدت است و آن اوراق داخل در کتب ضلال است که واجب است تضییع و فنای آن والا هر شبهه که از آن بعوام وارد آید حفظ کنندۀ آن در گناه و اضلال با جاعل آن شریک خواهد بود و بوزر و وبال عاقبت آن در دنیا و آخرت گرفتار خواهد گردید والسلام علی من اتبع الهدی ترجمه همین عبارت بزبان اردو در صفحه مقابل است

بسم اللہ الرحمن الرحیم

پوشیدہ نہ رہے کہ یہہ کتاب مستطاب انوار الابصار عتبات عرش درجات

مین بنظر کیمیا اثر علمای اعلام کثر اللہ امثالہم کے پہنچے ہی اور ہر ایک آن

بزرگوارون سے کہ اس زمانہ مین مدار تقلید خلق کا انپر ہے تصدیق صحت

وحقیت اس کتاب کی کی ہین اور تقریظ و تمدیح اسپر مرقوم فرمائی ہین

چنانچہ صورت تقریظ ہر ایک کے علمای مدظلہم سے تحریر کیے گے ہے

پس باوجود تقریظات و تصدیقات ان بزرگان دین کے اگر کوی شخص

معاندین شریعت سے ازروی فساد و کذب و عناد کے رد و قدح اسکے

کری وہ رد و قدح راجع ہوگے طرف رد و قدح ان امنای دین مبین کے بلکہ

موافق شہادت ان علمای اعلام کے کہ تقریظ مین فرماتے ہین جیسے کہ

ہین معانی اس کتاب انوار الابصار کے کتاب مبین سے یعنی قران مجید سے

اور بنا کی ہے بنیاد اسکے اخبار ائمہ طاہرین علیہم السلام پر پس یہہ رد و

قدح فی الواقع راجع ہوگے طرف رد و قدح خدا و رسول و ائمہ طاہرین

علیہم السلام کے اور شک نہین کہ یہ درجہ کفر مین ہی پس مومنین

ہدایت آئین پر پوشیدہ نہو

که

جسوقت ایسے اوراق ضلالی

کہ جسمین اس قسم کے ردّ و قدح ہو دست

یاب ہون جانین کہ مادّہ اوسکا عناد با شریعت

و ف و عقیدت ہے اور وہ اوراق داخل کتب

ضلال مین ہین واجب ہے ضایع کرنا اور دفعا کرنا اوسکا

والا جو شبہہ کہ اوس سے عوام کو ہوگا

حفظ کرنیوالا اوسکا گناہ و ضلالت مین شریک

ردّ و قدح کنندہ ہوگا اور وبال عاقبت

سے اوسکے دنیا و آخرت مین گرفتار

ہوگا اور سلام اوس شخص پر جو

پیروی کرے ہدایت

کے

هذا

الکتاب

هو المسمی بانوار الا

بصار فی مراتب آل النبی المختار

و الائمه الاطهار علیهم السلام که از جهة قطع

منازعه و مشاجره که بین بعضی از مومنین واقع

شده بود در حیز تحریر در آمده دست مطلب

آن اشاره بدفع ارائی

بان آراء خلاف جاده حق

پیموده اند و الله

المعین

الاقل الاواه حبيب الله جيلانى صورت مهر شريف

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى وفقنا للتمسك بدين الاسلام * و ايدنا لازالة شبهات وقعت فى امر النبوة و الامامة لبعض الانام فى هذه الايام * و علمنا طرق هضم برهانها و هدم بنيانها - بحيث تزيل الشبهة عمن وقع فيهما من الخواص و العوام * و الصلوة و السلام على محمد و اله هم امناء الرحمن و مصابيح الظلام * اما بعد فيقول احوج الناس الى ربه الغنى محمد على الخراسانى

صورت تقریظ جناب مستطاب ملاذ شریعت مدار عمدة الفقهاء العظام زبدة المجتهدين [illegible] حجة الاسلام جناب مستطاب [illegible] آقا میرزا ابو القاسم [illegible] مد ظله العالی

عفی الله عن جرائمه وجرائم والدیه * وقبل عذرهم یوم التناد *

لدیه - که چون دراین اوان که سنه ۱۳۰۲ یکهزار وسیصد ودوی هجری

نبوی است علیه الاف التحیة درمیان بعضی از مؤمنین سعادت

قرین * از ساکنین حیدرآباد دکهن * صانها الله من الحدثان

والفتن * مسئله امامت ونبوت مطرح نظر گردیده وبحث از

افضلیت مرتبهٔ امامت بر مرتبهٔ نبوت وبالعکس درمیان ایشان دایر

گردیده است * ومکرر از این خادم شریعت از تفصیل وتحقیق

این مسئله سؤال می نمایند وچون تفتیش از موضوع نزاع

ایشان نمودم معلوم شد که حقیقت امر بر ایشان مشتبه شده مراد ایشان

از امامت ونبوت مسئوله امامت ائمه اطهار است ونبوت نبی مختار

وحال آنکه این توهم خطئی است عظیم * وخطائیست جسیم بلکه

مراد از سؤال در نزد اهل آن سؤال از مرتبهٔ نبوت پیغمبر و مرتبهٔ امامت

خود آن سرور است * که آیا این دو مرتبه که در آنحضرت هست کدام

یک افضل است از مرتبهٔ دیگر * وبعض وساوس وتسویلات دیگر هم

شیطان لعین در وهم وخیالات بعضی از مؤمنین انداخته است

که رفع انها نیز لازم است لهذا بر خود لازم دانستم که رساله در رفع این توهمات و بیان آنچه حق است بر وجه ایجاز و اختصار بعبارات واضحه بیّنه که هر کس بفهمد تحریر نمایم تا آنکه موجب بصارت اهل ایمان و قوت یقین اهل ایقان گردد و نامیدم اورا با نوار الابصار فی تحقیق مراتب النبی المختار و الائمة الاطهار علیهم السلام و مرتب نمودم اورا بر مقدمه و پنج مقصد اما المقدمه پس بدانکه از برای خاتم انبیا چهار مرتبه است که باعتبار هر مرتبه از آن مراتب چهارگانه آنحضرت باسمی موسوم و بصفتی موصوف شده اند و مصداق آن اسم و آن صفت گردیده اند مرتبهٔ اول مرتبهٔ نبوت است که مشتق و مأخوذ است از نبأ یعنی خبر و چون حضرت نبوی اخبار شنونده اند از جانب خداوند متعال اخبار و احکام از این جهة نامیده شده اند بنبی و موضوع شده است از جهة این ذات مقدس باعتبار این منصب جلیل این اسم مبارک و اطلاق این اسم بر آنحضرت در قرآن شریف بشیوع و کثرت شده است که احتیاج باستشهاد ندارد مرتبهٔ دوم مرتبهٔ رسالت است یعنی پیغام رسانندن



از خداوند متعال بخلق و باعتبار این مرتبه نامیده شده اند برسول
یعنی رسانندهٔ اخبار و احکام الٰهی به بندگان او و این اسم مبارک
نیز باعتبار این مرتبه بکثرت تواتر در قرآن و غیر آن بر حضرت نبوی
اطلاق شده است* مرتبه سیم* مرتبهٔ ولایت است یعنی اولی بتصرف
و چون ذات مقدس نبوی صلّی اللّٰه علیه وآله اولی است بمومنین از
خود مؤمنین بنص قرآن شریف چنانچه حضرت رب الارباب در سورهٔ
احزاب میفرماید* النبیّ اولی بالمؤمنین من انفسهم وازواجه امهاتهم*
یعنی این پیغمبر حق اولی است بمومنین از خود مؤمنین و ازواج او
صلّی اللّٰه علیه وآله بمنزله مادرهای ایشان است* مقصود آنکه چنانچه
آباء ولایت و اولویت تصرف بر اولاد خود دارند در صورتیکه
آن اولاد صغیر و غیر بصیر بامورات خود باشند همین طور این
رسول ولایت و اولویت تصرف بر شما دارد و بمنزله پدر است بر
شما که اصلاح امور دنیا و دین شما در قبضهٔ اختیار و اقتدار او است
و شما بمنزلهٔ صغار غیر مختار بد بنسبت با و پس باعتبار این مرتبه و بمقتضای
این منصب نامیده شده اند بولی چنانچه خداوند علا در سورهٔ

مائدہ تصریح باین اطلاق نیز فرمودہ میفرماید ✤ انما ولیکم اللہ و رسولہ والذین آمنوا الی آخر الآیۃ یعنے این است و جز این نیست که ولی شما و صاحب اختیار شما خداست و رسول خداست و کسانیکه ایمان آوردہ اند و این صفت دارند که بپا میدارند نماز را و در رکوع نماز تصدق میدهند یعنی علی بن ابیطالب علیه السلام موافق تفاسیر متظافرہ ✤ مرتبہ چهارم ✤ مرتبہ امامت است یعنی استحقاق پیشوائی خلق و مقتدا بودن کل انام و این منصب و مرتبہ ایست که باعتبار این منصب و مرتبہ اطلاق میشود بر آن بزرگوار امام ✤ و واجب است بر امت از جهة همین منصب اقتدا به آن بزرگوار ✤ و متابعت نمودن آن رسول مختار ✤ در جمیع امور معاش و معاد و دانستن او را راہ و طریق وصول الی اللہ ✤ و دلیل بر اثبات مرتبہ امامت ✤ عنقریب در معرض بیان خواهد آمد پس چون این بزرگوار صاحب این مراتب و مناصب اربعه مذکورہ است بعضی از مؤمنین که عارف بتفصیل این مراتب از حیثیت تفاضل و ترافع

[Margin:] خبر دهندہ است ... باعتبار تبلیغ ... این هر دو معنی باعتبار ... است پس باعتبار ... دل خبر شوندہ است ... باعتبار دوم خبر دهندہ است که ... عبارة اخرای رسول ... است و نیز مناقات ... ندارد و باینکه نبی را ... بعضی مشتق از ... نبوة یا از نباوة ... گرفته اند بمعنی رفعة ... بجهة رفعة رتبه نبی ... بر غیر خود از خلق یا ... از نبی بمعنی طریق ... گرفته اند بجهة بودن ... نبی وسیله بسوی ... حق و در این دو وجه ... گفته اند

هر مرتبه از مرتبهٔ دیگر نیستند سؤال میکنند که اگرچه این مراتب از آن
حضرت انفکاک پذیر نیست که بتوان بر وجه حقیقه تصور هریک علیحده
نمود ولی در مقام فرض اگر بخواهیم هریک از این مراتب را در مقابل مرتبهٔ
دیگر بر وجه تقابل و تقسیم فرض کنیم کدام مرتبه افضل است از قسیم
خود پس اگر مرتبهٔ امامت مطلقهٔ آن حضرت را با مرتبهٔ نبوت مطلقهٔ آن
سرور ملاحظه کنیم کدام مرتبه افضل است از یکدیگر جواب اینست که
مرتبهٔ امامت افضل است از مرتبهٔ نبوت و همچنین از مرتبهٔ رسالت نیز
بجهة آنکه بیان شد که نبوت مطلقه بشرط لا باعتبار نباء و
خبر است از جانب خداوند متعال و رسالت بشرط لا باعتبار
رسانیدن این خبر است بخلق و این هردو مقام مقام ظاهر و مقام
قول است و مقام امامت بشرط لا باعتبار این است که آن بزرگوار
از جانب خداوند متعال مقتدا است خلق یعنی بر خلق واجب است که در
جمیع امور معاش و معاد خود متابعت آن بزرگوار نمایند و اورا
طریق و محل اقتدا و اتباع بدانند و در هیچ امر از حکم و فرمان او
خارج نشوند حاصل آنکه امامت ریاست الهیه است بر جمیع مخلوق

نبوة بر اصل است آن مثل النبیة و وزاد بقلب همزه است واو آن پس ادغام مثل مروة - و وجه عدم منافات آن نیست که هر کس وجوه ثلثه را بیان کرده است در مقام امکان وجه تسمیه بیان کرده است و مصنف در مقام بیان تحقیق و آنچه در نزد او ارجح است از وجوه مذکوره بیان کرده است اینکه همین تحقیق استنباط میشود از اخبار اهل بیت مثل آنچه وارد شده است در اصول کافی و بصائر الدرجات و غیره از کتب معتبره و در بیان فرق بین نبی و رسول و امام و محدث که در همه

ز جانب خالق چنانچه مقام و منصب ولایت بشرط لا نیز باعتبار
او توتی است که خداوند متعال بجهت آن بزرگوار برقرار فرموده است
و او را ولی و صاحب اختیار فرموده است بر جمیع امت در جمیع امور
ایشان بطوری که حکم آن بزرگوار نافذتر بود بر نفوس خلق از خود
خلق بنفوس خود و این دو مقام مقام باطن و مقام فعل است و واضح
است که مقام باطن و فعل افضل است از مقام ظاهر و قول این بحسب
ملاحظهٔ هر یک از این مراتب است بشرط ملاحظهٔ عدم مرتبهٔ دیگر با او واما
بحسب حقیقت پس مرتبهٔ نبوت و رسالت با مرتبهٔ امامت و ولایت
در آن حضرت لازم ملزوم یکدیگرند و انفکاک یکدیگر بر وجه حقیقه
متصور نیست و این ظاهر و باطن از یکدیگر جدا نمی شوند پس هر زمان
که اطلاق نبی یا رسول بر آنحضرت می شود بشرط لا نیست بلکه بشرط
شئی است یعنی بشرط مراتب دیگر است پس هر وقت که اطلاق
شود بر آن سرور لفظ نبی یا رسول پس سایر مراتب نیز با او منوی و
مقصود است و بعبارهٔ اخری و اهب علی الاطلاق وقتیکه
آن بزرگوار را به خلعت نبوت و رسالت مخلع فرمود آن نبوت

بجا
از دو قسیم
در باب سیر فی
منامه و نسمع الصوت
ولا یعاین الملک و
شکی نیست که این معنی
از برای نبی ممتنع است
بانچه ذکر شده است
از تحقیق والله العالم
منه

فائده
تخصیص با ین حضرت
از جهة احتراز از اوصیا
آنحضرت است
چه که ایشان دارای
همان مرتبهٔ امامت
و ولایت بند الاعزه
پس این لازم ملزوم
در حق ایشان جاری
نیست نیز از جهة
نسایر انبیا است
که این استلزام در
حق ایشان کلیه
ندارد

ورسالتی بود که جامع مرتبۂ امامت و ولایت نیز بود و زمانی نبود ه ا
که نبوت و رسالت این بزرگوار خالی از این دو مرتبۂ عالیہ علیہ باشد
و این دو مرتبۂ ظاہر خالی از این دو مرتبۂ باطن باشند
وازہمین جہہ است کہ اطلاق این دو اسم یعنی رسول و نبی بر آن
حضرت بکثرت شدہ است چہ در قرآن و چہ در غیر آن
بلکہ جمیع خطابات قرآنی کہ متعلقہ بآن جناب است تعبیر بہمین
دو لفظ مبارک شدہ است + از جہتہ ہمین استلزام یعنی
استلزام مرتبۂ نبوت و رسالت مرتبۂ ولایت و امامت را
بخلاف عکس + یعنی عدم استلزام امامت و ولایت نبوت
و رسالت را + پس چون کہ نبوت و رسالت آن حضرت +
اخص ست از امامت و ولایت + از این جہتہ ست کہ لفظ نبی
و رسول مختص شدہ است بآن بزرگوار و در خطابات الہیہ بآن
دو خطاب مخاطب کردیدہ اند + بخلاف امامت و ولایت
کہ چون از مراتب و مناصب اختصاصیۂ آن حضرت نیست
بلکہ بعد از انتقال آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ از این عالم

فانی بعالم باقی این دو مرتبہ بطریق خلافت و وصایت منتقل
می شود بخلفا و اوصیاء بعد از ایشان واحداً بعد واحد
و ناظر بہمین است حدیث ابن جمہور احسائی در کتاب غوالی اللآلی
از حضرت صادق علیہ السلام کہ فرمودند ✤ الناصب شرٌّ
من الیھود قیل کیف ذلک یا ابن رسول اللہ فقال ان الیھود
منع لطف النبوۃ وھو خاص والناصب منع لطف الامامۃ وھو
عام ✤ یعنی ناصبی بدتر و شرّ او کثر است از یہود عرض کردند
چرا یا ابن رسول اللہ ص حضرت فرمودند بجہۃ اینکہ یہودی منع کرد لطف
نبوت را و او خاص است ✤ و ناصبی منع نمود لطف امامت را
و او عام است ✤ مقصود آنکہ امامت مختص بشخص خاص و زمان
خاص نیست ✤ بلکہ نسبت بہر دو عام است ✤ پس ثمرۂ
مترتبہ بر آن نیز عموم دارد ـ بخلاف نبوت و این عموم کہ در
ذکر شد ـ عموم نسبی است ـ و بعبارۃ اخری امامت مطلقہ
سانیہ در ہر یک از ائمہ است بطریق تناوب ✤ و این منا
ندارد و خصوصیت امامت را بنسبت بہر یک از ائمہ باعتبار

شخص هریک و زمان هریک واز اینجاست که امامت در هریک از ائمه باین اعتبار خاص است وصفت ومنصب خاصه باوست واشتراک باغیر خود در زمان خود ندارد ونمی شود دریک زمان دو امام موجود باشند که هردو قائم بامر امامت ومتصدی این ریاست باشند چنانچه شاهد براین صاحب کافی در کافی از حضرت ابی عبدالله روایت کرده که راوی یعنی حسین بن ابی علا از آنحضرت پرسید که یکون الارض لیس فیها امام قال ع لا قلت یکون امامان قال ع لا الا واحدهما صامت یعنی آیا می شود که نبوده باشد در زمین امامی حضرت فرمودند نمیشود عرض کرد که می شود دو امام دریک زمان مجتمع شوند حضرت فرمودند نمی شود مگر آنکه احدهما صامت باشد یعنی مباشر امر امامت نباشد واز این جهت است که اطلاق امام بر هریک در زمان هریک بکثرت شده است ومنافی عموم مفهوم لفظ واشتراک مصداق نیست واین بیان اگرچه در حضرت خاتم ص نیز جاری است چه که امامت

باعتبار زمان آن حضرت نیز خاص بآن سرور بوده است
ولی بیان شد که از جهة دیگر یعنی جهة مفهوم عام است و نبوت
و رسالت از جمیع جهات خاص است هم بحسب مفهوم و هم بحسب
مصداق باستلزام این دو مرتبه در آن حضرت مرتبهٔ امامت
و ولایت را نیز چنانچه گذشت پس از این جهة اطلاق این دو اسم
بر آن حضرت صلعم اولی بتخصیص شده است تمام شد آنچه مقصود از
مقدمه بود و بیان می شود مطلب مقصود در ضمن پنج مقصد
مقصد اوّل در اثبات مرتبهٔ امامت از برای خاتم انبیا صلعم
مقصد دوّم در افضلیت مرتبهٔ امامت در آن حضرت
از مرتبهٔ نبوت و رسالت مقصد سیم در اینکه همین امامت خاتم
انبیاست که منتقل شده است بطور خلافت و وصایت
بسوی اوصیا و خلفاء آن بزرگوار بعد از آن عالی مقدار
مقصد چهارم در عدم تساوی مرتبهٔ اوصیای خاتم
انبیا با آن حضرت در فضیلت چنانچه بعضی توهم برده اند
بلکه پیغمبر صلعم افضلند از حضرت امیر و سایر ائمه از مراتب شتی

مقصد پنجم در فضیلت ائمۂ اطہار ع از ہمہ پیغمبران ص اولو العزم غیر خاتم انبیا اما مقصد اوّل یعنی اثبات مرتبۂ امامت از جہۃ خاتم انبیا صلّی اللہ علیہ وآلہ ٭ پس کانّہ مرتبۂ واضح است کہ سزاوار نیست راہ یافتن شک دراو ٭ چنانچہ از تعریف امامت کہ علمای اعلام ٭ درمقام اثبات آن ازبرای اوصیای انام ع بیان کردہ اند ظاہر وبیّن ہست ٭ علامۂ حلّی اعلا اللہ مقامہ وسایر علمای متکلمین دربحث امامت می فرمایند کہ ٭ الامامۃ ریاسۃ عامّۃ فی امور الدّین والدنیا لشخص من الاشخاص نیابۃ عن النبی یعنی امامت ریاست وفرمان فرمائی است بطریق عموم درامور دین ودنیا ازبرای شخص معیّنی از اشخاص بنیابۃ از نبی صلعم واین ظاہر ہست کہ منوب عنہ دارای مرتبۂ این ریاست نباشد بالاصل تقدّمی نمیکند ازاو بسوی نایب بنیابۃ ٭ دلیل دوّم آیۂ شریفہ است کہ درسورۂ بنی اسرائیل می فرماید ٭ یوم ندعوا کلّ اناس بامامہم ٭ یعنی روزی خواہد آمد کہ خواہیم خواند دران روز ہرگروہی از خلق را باامام زمان آن گروہ واین

معلوم است که خلق زمان حضرت رسولؐ را هم خواهند خواند
در روز قیامت * و در آن زمان امامی و مقتدائی که صاحب
ریاست عامه باشد نبوده است مگر آن حضرت * و اگر مرتبهٔ
امامت در ایشان ثابت نباشد و باعتبار این مرتبه مصداق
لفظ امام نباشند * پس آیهٔ شریفه نسبت بآن زمان بی مصداق
می ماند و این بمقتضای آیهٔ شریفه باطل است قطعاً دلیل *
سوم در کافی از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادقؑ
روایت کرده که فرمودند * یوم ندعوا کل اناس بامامهم ای
بامامهم الذی بین اظهرهم وهو قائم اهل زمانه * یعنی مراد
از امامیکه خداوند متعال در آیهٔ شریفه فرموده است آن
امامیست که در هر زمان درمیان آن قوم است و او قائم اهل
آن زمان است و این معلوم است که در زمان حضرت
رسولؐ قائم اهل آن زمان وجود مبارک آن سرور بوده * و غیر
آن بزرگوار کسی قائم اهل آن زمان نبوده و دلیل چهارم قمی
از حضرت باقرؑ علیه السلام روایت کرده است در ذیل *

همین آیه شریفه که حضرت فرمودند یجیٔ رسول الله فی قومه
وعلیٔ فی قومه والحسنؑ فی قومه والحسینؑ فی قومه وکل من مات
بین ظهرانی قوم جاؤا معه یعنی حضرت باقر علیه السلام فرمودند
در تفسیر این آیۂ شریفه که خواهد آمد حضرت رسولؐ در قوم خود وحضرت
امیرالمؤمنینؑ در قوم خود وحضرت امام حسنؑ در قوم خود وحضرت
امام حسینؑ در قوم خود وهر امام که بمیرد درمیان گروهی وقومی
خواهند آمد آن گروه وقوم با آن امام واین حدیث ظهور تام دارد
در اطلاق لفظ امام بر آن بزرگوار **ودلیل پنجم** حدیثی است
که صاحب محاسن در محاسن از حضرت امام جعفرؑ روایت کرده
که حضرت باصحاب خود فرمودند که انتم والله علی دین الله یعنی
بخدا قسم که شما قائمید بر دین خدا پس تلاوت فرمودند این آیۂ
شریفه را یوم ندعوا کل اناس بامامهم ثم قال علی امامنا
ورسول اللهؐ امامنا وکم من امام یجیٔ یوم القیمة یلعن اصحابه ویلعنونه
یعنی حضرت پس از تلاوت آیۂ شریفه یوم ندعوا کل اناس بامامهم
فرمودند حضرت امیرالمؤمنینؑ علی امام ماست وحضرت رسول اللهؐ

م امامت وچه بسیار از امامان که خواهند آمد در روز قیامت در
حالتیکه لعن خواهد کرد هر یک از آن امامان اصحاب خود را و لعن
خواهند نمود آن اصحاب آن امامانرا مقصود آنکه امام حق و امام ضلال هر دو
خواهند بود و درین حدیث تصریح شده است باطلاق لفظ امام بر رسول
خدا دلیل ششم آنکه مرتبهٔ امامت عطا شد از جانب خداوند
تعالی بحضرت ابراهیم و اسحق و یعقوب خداوند منت گذاشت بر
ایشان بعطا کردن این مرتبه چنانچه در قرآن شریف می فرماید و وهبنا
له اسحق و یعقوب نافلة و کلا جعلنا صالحین و جعلناهم ائمة یهدون بامرنا
و اوحینا الیهم فعل الخیرات و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة و کانوا
لنا عابدین ٭ یعنی عطا فرمودیم بحضرت ابراهیم اسحق را و یعقوب را
از فضل خود و همه انها را صالح گردانیدیم و قرار دادیم ایشانرا
امامها که اقتدا و متابعت کنند مردم ایشانرا در امور دین و دنیای
خود و هدایت کنند ایشان خلق را براه حق و طریق مستقیم بامر و حکم ما
و وحی فرمودیم بسوی ایشان فعل خیرات را و اقامه صلوة را
و دادن زکوة را و بودند ایشان از برای ما عبادت کننده گان و در

جای دیگر می فرماید ✦ ولقد اتینا موسی الکتاب فلا تکن فی مریة من لقائه وجعلناه هدی لبنی اسرائیل وجعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا وکانوا بآیاتنا یوقنون ✦ یعنی تحقیق که دادیم حضرت موسی را کتاب پس مباش ای پیغمبر در شک از لقای تو حضرت موسی را در شبی که بالا بردیم ترا بآسمان و وجوه دیگر نیز گفته اند در معنی این جزء آیه وگردانیدیم موسی را هدایت از برای بنی اسرائیل و قرار دادیم امامها از بنی اسرائیل که هدایت کنند خلق را بامر ما چونکه صبر کردند و بودند یقین کنندگان بآیات ✦ پس از این دو آیه معلوم شد که خداوند متعال مرتبهٔ امامت را عطا فرمود بحضرت ابرهیم و بعض از اولاد او و در مقام امتنان بر ایشان اخبار از امامت ایشان فرموده و شک نیست که این مرتبه غیر از مرتبهٔ نبوت و رسالت بوده چنانچه توضیحی از آن خواهد آمد ✦ پس اگر این مرتبه از برای خاتم انبیا ثابت نباشد لازم می آید که آن بزرگوار فاقد باشد مرتبهٔ را که حضرت ابرهیم و اولاد او واجد بودند آن مرتبه را و معلوم است که صاحب مراتب متعدده افضل است از فاقد آن مراتب و هر چند یک مرتبه

باشد سیما مرتبهٔ امامت که افضل جمیع مراتب و مناصب الهیهٔ است
و حال آنکه مسلّم است که حضرت خاتم انبیا افضلند از کل انبیا و رسل چنانچه
استدلال بر آن عنقریب خواهد آمد و **دلیل هفتم** در بصایر الدرجات
ابن فعنایری که از اجلّهٔ اصحابست از فضل بن یسار روایت میکند
که از حضرت ابی جعفر سؤال شد از قول خدای متعال که فاسئلوا
اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون یعنی سؤال کنید از اهل ذکر اگر خود
عالم نیستید قال علیه السلام رسول الله و اهلبیته هم اهل الذکر و هم الائمة
یعنی حضرت فرمودند که رسول خدا و اهلبیت آن بزرگوار ایشانند
اهل ذکر و ایشانند امامان پس درین حدیث نیز تصریح شده است
بامامت حضرت رسولؐ **دلیل هشتم** حدیث نورانیه است
محکی از جلد سابع بحار و جلد ثالث از عوالم که صاحب جواهر الاخبار
متوجه شده است و حدیث طولانی است و در آن حدیثست که
حضرت امیر خطاب بسلمان و ابوذر فرموده فرمودند که من لم
یقرّ بولایتی لم ینفعه الاقرار بنبوّة محمدؐ الا انهما مقرونان و ذالک
انّ النبیّ مرسل و هو امام الخلق و علیّ ع من بعده امام الخلق و وصیّ محمدؐ

یعنی حضرت امیرؑ فرمودند کسیکه اقرار کند بولایت من نفع نمی بخشد
او را اقرار بنبوة محمدؐ آگاه باشید که اقرار بولایت من و نبوة
محمدؐ مقرون بیکدیگرند و این از جهة آن است که حضرت خاتم انبیاؐ
نبی مرسل است و او امام خلق است و علیؑ از بعد آن حضرت امامست
بر خلق و وصی محمدؐ است دلیل ششم روایت محمد بن حرب امیر مدینه است
که صدوق علیه الرحمه روایت کرده است و حدیث طویل است
و عنقریب در مقصد چهارم تمامه در معرض بیان خواهد آمد و آنچه متعلق
بمقام است از فقرات آن روایت اینست که حضرت امام جعفرؑ فرمودند
بمحمد بن حرب پس از اقامه ادلهٔ چند بر اینکه چرا حضرت امیرؑ پا بر دوش
پیغمبرؐ نهادند از جهة شکستن اصنام نه عکس + که فالنبی
رسول الله نبی امام و علی امام لیس بنبی ولا رسول فهو غیر مطیق
بحمل اثقال النبوة + حضرت فرمودند پس آن نبی که رسول خدا است
هم نبی است و هم امام است و علیؑ امام است و نیست نبی و رسول
و از این جهة است که طاقت نداشت حمل نمودن سنگینی بار نبوت را
و در این مقام همین قدر از ادله کافی است در اثبات مرام و زاید

زاین و استقصای تام در این مقصد و سایر مقاصد خروج از وضع این
وجیزه است که بنای آن بر اقتصار است و امّا مقصد دوّم یعنی
فضلیّت مرتبۀ امامت نبی از مرتبۀ نبوت در رسالت آن حضرت پس از
بیان وجه تسمیه هریک فهمیده شد و دلیل دیگر در اثبات این مطلب روایت
هشام بن سالم است در باب طبقات انبیا و رسل از حضرت ابی عبدالله
علیه السلام در اصول کافی که حضرت فرمودند + الانبیاء و المرسلون
علی اربع طبقات فنبی منبئ فی نفسه و لا یعدو غیرها و نبی یری فی
النوم و یسمع الصوت و لا یعاینه فی الیقظة و لم یبعث الی احد و علیه
امام مثل ما کان ابراهیم علی لوط و نبی یری فی منامه و یسمع الصوت
و یعاین الملک و قد ارسل الی طائفة قلّوا او کثروا کیونس قال الله
تبارک و تعالی لیونس و ارسلناه الی مأة الف او یزیدون قال
یزیدون ثلثین الفا و علیه امام و الذی یری فی منامه و یسمع الصوت
و یعاین فی الیقظة و هو امام مثل اولی العزم و قد کان ابراهیم
نبیا و لیس بامام حتی قال الله تعالی انّی جاعلک للناس اماما
قال و من ذریتی فقال الله تعالی لا ینال عهدی الظالمین

من عبد صنما او وثنا لا یکون اماما ؛ یعنی انبیا و مرسلون بر چهار
طبقانند پس نبی است که اخبار شونده است در نفس خود و نبوت
او تعدی بغیر خود پیش نمیکند و نبی است که می بیند در خواب و میشنود
صوت را و معاینه در بیداری نمی بیند و مبعوث هم نشده است
بر احدی و بر او ست امامی مثل لوط که پیغمبر بود و مرسل نبود و حضرت
ابراهیم بر ایشان امام بود و نبی است که در خواب می بیند و میشنود
صوت را و ملک را هم می بیند و ارسال هم شده است بسوی
جماعتی کم باشند آن جماعت یا بسیار باشند مثل یونس چنانچه
خداوند در قرآن فرموده است در امر یونس که ارسال نمودیم او را
بسوی صد هزار یا بیشتر حضرت ابی عبد الله فرمودند آن زیادتی
سی هزار بود و بر حضرت یونس هم امام بود و آن نبییکه می بیند
در خواب و میشنود صوت و می بیند معاینه در بیداری او امام است
مثل اولو العزم و بتحقیق که حضرت ابراهیم نبی بود و امام نبود تا آنکه
خداوند تعالی فرمود ؛ انی جاعلک للناس اماما ؛ یعنی قرار
دهنده هستیم ترا از برای مردمان امام حضرت ابراهیم بخداوند

وجود
قوم
رسل
بودند بر قوم چنانچه
در قرآن می فرماید
إِنَّ لُوطاً لَمِنَ
الْمُرْسَلِينَ إِذْ نَجَّيْنَاهُ
وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ ؛
و حضرت یونس
بعد از نجات از
بطن ماهی هم
نیز ارسال شدند
و ممکن است که حضرت
لوط مرسل بودند
از جانب حضرت
ابراهیم پس حدیث
بر ظاهر خود است
منه

عرض کرد کہ این امامت عطا فرما بذریۂ من پس خطاب رسید کہ
عہد من بظالمین نمیرسد کسیکہ عبادۃ و پرستش کردہ باشد صنمی را
یا وثنی رانمی باشد امام تمام شد ترجمۂ حدیث و از این حدیث
شریف از چند وجہ ارتفاع درجۂ امامت بر سایر درجات مستفاد
میشود اول آنکہ امام درجات انبیا و رسل را باعتبار
تفاضل و تفاوت مراتب و مناصب پیغمبری بر چہار قرار فرمودند
و مرتبۂ چہارم را کہ اقصی المراتب و اعلا المدارج است او را مرتبہ
امامت مقرر فرمود کہ صاحب این مرتبہ کہ جامع مراتب ثلثۂ سابقہ
امام است مثل پیغمبران اولو العزم پس معلوم شد کہ مرتبۂ نبوت و
رسالت در ظل و در تو مرتبۂ امامت واقع و مرتبۂ امامت اکمل و
افضل ہمہ مراتب است وجہ دوم آنکہ فرمودند وہو
امام مثل اولو العزم یعنی آن نبی کہ جامع این مراتب اربعہ است
امام است مثل پیغمبران اولو العزم و این وجہ ناشی از تمثیل
مزبور است چہ کہ این تمثیل صریح در آن است کہ امامت شان
مرتبۂ اولو العزمیت لا غیر یعنی امامت و اولو العزمی در یک مرتبہ

واقعند بخلاف نبوت و رسالت و وجه این بحسب اعتبار همان نسج
له ذکر شد که امامت ریاستِ عامهٔ الٰهیه هست * و این ریاست
حاصل نمیشود مگر از قبلِ استحقاق و شایستگی ذات که در مراتب
عبودیت و بندگی و طیِ مقامات امتحانیهٔ خدائی و خطِ جمیع مقتضیا
لازمهٔ بشری و ترجیح او امر و نواهیِ الٰهی * در مقام تعارض آن با
خواهشهایِ شهوات نفسانی و خروج از هر نوع فتنِ صعبهٔ فوق
طوق انسانی و مصابرت بر بلایا و مصائب نایبهِ الامتحان عالم نا
ترقیات متدرجهٔ مترتبه حاصل کرده باشد تا برسد باین مقا
اعلی و اسنا بجهة انکه مراتب ترقیاتِ مترتبهٔ بر عبودیت و مدارج
متحصله از قبل قتلِ شهواتِ بشریه منحصر بنفوس ناقصهٔ ناس نیست بلکه
در نفوس کاملهٔ انبیا و اولیا نیز جاریست چه که ریاضات تکمیل
الٰهیه در نفوس ناقص رفع نقص و افادهٔ تکمیل میکند و در نفوس کا
انبیا و اولیا علیهم الصلوة والسلام افادهٔ حصول علو درجا
و ارتفاع مقامات عالیات میکند که قبل ازان از برای آن نفو
طیبه حاصل نبود بجهة انکه جد لقف در فیض فیاضِ علی الاطلاق

ست که بتوان توہم نمود انقطاع فیض را بر فرض وصول باین حد و
مرتب نمود بر آن انقطاع تکمیل را بلکه چنانچه نِعَم و فیوضات منعم
حقیقی نامتناہی است مراتب تکمیل نیز نامتناہی است چه که بوصول
مرتبۂ از مراتب فیوضات کمالی حاصل میشود که قبل از آن حاصل
ست و از آنچه ذکر شد رفع می شود منافاتیکه بحسب ظاہر معلوم میشود بین
حدیث شریف که امامت منحصر در اولو العزم است و بین دو آیۂ شریفه
که قبل در مقام استدلال بر مقصد اول در معرض بیان آمد که مضمون آیۂ
اولی آن بود که امامت باسحق و یعقوب عطا فرمودیم و مضمون آیۂ
دوم آن بود که از بنی اسرائیل قرار دادیم امامہا و شکی نیست که اسحق و
یعقوب و سایر انبیاء بنی اسرائیل بعد از حضرت موسی علی نبینا
و علیه السلام انبیاء اولو العزم نبودند و وجه عدم منافات آنست
که امامت مذکورهٔ در حدیث ہمین امامتیست که از قبل استعداد
ذاتی بر نہج تفصیل مزبور حاصل شده باشد و این امامت امامت
اصلیه است که بحسب موضوع خاص است بانبیاء اولی العزم و از
جهه است که مابه الامتیاز مرتبۂ انبیاء اولو العزم شده است از غیر

ایشان و امّا امامت مذکورهٔ در آیتین مزبورتین امامتِ فرعیه است
که به نیابت و وصایت امام اصل حاصل شده است از جهتِ حفظ
شریعت آن امام و هر چند که جعل آن نیز از جانب وهاب علی الاطلاق
و با استحقاق تام و شایستگی تمام * در موضع این امامت نیز حاصل
نشود صاحب مرتبهٔ این امامت نیز نبی شود و مزید تحقیق درین مطلب
بطور وافی در مقصد سیم خواهد آمد * وجه سیم * از دلالت بیان حال
حضرت ابراهیم است که امام فرمودند نبی بود و امام نبود تا اینکه جعل
امامت در حق آن بزرگوار از خالق متعال صدور یافت و این با علا
صوت دلالت بر تفضیل مرتبهٔ امامت بر مرتبهٔ نبوت میکند چه که از
ادنی ترقی باعلامی شود و این واضح است * وجه چهارم عظمت
و بزرگی است که از اعطاء مرتبهٔ امامت بآن حضرت در نظر آن حضرت
حصول پذیرفت که بمحض خطاب بصدور جعل امامت از جهت آن
حضرت فوراً آن مرتبه را از برای ذریهٔ خود از خدا و ند متعال استدعا
نمود * دلیل سیم * بر تفضیل مرتبهٔ امامت این حدیث شریف است
که در کافی از محمد بن سنان از زید شحام روایت میکند که زید گفت

شنیدم از حضرت ابی عبد اللہ علیہ السلام کہ می فرمود ÷ ان اللہ تبارک و تعالی اتخذ ابراہیم عبدا قبل ان یتخذہ نبیاً و ان اللہ اتخذ نبیاً قبل ان یتخذہ رسولاً و ان اللہ اتخذہ خلیلاً قبل ان یجعلہ اماماً فلما جمع لہ الاشیاء قال انی جاعلک للناس اماماً قال فمن ÷ عظمہا فی عین ابراہیم قال ومن ذریتی قال لاینال عہدی الظالمین قال لایکون السفیہ امام التقی ÷ یعنی محمد بن سنان از زید شحام روایت کردہ است کہ او گفت از حضرت ابی عبد اللہ امام جعفر صادق شنیدم کہ می فرمود خداوند تبارک و تعالی گرفت ابراہیم را عبد پیش از انکہ بگیرد او را نبی و گرفت او را نبی پیش از انکہ بگیرد او را رسول و گرفت او را رسول پیش از انکہ بگیرد او را خلیل و گرفت او را خلیل پیش از انکہ قرار دہد او را امام پس امام علیہ السلام فرمود کہ از عظمت و بزرگی امامت در نظر ابراہیم عرض نمود بدرگاہ الہ کہ و من ذریتی ÷ یعنی این مرتبۂ امامت را بذریہ و اولاد من ہم عطا فرما خداوند متعال فرمود کہ نمیرسد عہد من یعنی عہد امامت بستمکاران و ظالمان امام فرمودند کہ نمی رسد شخص سفیہ امام متقی

و پرهیزکار پس ازاین حدیث معلوم شد که منصب امامت اجلّ مناصب و مقامات است و اکمل همه مراتب است که هیچ مرتبهٔ ... حضرت خلیل ازجهة ذریهٔ خود خواهش نکرد مگر این مرتبه را و درجواب ازخالق متعال ارشاد شد که عهد امامت بظالمین نمیرسد و مقصود امام علیه السلام ازانیکه فرمودند سفیه نمی باشد امام اشاره است بسوی بیان ادنیٰ مرتبهٔ ظلم و آن سفاهت است زیرا که سفیه بسبب اتلاف مال خود که مایهٔ تعیّش اوست در دنیا ظالم است و این ادنیٰ مرتبهٔ ظلم است که باین نوع ظلم نیز قابلیت مرتبهٔ امامت ساقط می شود پس چه رسد بکسیکه بسبب فسق و جور تلف کند نمیرتا عیش خود را در آخرت که بطریق اولیٰ ازشایستگی مرتبهٔ امامت باطل می شود چه که امام کسیست که واجبست بر امت متابعت او و اقتداء باو پس اگر عاصی و ظالم امام باشد لازم خواهد آمد اطاعت متابعت او در معصیت و ظلم نیز و این محال است اهلسنت که علماء اعلام این آیهٔ شریفه را دلیل بر عصمت امام گرفته اند و باطل کرده اند باین آیه امامت غیر معصوم را دلیل

چهارم روایت مرویۀ از ابن غضایری ست در کافی از ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول ان الله اتخذ ابراهیم عبدا قبل ان یتخذه نبیا و اتخذه نبیا قبل ان یتخذه خلیلا و اتخذه خلیلا قبل ان یتخذه رسولا و اتخذه رسولا قبل ان یتخذه اماما فلما جمع له هذه الاشیاء وقبض یده قال له یا ابراهیم انی جاعلک للناس اماما فمن عظمها فی عین ابراهیم قال یارب و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین ۴ و ترجمه حدیث موافق همین حدیثی است که در دلیل ستم ذکر شد و تقریب دلیل نیز بر نهجی ا است که در معرض بیان آمد و از اخبار مزبوره و آیه شریفه معلوم گردید نیز آنچه اشاره بان در سابق شد که مراتب تکمیل منحصر بنفوس او ساط ناس نیست بلکه در نفوس کامله انبیا و اولیا نیز جاری است چه که این اخبار ظهور تام دارند در اینکه هر مرتبه که از جهة حضرت ابراهیم حاصل شد فوق مرتبۀ سابقه آن بود پس هر مرتبۀ که حاصل شد تکمیلی در آن مرتبه بود که در مرتبۀ قبل آن نبود و این ظاهر و مبین است که ترتیب و تدرج این مراتب از قبل ابتلا و امتحانی بود که در حق حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام بعمل آمد و در همۀ ان مقامات ان حضرت در

کمال استقلال بجز توجه بذات ذو الجلال ✤ و مراعات امر معبود بیمثال ✤
چیزی از آن بزرگوار صادر نشد در کسر اصنام ✤ در رضای ملک
علام ✤ مقابله بایک عالم از خلق نمود و بر جان خود نیاندیشید
و در مقام باختن جان در وقت انداختن در آتش از منجنیق استعانت
از هیچ ملک مقرب حتی جبرئیل امین نخواست با آنکه همهٔ ملائکه موکلهٔ بر
زمین و غیر زمین حتی روح الامین مامور باعانت و نجات او بودند
اگر میخواست نجات خود را از ایشان و مع ذلک چشم از همه منصرف
نمود و التفات بهیچ کدام نه نمود و بعد از خواهش ایشان سؤال
حاجت را از ایشان فرمود حاجت من بخدای من است نه بشما
جبرئیل عرض کرد بخواه حاجت خود را از خدای خود در همچنین وقت
که کمال اضطرار است فرمود کفی علمه عن السؤل ✤ یعنی علم او کافیست
از خواستن حاجت اشاره بکمال درجهٔ رضا ✤ و تمام مصابرت
بر محن و بلا ✤ که در راه معبود و رو داد پذیرفت ✤ در مقام نثار کردن
مال با آنکه اموال و منال آن حضرت از حد افزون بود آن ملک که
بصورت بشر از جهة امتحان حضرت تنزیهی از معبود بر حق بر زبان

جاری نمود حضرت فرمود یک مرتبهٔ دیگر بر زبان جاری نما نصف
مال خود را نثار این تنزیه کرده بتو تسلیم میکنم آن ملک آن تقدیس و
تنزیه را مرّهٔ ثانیه بر زبان جاری نمود حضرت نصف اموال خود را باو
عطا فرمودند و بعد فرمودند دفعهٔ دیگر آنچه بر زبان جاری نمودی
جاری نما بقیهٔ اموال من هم از آن تو باشد آن ملک آن تنزیه و
تقدیس را مرّةً ثالثه بر زبان جاری نمود حضرت از کل اموال خود
دست بردار شد ٭ و در مقام امتحان ولد که اصعب امتحانات است
بخصوص که خود بدست خود آن ولد را ذبح نماید وقتیکه مأمور شدند
تأخیر در حکم معبود جایز ندانسته بعمل آوردند آنچه را که مامور شده بودند
اینست که خداوند متعال هم بازای این بلایا و محن بر مراتب علیهٔ
آن حضرت متدرّجا افزود تا آنکه آن بزرگوار را بمرتبهٔ امامت
که افضل و اکمل جمیع مراتب نبوّت است سرافراز فرمود و این اخیر
مراتب تکمیلیهٔ آن جناب بود ٭ و از اینجا معلوم می شود برتری و
بلندی مقام و مرتبهٔ امامت بر سایر مراتب و مقامات و ادلّه
بر این مقصد زاید از آنچه ذکر شد بسیار است ولی همین قدر در مقام

اطمینان کافیست واما مقصد سیم یعنی انتقال همین امامت خاتم
انبیا بسوی اوصیاء آن حضرت فکانه قابل استدلال هم نیست
از کثرت وضوح مگر چون تشکیکی مسموع شده است از بعضی لهٰذا
جهت رفع آن تشکیک میگوئیم که خلافت و وصایت امیر المؤمنین
علیه السلام مسلّم اهل ایمان است و در آن هیچ خلافی نیست و
بیان شد که از برای هر پیغمبر اولی العزم چهار مرتبه است که لازمهٔ
او لوا العزمی اوست مرتبهٔ نبوّت و رسالت چون بر پیغمبر خاتم
ختم شده است پس تعدی با وصیاء آن بزرگوار نمیکند واما
مرتبهٔ ولایت یعنی اولی بتصرّف چون این مرتبه هم در زمان
حیات خاتم انبیا از برای سید اولیا حاصل شده بود پس
این مرتبه هم نمی تواند محل و موضوع وراثت و وصایت واقع
شود چه که وراثت و وصایت منوط به بعد الموت است
و بر عطایا و متصرفات واقعهٔ در حال حیوة اطلاق ارث و وصیّت
نمی شود و دلیل بر اینکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در زمان
حضرت رسول صلّی الله علیه و آله وسلّم باین مرتبهٔ عالیه از جانب

خالق متعال سرافراز شده بودند بسیار است از جملهٔ آن ادله آیهٔ شریفه وافی هدایه است که می فرماید ؎ انما ولیکم الله و رسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون ؎ ترجمهٔ آیهٔ شریفه گذشت و اینکه مراد از ولی و اولی بتصرف در آیهٔ شریفه موافق تفاسیر فریقین حضرت امیر المومنین علیه السلام است و از جملهٔ آن حدیث غدیر خم است که متفق علیه شیعه و سنی است که حضرت رسول صلعم حضرت امیر ع را بلند فرموده فرمودند ؎ من کنت مولاه فهذا علی مولاه ؎ یعنی هر کس که من ولی و صاحب اختیار او هستم ؛ پس علی ع ولی و صاحب اختیار اوست ؎ و از جملهٔ آن این حدیث مشهور است که حضرت رسول صلعم فرمودند ؎ انا و علی ابوا هذه الامة یعنی من و علی ع دو پدر امت هستیم پس این حدیث نیز اشاره بسوی ولایت است که از برای حضرت رسول صلعم و حضرت امیر ع بر امت ثابت است پس معنی آن است که همچنان که پدر را بر اولاد ولایت است در صورتیکه عقول ایشان کافی در اصلاح معاش و معاد ایشان نباشد همچنین من و علی ع را نیز ولایت است بر امت چه که عقول

امت نیز کافی در امور اصلاح نفوس و معاش و معاد ایشان
نیست والا اگر غیر از این مراد باشد منافات پیدا خواهد کرد با آیۂ

شریفه که و ما محمد ابا احد من رجالکم الی آخر الایه * یعنی نیست محمد
پدر هیچ یک از شما و ادلۂ دالۂ بر ثبوت ولایت از جهۃ حضرت
امیرؑ در زمان حضرت رسولؐ از اخبار در کتب تفاسیر و احادیث
بکثرت وارد شده است پس باقی از جهۃ موضوع وصایت
و وراثت و خلافت نماند مگر مرتبۂ امامت که بعد از انتقال
حضرت رسول از عالم فانی بعالم باقی منتقل شد بسوی حضرت
امیرؑ و همچنین از امامی بامام دیگر تا قائم آل محمدؐ پس اگر در این مرتبه
تشکیکی واقع شود پس کدام مرتبه موضوع واقع خواهد شد
از برای وصایت و وراثت آن حضرت علیه السلام و بزاید
از آنچه مذکور شد در مقام ایضاح تعریفی است که علمای
امامیه مثل علامۂ حلی و غیران از برای امامت کرده اند که امامت
ریاست عامۂ الهیه است در امور دین و دنیا از برای *
شخصی از اشخاص به نیابت از نبی چنانچه گذشت و این معلوم است

که نیابة مستلزم و مقتضی اجرای امور نیابتیه است بان تسلط
و حکومتی که از منوب عنه بنایب رسیده است والا نیابت
نخواهد بود و اگر سؤال شود که علما از ثبوت ولایت از جهه حضرت
امیر باین ادلهٔ مزبوره و غیر آن استدلال بر امامت آنحضرت
می نمایند چه که اولویة بنفوس از نفوس لازم دارد وجوب
متابعت مُوَلّی علیه ولی را و انفاذ و اجرای ولی احکام ولایة را
بمقتضای حکم شرع انور بر مُوَلّی علیه و همین معنی امامت است
جواب این است که گذشت که بمقتضای اخبار متظافره مستفیضه
امام بر دو قسمست امام ناطق و امام صامت و نمی شود که دو
امام ناطق یعنی دو متصدی امر ریاست و مباشر امور امارت
در یکزمان مجتمع شوند چه که مشیّت و حکمت الهیة اقتضا نکرده است
که دو رئیس و سلطان در یکزمان بامر ریاست شرعیّه الهیه
اصالةً اشتغال ورزند پس آن ولایت که اثبات امام میکند
با وجود امام ثابت من الله و قائم بامر امامت اثبات امام
صامت میکند نه امام ناطق پس این ولایت اثبات

میکند انکه این قول صاحب شان امامت و منصب ریاست
حقیقۃ الہیہ است بعد از امام زمان خود نه انکه اثبات میکند امامت
فعلیہ را حاصل این بیان انکه چون خداوند عالمیان عالم بود
بمعاندت اہل آن زمان با امیر مؤمنان پس از جہۃ اقامۃ
حجت بر معاندین دین در کتاب اعجاز آئین و لسان خاتم
المرسلین اثبات ولایت و اولویۃ تصرف از جہۃ آن حضرت
نمود که بآن اثبات فرماید استحقاق امامت آن سرور را بعد از
حضرت خاتم انبیا + لیہلک من ہلک عن بینۃ و یحیی من
حیّ عن بینۃ و این منافی نیست استحقاق امامت را بالخلافت
و وراثت و از جملہ ادلہ مثبتۂ این مطلب آیۂ شریفہ است در
سورۂ یٰس که می فرماید + و کل شیء احصیناہ فی امام مبین
یعنی ہر چیزی را احصا نمودیم در امام مبین حضرت امیر المؤمنین
فرمودند چنانچه حدیث اصل فیض در تفسیر صافی متعرض است
که انا واللہ الامام المبین ابین الحق من الباطل ورثتہ من رسول اللہ
یعنی منم بخدا قسم این امام مبین که جدا میکنم حق را از باطل

میراث یافتم این منصب امامت را از رسول خدا پس در این حدیث
تصریح شده است بوراثت امامت تقریب دیگر آنکه چون این
دین و شریعت تا روز قیامت باقی است البته حافظین شریعت
ضرور است که در هر زمان باشند تا آنکه حفظ نمایند این شریعت را
از آراء و اهواء مضلهٔ باطلهٔ متمردین از شیاطین جن و انس و جاری
فرمایند احکام آن را بر اهالی هر زمان و تا آنکه حجت الهیه بمقتضای
فلله الحجة البالغة بر ایشان برهان تمام باشد و این نواب و
حافظین شریعت لازم است که صاحب مرتبهٔ امامت باشند
از جانب صاحب شریعت که باعتبار این مرتبه محل اتباع و اقتدای
خلق باشند و نیز صاحب مرتبهٔ ولایت باشند که باعتبار آن ردّ
نمایند نفوس متجاوزه از حدود الهی را بسوی اصلاح و انقیاد
و تصرف نمایند در حقوق مالیهٔ مقرره بر وجوه خاصهٔ شرعیه
بر وجه اصلح و سداد و معلوم است که تا این دو مرتبه در
حافظین شریعت نباشد حفظ شریعت صورت پذیر نخواهد
شد و اگر این دو مرتبه اصالةً باشد و از قبیل خلافت و وراثة

نباشد لازم خواهد آمد که چنانچه نبوت ورسالت خاتم انبیا بعد از رحلت آن بزرگوار منقطع شده است ولایت و امامت آن عالیمقدار هم که مقام متابعت و عمل بر مقتضیات شریعت آن جناب است و حکم نبوت ورسالت آن جناب دارد هم منقطع شده باشد و این باطل است بالضرورة والبداهة من المذهب پس باید این امامت و ولایت همان امامت و ولایت خاتم اکرم باشد که بخلافت بحافظین شریعت آن حضرت رسیده است تا آنکه صدق کند که دین و شریعت اوست که در قبضۀ وارثین و اوصیاء شریعت او در آمده است و دایر شده است و از این بیانات شافیه در مقام واضح شد فساد آنچه القا کرده است شیطان لعین در قلوب بعضی از مومنین ❊ از پیروان دین مبین ❊ و آن این است که امامت مرتبه ایست مباین با مرتبۀ نبوت و رسالت است و این مرتبه مختص با ئمۀ اطهار است و تا روز قیامت باقیست و زوال و قطع برا و طرّ یان نمینماید چنانچه بر نبوت و رسالت از جهۀ تکمیل مرتبۀ امامت ❊

امده است و چون که تکمیل مرتبهٔ امامت شد بمقتضای الیوم
اکملت لکم دینکم نبوت و رسالت منقطع گردید و حضرت
خاتم انبیا بعالم بقا ارتحال فرمودند چه که انچه مقصود از وجود
مبارک ایشان بود که تکمیل این مرتبهٔ عالیه باشد بعمل آمد و وجه ختم
نبوت و رسالت بر سرور انبیا نیز آن بود که تکمیل مرتبهٔ مزبوره
در زمان آن حضرت بوقوع انجامید پس مقصود از رسالت و
نبوت که محل نظر حضرت رب العزة بود که اکمال این مرتبهٔ علیه باشد
و همهٔ انبیای سابق هم از جهة مقدمهٔ همین اکمال قدم
بعرصهٔ این عالم نهاده بودند باتمام رسید چه که جمیع ثمرات
نبوت و رسالت در امامت موجود است و سلسلهٔ امامت
تا روز قیامت برقرار است پس احتیاج بوجود نبی و رسول نیست
و غیر این از بیانات و تقریبات سخیفهٔ مخالفهٔ از برای اصول دین
و مذهب و مغایره با اعتقادات کل علماء از عجم و عرب
که ناشی نشده است تا به یه و اصل آن مگر از عدم معرفت بمراتب
نبوت و رسالت از روی الهمیت و شریعت بشطار ... هم

از طرف محبت با ائمه اظهار که در صیاد کردن عقاید بجهة اخیار * شرعیه و کمین کاه آن لعین عدا آراست * مطالب و همیشه که خالی از شائبه غلو نیست بلکه عین غلو است بانواع زینت آراسته بصورت معرفت عرفانی در قلوب محبین و مخلصین ایمانی انداخته و روز بروز در بر تر اید آن حیل گوناگون انگیخته تیجه پیچ مومن صادق را کول زده از طریق مستقیم هدایت منحرف نموده در تیه ضلالت و گمراهی داخل میسازد و پس هر کس از مومنین که صاحب این عقاید فساد این شده است یا وسوسه در قلب او از این گونه اعتقادات اقتاده باید بمطالعه این اوراق دافیه * و بیانات کافیه که مستنبط شده است از آیات و اخبار * و آثار اهلبیت اطهار و موافق باعتقاد علماء ابرار * این اوهام و وساوس را از خود دور نموده بنهج قویم * و طریق مستقیم رجوع نماید مقصد چهارم در رفع لزوم تساوی مرتبه امیر المومنین و سایر ائمه معصومین است * با حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله بسبب آنکه مابه الاشتباه این تساوی می تواند واقع شود و در این مقصد بیر ...

از ما به الاشتباه این توهم را ذکر کرده و بدفع آن می پردازیم و منه التوفیق * دلیل اول از ادله ما به الاشتباه اشتراک ولایت و امامت است بحسب منصب بین پیغمبر صلعم و اوصیای آن سرور چنانچه گذشت و جواب همانست که اشاره بآن شد که این دو مرتبه بنسبت بحضرت امیر ع و اولاد آن بزرگوار * اصیل و مباین نیست با ولایت و امامت رسول مختار * تا آنکه بعد از تعارض و عدم ترجیح حکم بمساوات مرتبتین شود بلکه این ولایت و امامت همان ولایت و امامت است که بخلافت از جهة حفظ شریعت منتقل شده است از پیغمبر صلعم باین بزرگوار و این معلوم است که مغایرت مرتبتین باعتبار تبدل موضوع در صورتیکه احد موضوعین اصل و دیگری فرع باشد موجب نمیشود تعارضی را که حکم بتساوی مرتبتین شود در آن تعارض و این بیان منافی نیست آنچه را که ذکر شد که حضرت امیر ع دارای ولایت شدند در زمان خود حضرت رسول صلعم بجهة آنچه ذکر شد که نزول ولایت از برای آن حضرت از جهة تنصیص بر امامت آن حضرت بود در آن زمان از جهة آنکه بعد از حضرت رسول حجت بر معاندین تمام باشد

والا ائمه ولایت که اقامهٔ حدود الهیه و تولیت و مباشرت ریاست
عقّاست البتّه منوط به بعد از زمان خاتم انبیا بوده است از
این جهة است که بیان شد که ولایت در زمان حضرت رسول
اثبات امام صامت میکند نه ناطق * دلیل دوّم * مفهوم
آیهٔ مباهله است که در آن آیه خالق متعال حضرت امیر را نفس
پیغمبر خوانده است پس فرموده است * قل تعالوا ندعوا
ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل
فنجعل لعنة الله علی الکاذبین * یعنی ای پیغمبر بگو نصارای
نجران که اگر انکار دارید پیغمبری مرا پس بیائید که بخوانیم
پسران خود را و شما هم بخوانید پسران خود را و بخوانیم نساء خود را
و شما هم بخوانید نساء خود را و بخوانیم نفسهای خود را و شما هم
بخوانید نفسهای خود را پس مباهله کنیم پس قرار دهیم لعنهٔ خدا را
بر دروغ گویان * و حضرت رسول در مقام ابناء حسنین را
بردند و در مقام نساء صدّیقهٔ طاهره را و در مقام نفس
حضرت امیر المؤمنین را بردند و تقریب دلیل این است که

چون اتحاد نفسین بر وجه حقیقت محال است و حال آنکه خداوند
اعلا در این آیه شریفه حضرت امیر را نفس پیغمبر مقرر فرموده
پس مراد تساوی در جمیع مراتب است با آن حضرت و اتحاد
در جمیع منازل است با آن سرور مکرم مرتبه نبوت و رسالت که
از مختصات حضرت نبوی است و بدلیل منفصل استثنا شده است
و مرتبه نبوت و رسالت مطلقه بشرط لا شیئ یعنی معرا از مرتبه ولایت
و امامت نمیتواند متحقق شود بجهت آنچه بیان شد که مقام این هر دو مقام
ظاهر قول است و کمال و اکمال آن موقوف بر مرتبه ولایت و امامت است
که مقام باطن و فعل است و بدون این دو مقام اثر صحیح بر این مرتبه
نمی شود ۞ و جواب از این شبهه آنست که چون جناب ولایت مآب
در مقام اطاعت و فرمان برداری حضرت خیر البشر القاء جمیع مقتضیات
نفسانی از خود نموده بنحوی که هیچ فعلی از آنحضرت صادر نمی شد مگر از
حیث اقتران آن فعل بارشاد و رضای آنحضرت و تابع فرموده بود
جمیع افعال و شئونات خود را با افعال و شئونات آنحضرت پس این رتبه
و منزلت از جهة آنحضرت حاصل شد چنانکه ظاهر است که سو...

حاشیه
بشرط لا
یعنی بشرط ان لا
یکون معها شیئ
من الامامة و
الولایة
(منه)

اینکه این مقام از جهة آن امام انام حاصل شد نفس او و جمیع اعضا و جوارح
او بمنزله نفس و اعضا و جوارح آن سید والا مقام میشود چنانچه باعتبار
اینکه القا فرموده بود حضرت در مقام فرمان برداری حضرت معبود
و تعمیل فرامین خداوند دود و در جمیع مقتضیات عالم بشریه را حط نموده
بود کل مشتهیات عوالم نفسانیه را و قرار داده بود نفس خود را در مقام
عبودیه بمنزله آله صرف اطلاق شده است بر آن بزرگوار نفس الله
نیز چنانچه در بعضی از فقرات بعضی از زیارات است که السلام علی
نفس الله القائمة و همچنین بر آن بزرگوار بهمین اعتبار اطلاق میشود عین الله
و ید الله و لسان الله و غیر ذالک و ناظر بهمین است حدیث
قدسی که عبدی اطعنی حتی اجعلک مثلی یعنی ای بنده من اطاعت
کن مرا تا آنکه قرار دهم تو را مثل خودم و همچنین حدیث نبوی که
العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة یعنی عبودیه و بندگی جوهریست
که کنه او ربوبیة است مقصود آنکه عبد در مقام عبودیه هرگاه بدرجه
کمال برسد و آن درجه همانست که ذکر شد که القا کند از نزد آنچه از
مقتضیات عالم بشریة است بنوعیکه مترتب شود بر آن القا

حصول ملکه که باعتبار آن ملکه هیچ از آن مقتضیات محظور قلب نگردد و نفس مطمئن گردد نسبت بجمیع جوارح از اینکه توجه کند یا توجه دهد عضوی و آلتی از اعضا و آلاتیکه در تصرف اوست از عین و لسان و ید و رجل و غیر آن بغیر رضای خالق و مشیت خالق و بگردد نفس و آلات واقعه در تحت تصرف و سلطنت نفس نسبت بمعبود آلت فعل معبود و محل رضا و مشیت معبود پس این نفس بعد وصول باین مقام البته بمنزلهٔ نفس الله میشود و ید و عین و لسان واقعه در تحت تصرف او ید الله و عین الله و لسان الله میگردد و همچنین سایر آلات نفس و تاثیر ربوبیه و خلاقیه در این نفس واقع میشود نظیر حدیدهٔ محماة یعنی آهن تابیده شده در آتش که از کثرت تاثر با ثر نار رنگ نار و اثر نار در او پیدا میشود بنحویکه هر کس بر حقیقت او مطلع نشود و عارف نشود بکنه او مشتبه میشود در نزد او بنار و هرچند که در واقع نار نیست و از این بیان واضح میشود ؛

تاویل حدیثی که از امام روایت میکنند که فرمودند: لنا مع الله حالات نحن فیها هو الا نحن نحن و هو هو ؛ یعنی از برای ما با خداوند

حالا نیست که ما در آن حالات او هستیم بلکه در همان حالات ما ایم
و او اوست مراد آنکه ما مظهر آثار خدائیم و از ما آثار خدائی ظهور میکند که غیر
عارف بحقیقه گمان الوهیت بر ما می برد مگر در همان حالت ما ایم یعنی
بنده و عبدِ فرمان بردار یم و او خالق و آله و معبود ماست حاصل
آنکه این مقام عبودیت بر وجه اکملیت و اعلا درجه اتمیت در صدور اولیا
و ائمه هدیٰ چنان تکمیل یافته بود که در مقام فنای فی الله نظیر همان
حدیده محماة شده بودند که آثار الوهیت از ایشان بظهور میرسید
این بود که بملاحظه وقوع این آثار جماعتی از ناس در حق ایشان
گمراه شده بخدائی ایشان قائل شدند چنانچه در تذکرة الائمه
مجلسی و غیر آن از کتب بتفصیل مذکور است پس از آنچه بیان شد
بظهور پیوست که حصول نزول منزلة النفس پیغمبری از جهه جناب
ولایت مآب که صریح آیه شریفه است از جهه اطاعت و متابعت
آن حضرت بود حضرتِ رسالت مآب را که باقصی مرتبه
کمال رسانیده بودند تا آنکه این مرتبه و منزلت حاصل شد و ظاهر
و بیّن است افضلیه مرتبه متبوع و مطاع از تابع و مطیع

و شاهد براین حدیث احمد بن محمد بن ابی نصر است از ابی الحسن
موصلی از ابی عبد اللہ در اصول کافی + قال جاء حبر من الاحبار
الی امیر المؤمنین فقال یا امیر المؤمنین متی کان ربک فقال
ثکلتک امک و متی لم یکن حتی یقال متی کان کان ربی قبل القبل
بلا قبل و بعد البعد بلا بعد و لا غایۃ و لا منتہی لغایتہ انقطعت +
الغایات عندہ فہو منتہی کل غایۃ فقال یا امیر المؤمنین افنبی
انت فقال ویلک انما انا عبد من عبید محمد + ترجمہ حدیث
آنکہ حضرت ابی عبد اللہ فرمودند کہ آن عالمی از علمای یہود خدمت
امیر المؤمنین پس عرض کرد یا امیر المؤمنین از کدام زمان +
پروردگار تو بودہ است حضرت فرمودند مادرت بعزایت
بنشیند کدام زمان بودہ است کہ پروردگار من نبودہ است
در آن زمان تا آنکہ گفتہ شود کہ از چہ زمان بودہ است پروردگار +
من بودہ است پیش از ہر پیش بدون آنکہ پیشی باشد و بعد
از ہر بعد بدون آنکہ بعدی باشد و آخر و منتہائی نیست
از برای آخر او منقطع میشود آخرہا در نزد او پس او منتہای ہر

آخر نیست پس عالم یهود گفت آیا تو نبی هستی یا امیر المؤمنین
پس حضرت فرمودند وای بر تو نیست و جز این نیست که من
بنده هستم از بندهای محمد پس در این حدیث که از احادیث معتبره است
تصریح خود حضرت است که من بنده از بندهای محمدم کانه حضرت
در جواب سؤال عالم یهود میفرماید که مقام من مقام استقلال نبوت
نیست بلکه مطیع و تابع صاحب نبوتم چنانچه عبد تابع مولای
خود است پس مراد تشبیه نمودن آن بزرگوار است خود را در
این مقام بعبد فرمان بردار ❊ و این تمثیل اشاره بهمان است
که ذکر شد یعنی کمال و تمامیت مرتبهٔ متابعت بحیثیکه ارتفاع جسته
شود بمقام نزول منزلهٔ نفس پیغمبری پس اول مقام بمنزلهٔ عبد است
و چون این مقام تکمیل پذیرفت منزلهٔ نفس برا و مترتب می‌شود
و توجیه دیگر در حدیث شریف آنکه چون اطاعت و متابعت
حضرت نبوی صلعم عین اطاعت و متابعت خالق متعال است
چه که قول پیغمبر صلعم قول الله است چنانچه آیهٔ شریفه ناطق بآن است
که وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی ❊ یعنی نطق نمیکند حضرت

رسول از سبیل نفسی * و نیست نطق او مگر از وحی الٰہی و شکی نیست در تطابق
افعال آن بزرگوار با قوال آن عالی مقدار پس ہرچہ از علیؑ واقع می شد ہمان
بود کہ از پیغمبرؐ واقع می شد و ہرچہ از پیغمبرؐ واقع میشد ہمان بود کہ از خالق
متعال صادر می شد مگر آنچہ از حضرت امیرؑ واقع میشد از تعلیم رسول اللہؐ
بود و از حیث اُسوہ و متابعت با آن حضرت بود و مقام آن سرور در
این افعال مقام متعلم بود بنسبت بعالم * پس ازین حیثیت اطاعت و
عبودیت آن حضرت سرور کائنات عین عبودیت و بندگی *
خالق متعال است پس اثبات عبدیت از برای محمدؐ عین اثبات *
عبدیت است از برای خالق متعال و عبارۃ اُخرای آن است
و می تواند تاویل حدیث مزبور منزل بر مرتبۂ تعلیمیہ باشد چنانچہ شاہد
بر این است آنچہ از خود حضرت امیرؑ مشہور است کہ فرمودند من
علّمنی حرفاً فقد صیّرنی عبداً یعنی کسیکہ تعلیم کند مرا یکحرف از علم پس
بتحقیق کہ گردانیدہ است مرا بندۂ خود و این معنی ہم مبیّن است کہ
آن حضرت تعلیم نگرفتہ اند از ہیچکس مگر از خاتم انبیاؐ حاصل کلام تا اینمقام
این بود کہ این شادی منزلۂ حضرت امیر با حضرت رسولؐ کہ

صریح آیه شریفهٔ مباهله است از حیث اطاعت و متابعت بوده است
و حاصل نمیشود از این مکر اثبات نقیض مدعای متوهم بلی در صورتیکه ثابت
شود که مراتب ارتفاع درجات امیر اکرم ع با نبی خاتم ص در عرض
هم از واهب علی الاطلاق ع بمقتضای اصالهٔ استحقاق و تحقق
تحصّل پیدا کرده است و تقرب و ترفع این ذاتین مکرمتین تقرب
طولی و ترفع ترتیبی و ترقی نبوده است اثبات مطلب متوهم می شود
ولی این با بودنش مخالف قواعد مذهب و دین و خلاف اعتقاد
کل اهل اسلام و ایمان هیچ دلیلی بر آن قائم است و آیه شریفه هم
دلالتی ندارد بر آن چنانچه ذکر شد ع دلیل سیم از دلیل متوهم اخبار
طینت است که از بعض از آن اخبار اتحاد طینت ائمه اطهار ع
با رسول مختار استفاده می شود از جمله آنها اخباریست که در بصائر
الدرجات که از کتب معتبرهٔ شیعه است ذکر شده است که از جمله
آن خبر ابی الحجاج است ع قال قال ابو جعفر علیه السلام یا ابا الحجاج
ان الله خلق محمداً و آل محمد من طینة علیین و خلق قلوبهم من
طینة فوق ذالک و خلق شیعتنا من طینة دون علیین

قائم نیست بلکه ادلهٔ بسیار بر خلاف آن (صح)

وخلق قلوبهم من طينة عليين فقلوب شيعتنا من ابدان آل محمد وان الله
خلق عدو آل محمد من طين سجين وخلق قلوبهم من طين اخبث من ذلك
وخلق شيعتهم من طين دون طين سجين وخلق قلوبهم من طين سجين فقلوبهم
من ابدان اولئك وكل قلب يحن الى بدنه ✦ ترجمهٔ حدیث شریف
آن است که ابو الحجاج گفت که فرمود از برای من حضرت ابی جعفر
ای ابا الحجاج خداوند خلق کرد محمد و آل محمد را از طینت علیین و خلق
کرد قلوب ایشان را از طینتیکه فوق طینت خلقت ایشان بود و
خلق کرد شیعیان ایشان را از طینتی که پست تر بود از طینت علیین و خلق
کرد دلهای ایشان را از طینت علیین پس دلهای شیعیان ما از بدن
آل محمد است خلق کرد خداوند تعالی دشمنان آل محمد را از طین سجین
وخلق کرد دلهای ایشان را از طینتی که خبیث تر بود از طین سجین و خلق
کرد شیعیان اعدای ما را از طینتی که پست تر بود از طین سجین و خلق
کرد دلهای ایشان را از طین سجین پس دلهای ایشان از طین ابدان ✦
امامان ایشان است و هر قلبی میل میکند بسوی بدن خود ✦ و از جملهٔ آن
اخبار روایة ابو حمزه ثمالی است از حضرت ابی عبد الله [illegible]

حدیث مکرر در آن تبدیل شده است لفظ علیین با علا علیین ٭ و از جملهٔ انها است نیز سه حدیث دیگر بهمین مضمون در روایت مروی از ابی عبد اللہ و یکروایت مروی از علی بن الحسین ٭ و از جملهٔ آنها است روایات معتبرهٔ مستفیضهٔ دیگر که مروی است در اصول کافی و غیر آن از کتب معتبره حاصل استدلال متوهم آن است که از این اخبار کثیرهٔ معتبره استنباط می شود اتحاد طینت طیبهٔ امیر المومنین ٭ و سایر ائمهٔ دین ٭ با رسول امین ٭ در مخلوق بودن از علیین ٭ و اتحاد اصل دال است بر تساوی مراتب بحسب ترافع و تفاضل ٭ و جواب از این شبهه آن است که اتحاد طینت در این بزرگواران منافی فضیلت و زیادتی مرتبت حضرت خاتم الانبیا نیست چنانچه بسیاری از اخبار طینت دلالت بر اتحاد طینت شیعیان با اهل بیت اطهار نیز میکنند مثل روایت علی بن حمزه عن ابی بصیر عن ابی جعفر ٭ قال انا و شیعتنا خلقنا من طینة واحدة و خلق عدونا من طینة خبال من حمأ مسنون ٭ حضرت ابی جعفر فرمودند ما و شیعیان ما خلق شده ایم از طینت واحده

خلق شده اند دشمنان ما از طینتهٔ فاسده که آن گل سیاه متغیر
بود که بصورت در آمد * و در معنی همین روایت است روایت
محمد بن مروان از ابی عبد الله و غیر این دو روایت از روایات
متعدده و واضح و مبرهن است عدم تساوی مرتبهٔ شیعیان با
ائمهٔ هدای خود * و همچنین هیچکس ملتزم نشده است تساوی
مرتبهٔ شیعیان مطلقا با انبیا و رسل * با آنکه روایت متعدد داسیت
باتحاد طینت شیعیان با این بزرگواران نیز مثل روایتهٔ صالح *
ابن سهل در بصایر الدرجات از ابی عبد الله ع * که المؤمن من
طینته الانبیا قال نعم * یعنی راوی سؤال کرد که مؤمن از طینتهٔ
انبیاست یعنی از طینت انبیا مخلوق شده است فرمودند بلی و
روایات در این باب نیز متعدد است پس همچنانکه این اخبار
نمی تواند محل استدلال شود از برای تساوی مرتبهٔ شیعیان
ابرار با ائمهٔ اطهار و انبیاء والاتبار همچنین است اخبار او
در آنچه محل کلام و استدلال است علاوه آنکه خلقت از طینت
علیین اعم از آن است که از فاضل یا نصف طینت نبی ص باشد

یا اصالة باشد پس حمل خواهد شد عموم اطلاقی اخبار وارده در محل مدعا
بر تقیید بلکه در بعض از اخبار طینت است که دال است بر اینکه
طینت اوصیاء از فاضل و یا نضح طینت حضرت خاتم النبیین
خلقت شده است و این اخبار در بصایر الدرجات و غیر آن
از کتب معتبره موجود است و این مطلب واضح است
بلی مطلبی که لازم است تنقیح آن در این مقام اگرچه خارج است از موضوع
کلام و از آنچه در صدد استدلال آنیم از مقصد و مرام ولی
چون از مشکلات صعبه انام و محل لغزش اقدام خاص و عام است
لازم است که ذکر شود و آن اینست که از اخبار طینت چنانچه
بعضی از آن در معرض بیان در آمد مستفاد می شود که طینت مؤمنین
از طین علیین که طین حلو طیبه مبارکه ایست در اعلا مکان از
جنت خلق شده است و طینت معاندین دین و دشمنان ائمه
طاهرین از طین سجین که طین شور خبیثه متعفنه است در اسفل نار
مخلوق شده است و هر طینت میل میکند بآنچه از او خلق شده است
و معلوم است که مقتضای طینت علیین طاعت و عبادت مقتضی و صنای

طینت سجّین کفر و فجور و معصیت است ❊ پس هر چه از ایشان ❊
صادر میشود بمقتضای همان چیزی است که از آن خلق شده اند
پس گانّه مقطور و مجبول اند بر افعال خود ❊ پس چه قصور خواهد بود
بر معاندین دین و چه تفضیلت خواهد بود از برای مؤمنین و محبّین و
بیان دفع این ایراد ❊ و تنقیح مطلب و مراد ❊ آنست که خداوند
عالم چون افاضهٔ فیض وجود بر موجودات عالم امکان فرمود ❊
چنین مشیت او تعلّق گرفت که ایصال فیوضات نعمیّه ❊ و مراتب
تدریج و ارتفاعات شأنیه ❊ بر قدر قابلیت موجودات تقرر بدو
و قابلیت موجودات را موکول و موقوف بر تعیّنات اختیاریّه
خود ذوات موجوده فرماید تا آنکه هر کس را باندازهٔ آنچه قابلیت
اوست که از قبل اختیارات او حاصل شده است افاضهٔ فیض
فرماید پس اسباب امتحانیّه فراهم آورد تا آنکه از آن اسباب ❊
مخلوق خود را امتحان و اختبار نموده در حق هر کس بر مقتضیات
مراتب قبولیّهٔ او فیض بخشی فرماید ❊ و توهّم نشود در این مقام که
خداوند عالم که عالم علی الاطلاق است و علم هر شیئی الی ابد الدهر

در ازل الازال از برای او حاصل بود مخفی نبوده است بر او علم هیچ شیء
پس اختبار و امتحان و اختبار از جهة تحصیل علم الهی نیست ؛ بلکه از جهة
آن است که اگر خالق متعال این امتحان نمی نمود بمقتضای علم خود مراتب مخلوقات
پست و بلند مقرر میفرمود ؛ زبان همه موجودات عالم امکانی باعتراضات
بر خالق متعال گشوده می شد و اگر واهمه و خوف الوهیت مانع بود از تفوه
باعتراض لا اقل در قلوب خود این اعتراضات را تضمیر می نمودند پس
لازم شد که عمل بر علم صرف نه نماید بلکه علم را از برای خلق معلوم فعلی فرماید
تا آنکه قدر و منزله هر کس از قبیل اختیارات خودش بر او معلوم و معین
گردد ؛ تا آنکه توهم اعتراض از هر کس مندفع گردد و دیگر آنکه اگر امتحان
نفرموده بود و منازل و مراتب خلق از حیث افعال اختیاریه خود ایشان
معلوم نشده بود البته هر کس تمنای مقام پیغمبران اولوالعزم می نمود
و زبان اعتراض میگشود که چرا ما منزله پست و ایشان منزله بلند یافته اند
پس اثر اختبار و امتحان بنسبت بمخلوقات عالم امکان از اهل نفاق و
وفاق است نه بنسبت بخدا و نه عالمیان است که عالم علی الاطلاق
است ؛ پس اول موجود بر آنکه خالق وجود داد از عالم عدم بعرصه وجود

۲
الشیء مقام چه معنی دارد بجهة آنکه میگوید که این امتحان مستفاد صحیح

ودر معرض تقرب مقصود * درآورد عقل اوّل ممکنات * قلم
کتب قدر کاینات * واسطهٔ وجود جمیع مخلوقات * شخص اوّل
عالم امکان * روح پیغمبر آخر الزمان * بود پس خداوند عالم بآن
روح مکرم * وذات معظم عرصهٔ عالم ایجاد را رونق افزود وآن *
مقصود عوالم وجود بمرتبهٔ مقام شایستگی ومنزلهٔ تقرب وبندگی را
ظاهر نمود که مقرب بارگاه قدس وجلال * ومحبوب خداوند لایزال
گردید خداوند متعال از نور مبارک او اوصیاء او را بظهور آورد
وآن ارواح وانوار طیبهٔ مبارکه نیز تاسی بآن روح طیب وطاهر
نموده در جمیع طرق فرمان برداری * وامتحانات عالم بشری *
پا از مراتب بندگی وعبودیت * ورضای حضرت احدیت *
بیرون ننهاده قدم بر قدم حضرت خاتم مشی نموده القای جمیع ابتلاآت را
درجنب رضای خالق متعال فرمودند تا آنکه مثل خاتم انبیا مقرب
بارگاه کبریا گردیدند * پس این انوار مقدسه وسایر انوار وارواح
طیبهٔ انبیا واولیا علیهم الصلوة والسلام وشیعیان ایشان که تاسی باین
انوار طاهره نموده وطی همهٔ مقامات امتحانیهٔ الهیه نمودند درسلک

سابقین و مقربین درگاه اله منسلک گردیدند پس خداوند متعال هم در
این عالم اجسام که تعبیر بعالم خلق می شود قلوب و ابدان ایشان را
بمقتضای همان استحقاق در عالم ارواح که تعبیر بعالم امر می شود
از طینت علیین که طینت طیبهٔ بهشتی است مخلوق فرمود چه که ابدان و آلات
جسمیهٔ بدنیهٔ ایشان بنسبت بارواح و نفوس بمنزلهٔ لباسی است که این نفوس
و ارواح باین لباس از حیث استحقاق از واهب علی الاطلاق مخلّع میگردند
و واضح است که خلعت سلطان بر رجال دولت بر مقتضای مراتب
تقرب و عزت منبعهٔ از تکمیل مراتب طاعت و عبودیت عطاء
می شود پس البته باید خلعت خلقت جسمیهٔ سابقین درگاه و مقربین
بارگاه اله بخصوصیهٔ تام و اتمیهٔ تمام از جانب ملک علام
ممتاز باشد پس این طاعت و عبودیت قبولیهٔ اختیاریه و اول
خلقت علت شده است از برای تکوّن ابدان مقربین از طینت
بهشت برین در این نشاء ناسوتی نه انیکه طینت علیین علة
شده است از برای تکمیل مراتب عبودیه در این عالم تا انیکه اعتراض
شود که هر کس که طینت علیین باشد پا از دایرهٔ عبودیت و اطاعت

بیرون نخواهد گذاشت * و بجز علم نور و فلاح و سداد و صلاح نخواهد
افراشت * حاصل انکه اختیارات خود ایشان در عالم ذر و عالم
ارواح علت شده است از برای خلقت ابدان ایشان از علیین
در عالم خلق و اجسام پس این خلقت خلقت جزائیهٔ اختیاریهٔ خود ایشان است
لا غیر و همچنین است امر در سایر مخلوقات بجهة انکه وقتیکه خداوند اعلا
ارواح و نفوس ایشان را مخلوق و ابداع فرمود گرفت از ایشان
عهد و میثاق بندگی و جمیع مراتب اطاعت و عبودیت خود را
از اوامر و نواهی و تخلق بجمیع اخلاق حسنه و تجنب از جمیع اخلاق رزیله
و گرفت عهد و میثاق محبت و ولایت جمیع انبیا و اولیا خود را
از ایشان سیما عهد و میثاق ولایت و محبت سرور انبیا به پیغمبر آخر الزمان
و اوصیاء طاهرین آن بزرگوار از خلق جمیع عالم ابداع حتی از جمیع انبیا
و اوصیا و اولیا پس هر کس قبول جمیع این عهود و مواثیق نمود در
همان عالم سعید شد و استحقاق خلقت علیین پیدا کرد در این عالم
اجسام و هر کس قبول نکرد شقی شد و استحقاق خلقت سجین پیدا کرد و
همین است سر حدیثی که فرمودند * السّعید سعید فی بطن امّه ...

والشقی شقی فی بطن امه یعنی سعید در بطن مادر سعید است و شقی در بطن
مادر شقی است چه که این سعادت و شقاوت در همان عالم
بمقتضای اختیارات این نفوس حاصل شد و خلقت اجسام ایشان
بر وفق استحقاق ایشان بعمل آمد چنانچه ذکر شد این است که در
این عالم کسانیرا می بینیم از سعدا که اگر جمیع عالم کافر شوند و جمیع ادله
ملبسة البینة کفر را در کمال تزیین بر ایشان القا کنند ذره سستی
بنیان ایمان ایشان بهم نمی رسد و کسانی دیگر می بینیم از اشقیا که اگر
معجزات یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر را مشاهده کنند هیچ تزلزل
در اساس کفر و شقاوت ایشان راه نمی یابد و خیالات وهمیهٔ سفسطیهٔ
خود را در ابطال مذهب حق از ادلهٔ قویه می شمارند حاصل اینکه
آن عالم عالم بذر است در اختیار و این عالم عالم ثمر است در
فعل چنانچه این عالم عالم بذر است در فعل و عالم آخرت عالم
ثمر است در مجازات اعمال پس نسبت آن عالم باین عالم مثل
نسبت این عالم است بعالم آخرت پس هر بذر و تخم تقوی
و عبادت و بندگی و سعادت و یا تخم کفر و معصیت

وظلم وشقاوت ٭ که کاشته اند بحسب قبول واختیار دران عالم ثمر آنرا بر میدارند بر وفق همان دراین عالم بحسب فعل وعمل چنانچه دراین عالم نیز هر بذری که ریخته شود بحسب فعل وعمل ثمر آن برداشته خواهد شد ودر آخرت بحسب نعمة ونقمة ٭ پس اگر دراین عالم بذر طاعت وعبادت کشت شود ٭ در عالم آخرت ثمر راحت ونعمت وفرمان فرمائی وعزّت وحکم رانی وسلطنت بر اندازهٔ عمل نصیب خواهد شد واگر بذر کفر وشقاوت وفجور ومعصیت کشت شود ٭ دران عالم ثمر نقمة وفقر وذلّت وعذاب الیم وخلود جحیم عاید حال او خواهد گردید ٭ مقصود آنکه این عالم نیز مثل عالم ذر عالم اختیار است ومخلوق شب وروز در اختیار وقبولند یکی اختیار او طریق جهنّم ونار ویکی طریق جنّت ومنازل ابرار چه که تکمیل اختیارات عالم ذر دراین عالم میشود باختیار فعلی پس در آخرت درحق اهل جنّت خواهند گفت که خود ایشان اختیار کرده اند جنّت را وباهل نار خواهند گفت که خود ایشان اختیار کرده اند نار را واگر ایراد شود که موافق این بیانات جمیع خیر

وشر مستند بفعل خود عباد خواهد شد پس تفضلات و عنایات الٰهیه
درکدام مورد ظهور پیدا خواهد کرد ٭ جواب اینست که اثر ظهور تفضل
الٰهی در تربیت بذور عملیهٔ عباد است که بر جزئی عملیکه در این قلیل از منه
معدودهٔ عمر از عبد صادر می شود که اگر در میزان اجاره و استجارهٔ
عرفیهٔ زمان عامل در آید قلیل اجری زیاده بر او مترتب نخواهد شد ٭
پروردگار کریم این عمل جزئی را در کشت زار رحمت خود تربیت
فرموده تا آنکه مترتب میشود بر قیمت و بهای ثمر او حیات ابدی
و سلطنت سرمدی ٭ و مقامات عالیهٔ بهشتی ٭ که همیشه باقی است
و فنا و زوال بر او غیر طاری است ٭ حاصل بیان این است که
مخلوق عالم ابداع چنانچه صریح کتاب الله است بر سه قسمند ٭
اوّل سابقونند که سبقت گرفته است رحمة خداوند بر ایشان در
عالم ارواح و عالم امر بمقتضای قبول و اختیارات ایشان که
موجب شده است رحمة کاملهٔ الهیه را بر وجه اتم و سلسلهٔ طیبهٔ انبیا
موجودات سابقه طولی و ترتیبی است در ابداع و ایجاد چه که خالق
متعال اوّل روح طیب پیغمبر آخر الزمان را بعرصهٔ وجود آورد و عالم

امکان را بوجود مسعود او منور فرمود و مقرب بارگاه جلال خود
گردانید ٭ پس از این روح مبارک سرور اولیا و صدیقه کبری و
اولاد طاهرین این دو بزرگوار را خلق فرمود و از نور این بزرگواران
سایر انبیا و اولیا و شیعیان خلص را خلق فرمود و امتحان همه این
انوار مقدسه در همان عالم بعمل آمد و همه اینها بر ترتیب مراتب از مقربین
درگاه ایزد متعال گردیدند و طینت همگی این انوار در عالم اجسام ٭
مستحق خلقت از طین علیین گردید و نیامدند در عالم خلق و اجسام
مگر از جهة ارشاد انام ٭ و اینکه حجج خداوند باشند بر عباد ٭ در
امصار و بلاد و آنچه واقع می شود بر ایشان در این عالم از بلایا و
فتن ٭ و صدمات و محن ٭ از امتحانات ابتلائیه از جهة زیادتی
ارتفاع درجات ایشان است چنانچه در سابق نیز اشاره بآن شد
دوم و سیم از اقسام ثلثه اصحاب یمین و اصحاب شمال اند و
این دو صنف نیز در عالم ارواح آنچه لازمه امتحان ایشان بوده است
بعمل آمده است ٭ پس اصحاب شمال که شقاوت تام اختیار نمودند
یعنی ایمان بانبیا و اولیا نیاوردند و انکار نبوت و ولایت نمودند

وبسبب این از دین حق و از ایمان منصرف گردیدند پس جزای ایشان ❁
این شد که اجسام بدنیهٔ ایشان از طینت سجین صرف مخلوق شود که ❁
اقتضای آن شقاوت صرف است مثل کفار بدآئین و معاندین دین
مبین و دشمنان آل طه و آل یس و رهٔ زنان ادیان و مذاهب حقه در هر مکان و هر
زمان بهر فعل و هر زبان ❁ واما اصحاب یمین اگرچه در مقام ایمان و مبدء و معاد
و اصول دین و مذهب به وجه اعتقاد متابعت سابقین نمودند و همه اعتقاد
حقه را قبول فرمودند و بهمین جهت از اصحاب یمین گردیدند ولی در مقام فعل و
عمل قبول سعادت صرف از ایشان بوقوع نیانجامید مگر قلیل از ایشان بلکه
بقدر اعداد نفوس اختلاف در اختیارات ایشان از حیث کیفیت و
کثرت و قلت واقع شد و بر مقتضیات همان مراتب شتی و اختیارات
لاتحصی خلعت خلقت جسمیه باین نفوس در این عالم اجسام عنایت گردید ❁
این است که در این عالم دیده می شود از حالات ناس اختلافات بلا
نهایات در مراتب سعادت و شقاوت ایشان در مقام عمل ❁
پس یک نفس در جمیع احکام شریعت تابع شرع انور است مگر قلیلی که شهوت نا
فرج در میان آید و دیگری در همهٔ احکام بر منهاج شریعت است مگر

وقتیکه شهوت مال درمیان آید و دیگری برمتابعت طریقهٔ حق است مگر
وقتیکه شهوت منصب و حکمرانی درمیان آید و دیگری در هر جهه مستقیم است
مگر وقتیکه شهوت قرب سلطانی دامن گیر شود و دیگری در همه مراتب
دین عامل و بصیر است مگر وقتیکه شهوت پیر و مریدی درمیان آید و
هکذا الی غیر النهایة این است که خداوند متعال هم در این عالم که از
جهه تکمیل اختیارات عالم ذر و ارواح خلق شده است امتحان
هر کس را در همان چیزی مقرر فرموده است که مقتضای شهوت
طبیعیهٔ اوست و مخالف شرع انور است   و اگر سؤال شود
که چون امتحانات نفوس در عالم ذر باتمام رسیده است و بر
طبق آن طینت بخاص و عام عنایت شده است پس چه حکمت
و ثمر در اوامر و نواهی شرع مطهر   جواب میگوییم اولاً
حکمت همان است که ذکر شد که عالَم ذرّ عالَم قبول صرف است
و بالفعل است بر وجه اجمال و این عالم عالم فعل و عالم تفصیل است
بر وجه اتمام و اکمال پس در مقام تکمیل حجت بر انام اکمال و اتمام
ضرور است و ثانیاً چنانچه نفوس و ارواح در آن عالم قابل مختار

ع قوله
که بالفعل است
بر وجه اجمال اشاره
بآن است که بعضی در
اخبار وارد شده است
که در عالم قدس آتشی
افروخته شد و حکم
شد بذرّات ارواح
که بروند در آتش
پس بعضی رفتند
و سعید شدند و
بعضی ابا کردند
و شقی گردیدند
منه

بودند و بجزاو مقتضای قبول آن عالم طینت جسمیه یافتند در این عالم
در این عالم نیز فاعل مختارند و بجزاو مقتضای فعل در این عالم حظ و لذت
و تعذیب و فضیحت خواهند یافت در عالم آخرت مقصود
آنکه بمحض قبول سعادت و شقاوت یا این چنین در عالم قبول واجب
و متحتم نشده است که فاعل مضطر شوند بر مقتضای آن در این عالم
فعل پس باز اگر بخواهند رجوع کنند بحضرت واهب العطایا و توبه
و انابه نمایند از آنچه واقع شده است از ایشان در هر عالم از ذنوب
و خطایا و مواظب شوند بر عمل کردن بر خلاف مقتضای جبلت و
طبیعت از روی ریاضت و خلاف نفس نمایند بقوه عقلیه در
هرچه ملکه نفس شده است از اخلاق ردیه و صفات رذیله البته
خداوند رحمن نیز قلم عفو بر جرائم ایشان میکشد و طینت و ملکات
نفسانیه ایشان را تغییر میدهد انه علی کل شیئ قدیر و بعباده رحیم قال الله
تعالی الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور خالق
متعال می فرماید که خداوند ولی یعنی ناصر و معین امور کسانی است
که دست از مقتضیات جبلیه غیر ایمانیه خود برداشته پا در دایره

ایمان گذارند بیرون می آورد ایشانرا بسبب هدایة و توفیق دادن از ظلمات و تاریکیهای کفر بسوی نور ایمان و همچنین می شود که اقتضای طینت علیین در شخص باشد و بسوء فعل و عمل از قبل مقتضیات خارجه از طینت تغییر دهد آن اقتضا را و تبدل کند باقتضای سجین و این غالباً از مجاورت و مجالست با اغویا و اشقیا واقع میشود پس بسوء مجاورت با ایشان نور ایمانی طینت سلب و ظلمت کفر قائم مقام او میشود

﴿ قال الله تعالی والذین کفروا اولیاءهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات ﴾ یعنی کسانیکه کافر شدند اولیاء و نصرت کننده گان از حدود الهی هستند بیرون میکنند ایشانرا از نور فطرة و اقتضای طینت بسوی ظلمات فساد استعداد و انحراف از جهات هدایت و سداد حاصل آنکه تمیز اصحاب یمین از شمال بر وجه انفصال در این نشاء اجسام است که از جهة اتمام امتحان و تمیز فریقین از یکدیگر خلق شده است حذاوند متعال در سوره عنکبوت میفرماید

﴿ الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا و هم لا یفتنون و لقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا و لیعلمن الکاذبین

یعنی آیا گمان کرده اند مردمان که ترک میشوند و دست بر داشته میشوند بمحض اینکه بگویند ایمان آوردیم و حال آنکه امتحان و آزمایش نشده اند و هر آینه امتحان و آزمایش نمودیم کسانیرا که پیش از ایشان بودند از جهة اینکه خداوند عالم شود و بداند که کیست صادق و راست گو در ایمان و کیست کاذب و دروغ گو در این ادعا و بیان این معنی موافق قرائة مشهور است که لیعلمن را از ثلثی مجرد گرفته اند و بفتح یا و لام قرائة نموده اند و ایراد یکه ظاهر الورود است بر این قرائة و آن این است که لازم میآید که خداوند عالمیان قبل از امتحان بندگان عالم نباشد بصدق و کذب ایشان مدفوع است باینکه علم الله بر دو قسم است علم ذاتی که عین ذات است و در آن تغییر و تبدل نیست و علم فعلی و آن علم بافعال مخلوقات است از حیث وقوع و صدور آن افعال از ایشان و تطابق علم با معلوم فعلاً و معلوم است که این علم از این حیث متوقف بر وقوع و صدور فعل است پس تا فعل واقع نشود علم بآن حاصل نمیشود و علم واقع در آیه شریفه این علم فعلی است نه علم ذاتی و در مجمع از امیر المؤمنین ع و حضرت امام جعفر ع روایت کرده است که این دو بزرگوار قرائة فرمودند

ولیعلمن بکسر لام از باب افعال پس معنی این میشود که آزمایش و امتحان
نمودیم کسانیرا که قبل از شما بودند چنانچه شما را امتحان میکنیم از جهة اینکه
اعلام کنیم و امتیاز فرمائیم صادقین در ایمان را از کاذبین ایشان
پس مراد این خواهد شد که امتحان از جهة تمیز و معلومیة صادقین است
از کاذبین در نزد خود ایشان و الا همه کس ادعای صدق و ادعای
مراتب صادقین خواهد نمود و بنابراین مصدق خواهد شد همان
بیانی را که در سابق از همین باب بتفصیل گذشت و هیچ اعتراض هم
وارد نخواهد آمد و نیز در سورهٔ مائده می فرماید ؛ ولو شاء الله
لجعلکم امة واحدة ولکن لیبلوکم فیما آتیکم فاستبقوا الخیرات الی الله
مرجعکم جمیعا فینبئکم بما کنتم فیه تختلفون ؛ یعنی و اگر میخواهد خداوند
هر آینه قرار میدهد شما را یک گروه و متفقین در یک دین ولکن میخواهد امتحان
و آزمایش نماید شما را در آنچه داده است بشما از شرایع مختلفه بمناسبت
هر عصری و هر قرنی پس سبقت گیرید بسوی خیرات رجوع شما جمیعاً
بسوی خداوند است پس آگاه خواهد کرد شما را خداوند بآنچه که
در او اختلاف کردید در دنیا و در سورهٔ کهف میفرماید انا جعلنا

ما علی الارض زینة لها لنبلوهم ایهم احسن عملا ۞ یعنی قرار دادیم آنچه
در زمین است زینت و آرایش زمین تا آنکه امتحان و آزمایش کنیم ایشان را
که کدام یک از ایشان نیکوتر هستند از حیثیت عمل و در سوره تبارک
می فرماید ۞ تبارک الذی بیده الملک و هو علی کل شیء قدیر
الذی خلق الموت والحیوة لیبلوکم ایکم احسن عملا و هو العزیز الغفور
یعنی با خیر و برکت است آن کسیکه در دست او است ملک و سلطنت و
او بر هر شیئ قادر و توانا است و آن کسی است که خلق کرده است
موت را و حیوة را از جهة آنکه امتحان کند شما را که کدام یک از شما
بهتر هستید از حیث عمل کردن و آیات و اخبار بر این مضمون بسیار
بسر حد تواتر است بدانکه آنچه بیان شد که بعضی در عالم ذر قبول کردند
نکردند در غیر توحید و اعتراف بوجود صانع و مربی موجودات بود
و اما در اذعان و اعتراف بوجود صانع پس چون تکلیف العباد
و اعتراف بحجت و اخذ مواثیق رسالت و امامت و مودت
اهل ولایت و غیر ذلک از تکلیفات عباد موقوف بر معرفت خالق است
پس اول در عالم ذر با دله و براهین و حجج مفیده بعض اثبات توحید

والوهیت خود نمود بر خلق عالم امکان و عهد اعتراف وشهادت گرفت
از ایشان و بعد ایشان را در معرض تکلیف و امتحان در آورد چنانچه در سوره
اعراف می فرماید واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم
واشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی شهدنا ان تقولوا یوم القیمة انا
کنا عن هذا غافلین او تقولوا انما اشرک اباؤنا من قبل وکنا ذریة من
بعدهم افتهلکنا بما فعل المبطلون ۞ یعنی یاد کن ای پیغمبر زمانی را که
بیرون آورد پروردگار تو از ظهور واصلاب بنی آدم ذریه و اولاد
بنی آدم را و شاهد گرفت ایشان را بر نفسهای ایشان که آیا نیستم من رب
و پروردگار شما گفتند بلی شهادت میدهیم که تو پروردگار ما هستی و این
اشهاد و اقرار از جهت آن بود که کراهت داشتیم از انکه بگویند در روز
قیامت که ما غافل بودیم از الوهیت در بوبیت پروردگار ما یا بگویند که
اینست و جز این نیست که پدرهای ما کافر و مشرک شده بودند
قبل از ما و ما اولاد آنها بودیم که بعد از آنها بوجود آمده بودیم پس تقلید
کردیم آنها را پس آیا ما را هلاک میکنی بسبب آنچه کردند اهل بطالت یعنی
پدرهای ما که ما را گمراه کردند مراد آنکه خالق متعال در عالم

چنان نصب دلائل و براهین بر الوهیت در ربوبیت خود نمود که مجال انکار از
برای ایشان نماند و مقام علم ایشان بمرتبهٔ رسید که شاید شدند
بر نفسهای خود که نتوانند انکار نمایند چه که شهادت بعد از مرتبهٔ علم و یقین
پس عذر ایشان در روز قیامت مسموع نخواهد شد که ما غافل بودیم یا پدران
ما مشرک و کافر شدند پس ما هم تقلید آباء خود کردیم و گمراه شدیم از جهة
آنکه کسیکه علم بچیزی حاصل نمود از روی برهان علمی و یقینی جایز نیست
که تقلید کند غیر را پس از آیهٔ شریفه مستفاد شد که در عالم ذر معرفة
از جهة عباد برهانی و علم جبلی شده است و بر همان جبلت و علم محشور
بحشر انسانی و مخلوق بخلقت ناسوتی گردیده اند که اگر بخواهند تقلیداً
للآباء هم انکار نمایند عذر ایشان در قیامت مسموع نخواهد شد این است
که جمیع ادیان متشتته و مذاهب مختلفه از اقسام کفار و غیر کفار
قائل بخالق قادر و صانع مدبر هستند و هیچ کس صانع را منکر
نیست و وجه آن است که همان آثار صنع که در عالم ذر نمایانیدند
از برای ذرات موجودات که عارف شدند بر وجه یقین بخالق
خود در این عالم نیز موجود است بنحویکه هر کس ادنی شعوری که

باعتبار او مکلف تواند شد داشته باشد علم جزم حاصل میکند او جود آن
هر کاه نظر خود را مهمل نگذاشته فکر در آثار قدرت الهی و مصنوعات
نا متناهی حضرت سبحانی نماید و به بیند که کلا بر وفق حکمت خلق شده است
پس نمی شود که بی صانع مدبر حکیم مخلوق شده باشد و اگر نخواهی التفات
کنی با آنچه ذکر شد از تحصیل معرفت نظری پس نظر کن بعین اعتبار در
آثار صنع پروردکار مثل اختلاف لیل و نهار و جریان
عیون و انهار و نزول ثلوج و امطار و اوضاع حکیم براری و
بحار و منافع مودعه در هر یک از معادن و اشجار و ثمار و لؤلؤ
و مرجان و غیر آن از نفایس بیشمار و حرکت سماء و اضطراب
هواء و تغیر اشیاء و اجابت دعاء و آنچه نازل میشود بر اهل
طغیان و فساد از بلاء و آنچه صرف می شود از بلاء و دواهی از اهل طاعت
و رجاء و ایجاد موجودات و صنع مصنوعات و تکوین ابدان
و تقضی زمان و استقامت نظام و اصطکاک غمام و کفایت
میکند از حیث برهان فکر در صنع خود انسان فضلاً از سایر
انواع حیوان بجهة آنکه مصنوعات مبدعه در انسان دلیلی است بر

وجود صانع قاطع و برهانی است بر الوهیة او ساطع خلق کرده است
او را از تراب و بودیعه گذاشته است در اصلاب مستقر
گردانید او را در رحم و گردانید علقه بعد از آن مضغه بعد از آن عظام
پس پوشانید بر او لحام پس گردانید او را خلقی سوی پس مهیا
فرمود از برای او لبن صافی و گردانید او را غذائی وافی که هرگاه
مص کند جاری می‌شود لبن و محتبس میشود هرگاه بردارد دهن
بودیعه گذاشت محبت او در قلب ام تا تحمل نماید آنچه لازمه تربیت
اوست از کلفت و تکلیف بردار شود زحمات شاقه او را
بر وجه مهربانی و رأفت تا منتقل شود از حالی بسوی حال تا برسد
بحد کمال و عطا می‌کند در خلال این احوال آنچه لازمه تکمیل
مراتب اوست در مقام استکمال از نطق فصیح و فکر صحیح
و سایر قوای ظاهریه و باطنیه و اعضا و جوارح بدنیه که اگر
در معرض تحریر در آید بر وجه مفصل بر هر عضوی تحریر شود کتابی
مطول تا آنکه کامل شود از جهة او استعداد در تحصیل امور معاش
و معاد و بشناسد خالق خود را از روی بصیرت و معرفت

دستی کند در سلوک بنده گی و اطاعت تا آنکه مستعد شود از جهة تنعم بنعمه ابدی وقابل شود از جهة جلوس بر اورنگ سلطنت سرمدی ولی به همین حالت این بی انصاف انسانی را که چشم از همه اسباب بصارت پوشیده نسبت میدهد این همه آثار قدرت نامتناهیه را که الا بروجه حکمت خلقت شده است بسوی دهر بلاشعور و خود را اقرار میدهد اعمی و کور ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور بلی چون چشم از نور هدایت منصرف کرده است و شهوات نفسانی را که ما به الامتحان عالم انسانیست بر خود امیر نموده است و عزت و دولت اعتباریه چهار روزه عالم فانی را بر عزت و سلطنت باقی ترجیح داده است واحکام تکلیفیه الهیه را در پس پشت انداخته است و زمان خود را مدام در اجرای احکام نفس اماره مشئومه صرف فرموده است البته باعث شده است که نور فطرة اولیه الهیه که با آن ارائه طریق حق می شود سلب شود و در تیه ضلالت گمراه گردد و این جزای کفران خود عبد است که از قبل سوء و قبیح اختیار او حاصل گردیده است والا اگر با آن نور

حاشیه
اشاره است بسوی جماعت دهریه و نیچریه که در این زمان طلوع و بروز کرده اند
منه

برطریق ہدایت مشی می نمود آن نور فطرت بجزای شکران این
ہمت مرتبۂ ترائید حاصل می نمود تا باعلی مرتبۂ ہدایت میرسید که ایصال
بسوی مطلوب است که دیگر ضلالت و گمراہی امکان ندارد پس چون خالق
ودود بسوء اختیار این انسان عنود سلب این نور از او فرمود
این کمبخت گمراہ منکر آله گردید و الا بچه سبب انکار الوہیته می نماید
و بکدام دلیل تمسک میجویند اگر یکی از مصنوعات فرنگی که مشتمل باشد
بر اسباب و آلات بسیار و ہمهٔ آن الات را بفہمند که ہرکدام از جہة
چه چیز نصب شده است مگر چند آله که حکمت آنہا مخفی بماند البته میگویند
ما نفہمیدیم و حمل بر عدم حذاقت فرنگی نمی کنند و نمی گویند این فرنگی
لغو و عبث را مرتکب شده است در مصنوع خود بجہة آنکه اغلب او را
بر وجه حکمت و حذاقت می یابند و یا نمیگویند که این مصنوع خود
بخود و بی صانع پیدا شده است پس چه شده است این نابینا را
که ہزار ان حکمت خلقت مصنوعات بدیعیهٔ الٰہیه را که عقل بر فہم آنہا
مستقل است و محل انکار نیست و خود نیز اذعان بر حکمت آنہا
دارند ہیچ تاثیر نمی بخشد در آنہا و بمحض چند چیز که نمی فہمند *

حکمت آنها را دهری مذهب میشوند و حال آنکه حکمت اینها نیز
در نزد حافظین شریعت ظاهر و مبرهن است و هر چند جهال از جهة
عدم استعداد و بصارت باطن از فهم آن عاجزاند مثل آنکه
رنگ سرخ و زرد و غیر آن از الوان مرئیه بر صاحبان البصار ظاهر
ظاهر است و همچنین الوان غیر مرئیه را بر قیاس مرئیات میتوان
بایشان فهمانید ولی اگر بخواهیم بکورها در راه بفهمانیم الوان را که
باین صورتند و هر کدام از دیگری ممیز باین تمیز نیست هرگز
نخواهد فهمید و امّا اگر با انصاف و در فطرت صاف باشد
انکار اسم نخواهد کرد و این قدر قیاس عقلی جاری خواهد نمود
که در صورتیکه جمیع ذوی الابصار بر وجود الوان معتقدند پس
جای انکار نیست و اذعان بآن واجب است پس در اینمقام
میگوییم که جمیع عقلاء و ذوی الابصار جمیع مذاهب و ادیان معتقدند
بر وجود صانع با قطع نظر از آنکه یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر با
معجزات ظاهره باهره آمدند و خبر دادند بوجود واجب الوجود
پس بجهة اهل انصاف همین قدر کافی است در اذعان بوجود

مانع فرض نسکینِ ظلمتِ جهالت وخبث فطرة وسلب
سعادت واین گمر شد براین انکار وتحصیل عزت واقبال و
اندوختن مال ومنال اورا در ضلالت انکار پروردگار گرفتار نمود
معلوم نیست که چه داعی در وجود ایشان در اضلال دیگران پیدا شده است
وقصد تقرب بکدام اله میجویند که این مسکینان وادی جهالت را
بدار البوار کفر وضلالت دعوت مینمایند وتزلزل در ارکان ایمان
این کمبختان می اندازند مسموع می شود که این جماعت خدا
نشناس انسان را قیاس بر مثل اشجار وگیاه سست اساس
مینمایند که چنان چه از تربیت دهر سبز می شوند وخشک میگردند
وخاک می شوند واثری از آثار ایشان باقی نمی ماند همچنین است
انسان به بین چه قدر از طریق عقل گمراه شده اند چه که عقل سلیم واحد
وحاکم است که اشرف مخلوقات این عالم بحسب صورت وسیرت
وعقل وتدبیر امور وتحصیل معاش وقوهٔ نطق وسایر قوای ظاهریه و
باطنیه واستعداد فهم وترقیات کلیه در ملکات علمیه وغیر ذالک از آنچه
از تعداد خارج است انسان است بسبب موجودی از موجودات این عالم

نمیتوانند همسری کند با انسان پس چگونه عقل حکم میکند که همچنین مخلوق اشرفی قیاس شود بر مثل حشیش و گیاه بجهة انکه معین است که مقصود از وجود این اجسام نامیه حصول منفعتی است که عاید شود بمخلوق دیگر از حیوان و غیر حیوان بخلاف انسان که معین است که وجود و خلقت او مقصود الغیر نیست بلکه عقل و نقل مستقل است که آنچه مخلوقات است از ذوات ممکنات این عالم همهٔ آنها را انسان علة غائی است پس خلق شده اند یا از جهة منفعه و اصلهٔ بسوی ایشان ولو بوسایط بیشمار و یا از جهة انکه اسباب و محل اعتبار شوند از برای معرفت پروردگار و یا منشا کردند از جهة انتزاع تصور تعذیب و تنعم در آخرت و فهم عوالم جنت و نار و یا محل شوند از برای امتحان و آزمایش ایشان در این دار ناپایدار و غیر ذلک از آنچه بر عقول ذوی الالباب پوشیده نیست پس از روی عقل قطع نظر از تصریح شرع می فهمیم که چون ایجاد هر چیز در این دنیا از جهة وجود انسان شده است پس باید غرض بزرگی از وجود انسان که مئونهٔ عالم امکان است نیز محط نظر خالق منان بوده باشد تا انکه

ایجاد دلیل لغو و بیفایده نباشد و چون از حال آن غرض تفتیش نمائیم از روی عقل و شرع خواهیم فهمید که آن غرض نیست مگر عبادت و حصول معرفت و بندگی معبود و دوران عالم و وصول بنعم و فیوضات نامتناهیه او بروجه اتم در آن عالم حاصل انکه ظهور خالق و صانع بمرتبه ایست که اگر کسی انکار او نماید باید دلیل اقامه کند بر آن و هرگز اقامه نخواهد کرد و اما بر وجود او پس جمیع مصنوعات دلیل بر صانع قادر متعال است هر سبزه که از زمین بر آید بر وحدت او زبان گشاید و در کافی و توحید چنانچه محدث فیض در صافی نیز متعرض است از حضرت باقر روایت کرده اند که آن حضرت سؤال شد از این آیه شریفه سابقه و اذ اخذ ربک من بنی آدم الی آخرها حضرت فرمودند اخرج من ظهر آدم ذریته الی یوم القیمة فخرجوا کالذر فعرفهم نفسه و اراهم صنعه و لولا ذلک لم یعرف احد ربه یعنی بیرون آورد خالق عالم از پشت آدم اولاد او را تا روز قیامت پس بیرون آمدند مثل مورچه های بسیار کوچک پس شناسانید خود را بایشان

دنمایانید ایشانرا صنعتهای خود که دال بر وجود صانع بود و
اگر شناسانیده بود خود را بایشان و عارف نفرموده بود ایشانرا
بمصنوعات خود هیچکس نمی شناخت پروردگار خود را
پس این حدیث شریف نیز مثل آیهٔ شریفهٔ سابقه دلالت میکند
که در عالم ذر خداوند لم یزل آثار صنع خود را بایشان نمود و
ایشانرا بربوبیه خود عارف فرمود بطوریکه مجال انکار از برای
ایشان باقی نماند پس هر کس انکار کند نیست انکار او مگر از روی
عناد و لجاج شیطانی و اغراض فاسدهٔ نفسانی و عذر هیچکس
در عالم قیامت که عالم مظاهر ثمرات اعتقاد و اعمال است مسموع
نخواهد شد و از جملهٔ اخباریکه دلالت میکند بر امتحان اصحاب
یمین و شمال قبل از خلقت ایشان در این عالم اجسام این
حدیث شریف است در اصول کافی مروی از حضرت
صادق پس حضرت بعد از سؤال شد از تفسیر آیهٔ شریفه و اذا اخذ
ربک من بنی آدم الی آخر الآیه فرمودند که ان الله عز و جل
قبض قبضة من تراب التربة التی خلق منها آدم فصب علیها

الماء العذب الفرات ثم ترکہا اربعین صباحا ثم صبت علیها الماء

المالح الاجاج فترکہا اربعین صباحا فلما اختمرت الطینة اخذها

فعرکہا عرکا شدیدا فخرجو کالذر من یمینه وشماله وامرهم جمیعا ان

یقعوا فی النار فدخل اصحاب الیمین فصارت علیهم بردا وسلاما وابی

اصحاب الشمال ان یدخلوها یعنے حضرت فرمودند که خداوند

عالم گرفت قبضه از آن خاک که طینت آدم را خلق کرد از آن

پس ریخت بر آن خاک آب شیرین خوشگوار پس گذاشت اورا

تا چهل صباح بعد از آن ریخت بر آن آب شور تلخی را پس

گذاشت اورا تا چهل صباح پس چونکه تکمیل شد تخمیر آن تراب

از این دو آب گرفت آن طینت را پس مالید اورا مالیدن شدیدی

پس خارج شدند مثل مورچهای بسیار کوچک از طرف یمین

واز طرف شمال وامر کرد خداوند متعال ایشان را که بروند در

آتش پس داخل شدند اصحاب یمین در آتش پس گردید آتش بر ایشان

سرد وسلامت واباکردند اصحاب شمال اینکه داخل شوند

پس از این حدیث آنچنانکه مستفاد آنچه ذکر شد در سابق که ذریه

بنی آدم غیر از سابقین در عالم ذر امتحان شدند و بسبب این امتحان
اصحاب یمین و شمال از یکدیگر ممتاز گردیدند و بمقتضای آن در این
عالم طینت خلقت یافتند پس در این حدیث شریف صورت
امتحان بیان شده است که بدو اطینة همه را از دو مقتضی متساوی
متضاد خلق فرمود و بصورت مورچهای کوچک ظاهر نمود و
کمال قوة شعور بایشان عنایت فرمود چنانچه صاحب صافی در
تفسیر خود از حضرت صادق ع روایت میکند که انه سئل کیف اجابوا
وهم ذر فقال جعل فیهم ما اذا سئلهم اجابوه یعنی حضرت سؤال
شدند که چگونه جواب دادند مخلوق و حال آنکه بودند بصورت مورچه
پس حضرت فرمودند که خداوند متعال قرار داد در ایشان از عقل و
شعور چیزیکه هرگاه سؤال می فرمود ایشان را جواب میدادند
او را پس ایشان را مختار نمود که هیچ اهید اختیار نمائید طرف
یمین را که طریق جنت است بگذاشتن خواهشهای نفسانیه
نما جالد دنیویه و قیام بر احکام شریعت حقه الهیه و
هیچ اهید اختیار نمائید طرف شمال را که طریق بسوی دار البوار است

باختیار کردن شهوات حیوانیه و لذات و همیه نفسیه این دار فانیه پس
هر کس بطرف اوّل مشی نمود از اصحاب یمین و مستحق عنایت
ربّ العالمین گردید و هر کس بطرف ثانی میل کرد از اصحاب
شمال و خود را محروم از رحمة خالق لایزال نمود و در بیان آنچه بیشت
تنبیهاتی است که لازم است در معرض بیان در آید تا آنکه رفع
بعض اشکالات بر آن مترتب گردد تنبیه اول آنکه مراد از یمین
ارواح سابقین ند از انبیا و اولیاء و ائمه هدی و شیعیان خلّص
ایشان که از جهة ارشاد خلق و داخل نمودن مردم را بدین حق قدم در
دایرهٔ عالم تکلیف نهاده اند و از جهة اصحاب خود با یُمن و برکت واقع
شده اند و طرف ایشان طریق بسوی جنّت است پس هر کس بطرف
ایشان مشی نمود یعنی اسلام و ایمان با یشان آورد و متمسّک بسنّت
و طریقهٔ ایشان گردید و جمیع احکام واردهٔ من الله را از ایشان
طوعاً و رغبةً قبول نمود از اصحاب یمین شد و هر کس بر خلاف
ایشان مشی نمود داخل در ضلال و از اصحاب شمال گردید و مراد
از شمال نیز نفوس شیطنتیه ضالّهٔ اضلالیه ایست که در مقابل سابقین

علم ضلال و اضلال برپا نموده خلق را از ایشان منحرف می نمایند و بدا
حیل و غرور شهوات نفسانیّه و حمیّه و عصبیّه جاهلیّه و عزّت و ریاسة
اعتباریّهٔ این دار فانیه خلق را صید مینمایند و آتش در خرمن عقاید و
اعمال ایشان انداخته داخل در اصحاب خود میکردانند و این نفوس
شریره نفوس ابلیسیّه است که در قبال نفوس سابقین مخلوق شدند
و چون با این نفوس طیّبه در مقام عبودیّت و بندگی ۷ ارتفاع
مکان و رفعت شأن و در نزد خالق منّان نتوانستند برابری
کنند و منزلهٔ ایشان پست شد پس بر این نفوس علیّه
حسد و تکبّر ورزیدند و بسبب آن ملعون و مطرود خالق کردیدند
پس در مقام عداوت و تلافی برآمدند و چون ید امکان تصرّف
وساوس ایشان در این نفوس سابقین که از مخلصین حضرت ربّ
العالمین اند کوتاه بود همّت بر وسوسهٔ اولاد و اصحاب ایشان
کماشتند که اثر حسد خود را بر ایشان ظاهر سازند و ایشان را
از مشی بطرف مبین منحرف ساخته در سلک اصحاب خود منسلک
داشته با خود همجنس و اصحاب سازند و کام خود را مرارند و خداوند

۷ که لازمهٔ آن هم

شاهد بر این قول خدای متعال است از قول ابلیس که لاغوینّهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین یعنی اغوا خواهم کرد بندگان ترا جمیعاً الا المخلصین از بندگان ترا

منه حفظه

متعال هسم مقتضای حکمت و مصالح چند که عمده ان اختیار
عباد است و امتیاز صالح از طالح و اهل عنا دست ایشانرا تا روز
و اهم ایشان را اصحاب شمال گذاشت تنبیه دوم انکه
قبول هر یک از اصحاب یمین و اصحاب شمال در عالم ذر بر دو
نهج واقع شده است اوّل در مقام اعتقاد که اصل است دوم
در مقام عمل که فرع است پس اصل در قبول اصحاب یمین اصول عقاید
حقه است که شهادت است بالوهیته بر وجه اذعان مع جمیع
توابع آن از اعتقاد بثبوت صفات ثبوتیه جمالیه آله که تعبیر می
شود بصفات جمال و سلب جمیع صفات سلبیه از آن ساحت
بارگاه که تعبیر می شود بصفات جلال و همچنین شهادت
برسالته و نبوت رسل و انبیا و ولایت و امامت اوصیاء و
ائمه هدی و جمیع توابع ان از اذعان و اعتقاد بحقیة آنچه نازل شده است
از احکام متعلق باشد بامر عبادت مثل احکام خمسه تکلیفیه و چه متعلق
بوده بامر معاش مثل سایر احکام از عقود و ایقاعات شرعیه ملیه
مثل حلیت محللات و حرمت محرمات و احکامات ارث و حدود

قیامت و مهلت داد و پیروان ایشان را بالیشان ملحق ساخته صح

اصول و فروع بسوی ایشان چه آن احکام صح

وغیر آن از احکام منزله از جانب خداوند ودود و چه متعلق باشد بامر معاد مثل وقایع بعد الموت الی یوم المعاد از سوال منکر نکیر و حشر جمیع اجساد عباد در عرصهٔ محشر و نشر صحایف اعمال و توفیهٔ اعمال بر وجه کمال اگر خیر است خیر و اگر شر است شر و غیر ذالک از آنچه حقه را در عالم ذر قبول نمودند و اعتقاد ثابت جازم باو ورزیدند مسلم و مؤمن شدند واز اصحاب یمین گردیدند و بطرف یمین میل نمودند چنانچه هر کس انکار کرد شئی از این عقاید را از اسلام و ایمان محروم شد واز اصحاب شمال گردید و بطرف شمال میل نمود چه که همین انکار نیز اصل در اصحاب شمال است پس معیار و ملاک در اصحاب یمین و شمال این دو اصل است یعنی ایمان آوردن بر وجه مزبور بسابقین و عدم ایمان بایشان بر وجه اعتقاد و یقین و هر چند رد کردن یک حکم باشد از احکام منزله برایشان از جانب رب العالمین پس هر کس داخل در اصل اول شد پس در اسلام و ایمان و اعتقاد حقه خود سعید ابدی شد که ثمرهٔ آن خلود در جنت بحسب عاقبت و متنعم شدن بنعمت دائمهٔ آخرتست

شریعت بر آن قائم است پس کسانیکه جمیع این عقاید صحیح

وهرکس داخل دراصل دوم واز اصحاب شمال کردید شقاوت
ابدی شد که ثمرهٔ آن نیز خلود در نار بعد از این دار وهمیشه معذب
بودن بعذاب درکات دار البوار است وخداوند متعال
طینت قلوب صنف اوّل را بجزای قبولشان از فاضل طینت
سابقین که از علیین است در این عالم خلق مخلوق فرمود چنانچه
گذشت این است که مؤمن موحّد اگر عالم کافر شوند در
اعتقادات او خللی واقع نمی شود وبر طریقهٔ توحید ورسالت
وامامت مستقیم است وطینت صنف دوم را بشومی وقبح
اختیار او از طینت سجّین مخلوق فرمود اینست که بسیار کسان
دیده میشوند که حقیّت دین و مذهب وهرچند بدیهی شود وبه
براهین یقینیه بمنزلهٔ رسد که تشکیک در آن محال شود این
کمبخت شوم بمقتضای خبث طینت از قبول آن ابا میکند و
امتناع می ورزد واین جزای قبول اوست در آن عالم
وهرچند خداوند متعال بوسعت رحمت خود او را مجبور ومضطر
براین اقتضا نفرموده که اگر بخواهد رجوع کند بدین حق نتواند بلکه

در این عالم

هر وقت بخواهد رجوع کند میتواند و هنوز تا در این دار است
اختیار باقی است ومیتواند بمجاهدات و ریاضات شرعیه این
مقتضیات را باضداد انها تبدیل نماید چنانچه اشاره بآن در
سابق نیز شد واما قبول در مقام عمل که فرع است مثل عمل بواجبات
از صلوة وصوم و زکوة وخمس و حج وجهاد وامر معروف و نهی از منکر
وغیر آن از مقدمات واجزاء وشرایط وهمچنین ترک منهیات از محرمات
کبیره وغیر آن از صغایر وخلاف مروت پس قبول این
فروع نسبت باصحاب شمال معدوم المصداق است چه که هر فرع
تابع اصل خود است واین صنف از فیض اصل محروم شده اند این در
صورتی است که هیچ از عقاید اصول حقه را قبول نکرده باشد مثل
کفار دهری و وثنی وغیر آن واما نسبت بکسانیکه قبول اصول
ایشان بر نهج صحت یعنی جامع جمیع شرایط واجزاء که از هر جهة
مطلوب شریعت باشد واقع نشده است بلکه واقع شده است
بر وجه فساد مثل انکه واقع شده باشد با انکار شیئی از ضروریات
دین ویا مذهب پس جمیع اعمال فرعیه ایشان نیز

منوّر است چه که صحت فروع مترتّب بر صحت اصول است
بلی در منهیّات هر قدر تجرّی نمایند عذاب ایشان در آخرت
زیاد خواهد بود چنانچه هر کس از ایشان اعمالی از او صادر شود
و صفاتی ملکهٔ او گردد که آن اعمال و صفات فی حدّ نفسه محبوب
خداوند متعال باشد مثل اغاثهٔ مستغیث که رفع ظلم از مظلوم
و اعانهٔ محتاجین و عدل و سخاوت و خفض جناح و فروتنی
از برای مؤمنین و علمای دین و غیر این از صفات و اعمال
محموده پس چون سنّت سنیّهٔ خالق متعال جلّ ذکره بر آن تعلّق گرفته
است که عمل هیچ نیکوکاری را ضایع نفرماید جزای عمل این
اشخاص را غالباً در دنیا بر وجه اکمل و اوفی با ایشان ایصال میفرماید
و احقاق حقوق ایشان مینماید این است که می بینی غالب
کفّار را و معاندین دین مبین و مذهب حق را که در کمال عزّت و
جلال و ثروت و اقبال بسر میبرند و اگر چیزی از
اجور و ثواب ایشان بآخرت افتد باعث تخفیف عذاب
ایشان خواهد شد ولی باعث نجات از جهنم نخواهد گردید و از

وانذ اینجاست که خلاق عالم در رقم مبارک ششم اشاره بهمین بیان
فرموده می فرماید ولولا ان یکون الناس امة واحدة
لجعلنا لمن یکفر بالرحمن لبیوتهم سقفا من فضة و معارج علیها یظهرون
ولبیوتهم ابوابا وسررا علیها یتکئون و زخرفا وان کل ذلک
لما متاع الدنیا والاخرة عند ربک للمتقین ترجمهٔ آیهٔ شریفه
انکه واگرنه این بود که ناس گروه واحد شوند پس در کفر رغبت
میکردند هرگاه کفار را در نعمت و وسعت میدیدند بجهة حب
ایشان دنیا را هرآینه قرار میدادیم ازبرای کسانیکه کافر میشوند
بخداوند رحمن ازبرای خانه های ایشان سقفها و بام ها از نقره
و درجات قرار میدادیم ازبرای آن بیوت و سقف که بسبب
آن عروج نمایند و مشرف شوند بر منظره های آن سطوح
و ازبرای بیوت ایشان ابواب مقرر می نمودیم و تختها قرار
میدادیم کلا از نقره که تکیه کنند بر آن تختها و عطا میکردیم انواع
چیزهای زینت داده شده بطلا و نیست کل اینها مگر متاع دنیا
و آخرت در نزد پروردگار تو ازبرای متقیان و پرهیزکاران است

تمام شد ترجمهٔ آیهٔ شریفه پس مراد از آیهٔ شریفه واللہ اعلم
آنست که چون از کفار گاہی اعمالی صادر می شود که آن اعمال
فی حد ذاته محبوب خالق لایزال است که باید ثمرهٔ جزا بر آن
مترتب شود پس در ہمین دار که محل اقتصاص ہمت کفار است
بمقتضای قصود شان که منتہا مرتبهٔ عزت این دار فانیه است
توفیهٔ اعمال در حق ایشان می شود وبجهة عدم حکمت در توفیه
کل اعمال ایشان در این نشاءه حال بر فرض زیادتی آن اعمال
آنچه باقی می ماند از مراتب جزائیهٔ ایشان حواله به نشاءه اخرت وقیامت
میگردد وچون بواسطهٔ کفر در آخرت از نعمت جنت محروم‌اند

وقلم تقدیر از قبل تدبیر ایشان بمقتضای العبد یدبر واللہ یقدر
بر تعذیب ایشان در درکات جحیم جریان یافته است ودر تخفیف
عذاب ایشان ثمر می بخشد واینکه خالق متعال در آیهٔ شریفه اسم
مبارک خود را برحمان بیان نموده ولمن یکفر بالرحمن فرموده است
نیز اشاره بهمین نکته است که خداوند رحمن بسبب کفر اجر کافر را
ضایع نمی فرماید واعمال خیریهٔ او را در ہمین دنیا بروجه کمال

با وایفا می فرماید از جهة آنکه رحمتِ رحمانیة مقصور بر دنیاست و آن عام است که شامل کافر و مؤمن هر دو می شود بخلاف صفة رحیمیت که آن مقصور بر آخرت است و خاص بمؤمن است و غیر مؤمن در او شریک نیست و اینکه خداوند تبارک و تعالی در مقام اعطاء جزائیهٔ کفار بیوت را و آنچه متعلق بتکمیلات بیوت است تخصیص بذکر فرموده است آن است که عمدهٔ تجمل دنیا تجمل بیوت و متعلقات بیوت است و وقتی تجمل بیوت و زخرف آن پرداخته می شود که سایر تجملات و زخارف نیز بروجه اکمل صورت پذیر شده باشد پس فرد اظهر را که مستلزم و حاوی سایر افراد تجملیهٔ دنیویه است مخصوص بذکر فرموده است و نکتهٔ دیگر در این تخصیص اشاره بسوی نهایت آرزو و همّ اهل کفار است که بجزای اعمال خود مترصد آنند باآنکه در نظر اولوالالباب و صاحبان بصیرت غیر قابلِ آن است که عمر گران بها را در تحصیل آن مصروف دارند و چشم از عطیات باقیهٔ اخرویه پوشیده گردانند و نکتهٔ دیگر اشاره بسوی اسرافی است که

وجہت ہمت این دو ن ہمتان وادی ضلالت واقع شدہ است
کہ درامراخرویہ و دار باقیۂ خود قصور میورزند و درامور عیشیۂ چہار
روزۂ عمری بعتبار این دار فانیہ اسراف وتبذیر می نمایند
وخود را در زمرۂ اخوان الشیاطین بنص آیہ شریفۂ ان المبذرین
کانوا اخوان الشیاطین داخل میسازند واین اسراف
وتبذیر اگرچہ باسباب خدائی وعطیۂ رحمانی است بر فرض القیاس
آن ولی مسبب از ارادہ وخواہشہای خود این فرقۂ ضالۂ
شیطانی است کہ درعوض اعمال خیریۂ خود خواہانند توضیح این را
حضرت خالق سبحانی درآیات قرآنی فرمودہ می فرماید
مَن کَانَ یُرِیدُ حَرۡثَ الاٰخِرَۃِ نَزِدۡ لَہٗ فِی حَرۡثِہٖ وَمَن کَانَ یُرِیدُ
حَرۡثَ الدُّنۡیَا نُؤۡتِہٖ مِنۡہَا وَمَا لَہٗ فِی الاٰخِرَۃِ مِن نَّصِیبٍ ترجمۂ
آیۂ شریفہ وافی ہدایہ آن است کہ کسیکہ ارادہ کند کشت
زراعت آخرت را می افزائیم و زیاد میکنیم بر کشتِ او وکسیکہ
ارادہ کند کشتِ دنیا را میدہیم او را نصیبی از دنیا و نیست از
برای او نصیبی در آخرت تمام شد ترجمۂ آیۂ شریفہ و در حدیث

قدسی است چنانچه صاحب علل در علل از حضرت صادق ع

روایت فرموده است که خداوند متعال در حدیث قدسی

میفرماید لولا ان یجد عبدی المومن فی نفسه لعصبت الکافر

بعصابة من ذهب یعنی اگر نبود که خطور میکرد در قلب بندهٔ

مؤمن من چیزی هر آینه می بستم بر سر کفار دستمالهای از طلا

و امّا قبول در مقام اعمال از اصحاب یمین پس در سابق گذشت

که بقدر اعداد نفوس اختلاف در مراتب قبول ایشان واقع

شده است و خداوند متعال هم جلّ شأنه مقتضیات قبول

ایشانرا از سعادت و شقاوت بحسب عمل در طینت ایشان

تخمیر فرموده است چنانچه آثار و اقتضای آن در این عالم از

کیفیت اعمال و اختلاف رفتار خلق واضح و لایح است *

و آنچه در این حدیث شریف ذکر شده است از امتحان

امتحان در مقام اعتقادات است نه اعمال بجهه آنکه ذکر

شد که معیار گردیدن از اصحاب یمین باعتقاد است نه بعمل

پس هر کس اسلام و ایمان آورد بسابقین باعتقاد ثابت جازم

از اصحاب یمین شد و هرچند در اعمال مخالفت ورزند و طریق اشقیا
و اغویا پیمایند بلی آنچه قصور ورزند در اعمال فرع و مرتکب
شوند از منهیات شرع مؤاخذه و تعذیب خواهند شد بقدر آن
چه در دنیا با بتلای مصائب از فقر و مرض و بلیات وغیر آن و چه
در شدائد موت و صعوبات آن و چه در دواهی قبر و سؤال نکیر
و منکر و ظلمت و فشار قبر وغیر آن و چه در عالم برزخ تا
قیامت و چه در عرصهٔ محشر تا فراغ خلق از حساب که امتداد
آن پنجاه هزار سال است و چه در دونخ و درکات
جحیم بر فرض زیادتی اعمال شر و معاصی که بجز جهنم کافی در
تخلیص و توفیهٔ آن اعمال نشود ولی عاقبت بعد از چشیدن
ثمرات وبالِ اعمال مستخلص از عذاب و مستحق دخول جنت و خلود
عوالم قدس که از ثمرات و لوازم اعتقادات اصحاب یمین است
خواهند شد تبصرهٔ ایست متعلق باین مقام که لازم است
که ذکر شود و آن این است که بیان شد که مراد از یمین انبیاء و
اولیا هستند از سابقین و ذکر خواهد شد در مقام خود ش

که نبوّت و ولایت جمیع انبیا و اولیا مأخوذ از نبوّت و ولایت
حضرت خاتم النبیین[ص] و امیرالمؤمنین[ع] است پس اصل در جمیع
نبوتها و ولایتها این نبوّت و ولایت کامله متاصّله است
و این نیز معیّن است که جمیع ثمرات نبوّت حضرت خاتم النبیین[ص]
در ولایت و امامت حضرت امیرالمؤمنین[ع] منطوی است چنانچه
گذشت و تحقیق شد که امامت و ولایت حضرت امیر[ع] عین
امامت و ولایت پیغمبر است و باطن نبوّت و رسالت آن
سرور است و خود حضرت امیر[ع] نیز بمنزله نفس پیغمبر است
پس ثمرات نبوت و ولایت و امامت جمیع انبیا و اولیا و
ائمّه هدی در حضرت امیر[ع] جمع و آن بزرگوار مجمع و منبع جمیع
این فیوضات و ثمرات است و امامت و ولایت آن
حضرت نیز حاوی جمیع عقاید حقّه جمیع انبیای و اولیای
ابرار است پس اعتقاد بولایت و امامت آنحضرت
جزء اخیر علت تامّهٔ کلّ عقاید حقّه است و مستلزم اعتقاد بحقیّت
جمیع انبیا و رسل ماضیه و ائمّه قرون خالیه است در صورتیکه

مراد
آنکه اعتقاد
بامامت و ولایت
آنحضرت در صورتی
مثمر ثمر است که
اعتقاد بجمیع انبیا
و رسل و اوصیای
ایشان داشته باشد
والا اگر کسی منکر انبیا یا اعتقاد
حقه ایشان را انکار
نماید کانّه انکار
امامت و ولایت
حضرت امیر را
نموده است
و همچنین اوصیای
ایشان و اعتقادات
حقه اوصیاء ایشان
منه
حاشیه

حقیقهٔ ایشان بر وجه یقین بتواتر وغیر آن ثابت شده باشد
پس یمین کامل جامع آن بزرگوار است پس در هر کجا از قرآن
و اخبار که لفظ یمین ذکر می شود منصرف بیمین کامل است
که ذات بایمن و برکت آن حضرت باشد وقرینهٔ قویه بر
این مطلب تطابق لفظ یمین است بالفظ علیؑ در اعداد حروف
پس یمین نیز در عدد یکصد و ده است مثل علیؑ پس هر قدر از
نفوس که در عالم ذر قائل بامامت یمین کامل یعنی حضرت
امیر المؤمنینؑ و امامت یازده فرزندش که عین امامت
اوست شدند و طوق اطاعت و اعتقادات آن سرور را
که حاوی اطاعت و اعتقادات جمیع انبیای سابقین است
در گردن انداختند از اهل یمین شدند بحسب عاقبت مستحق
خلود جنت گردیدند و هر چند معاصی بیشمار از ایشان صادر
شود پس این ایمان ایشان بآن حضرت حسنهٔ ایست
که هیچ معصیت ضرر باو نمیرساند و صاحب او را از ایمان
خارج نمیکرداند و هر چندان معاصی فیحد ذات خود موجب

موجب تعذیب صاحب خود خواهد گردید اگر بتوبه و انابه و اعمال نیک
جبیره نکرده باشد چنانچه ذکر شد و ازاین بیان واضح شد

معنی حدیث شریف مشهور که حبّ علیٍّ حسنةٌ لایضر معها سیئة
یعنی حب علی حسنه ایست که ضرر نمیرساند باو هیچ سیئه و گناهی
پس مراد از حسنه دراین حدیث و امثال این حدیث ایمان
بآن حضرت و قبول ولایت آن عالیمرتبت است که هیچ معصیتی
از معاصی جوارحیه خلل دراین ایمان نمی اندازد و این ایمان را
سلب نمیکند درصورتیکه جامع جمیع شرایط باشد و هرچند
دراین سلسله از منه متمادیه از دنیا تا صفحهٔ قیامت بجزای
در زو وبال خود خواهد رسید و غالب معاصی در عرصهٔ قیامت
بشفاعت ارباب شفاعت یعنی پیغمبر خدا و ائمهٔ هدی و علمای
دین مبین معفو و مغفور خواهد گردید و هیچکس از اصحاب یمین
در گرو اعمال خود باقی نخواهد ماند چنانچه نص آیهٔ شریفه است
که کل نفسٍ بما کسبت رهینة الا اصحاب الیمین ترجمه آیهٔ وافی
هدایه آن است که هر نفسی در روز قیامت در گرو اعمال

خود است که اصحاب یمین یعنی شیعیان و پیروان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بلی
موافق بسیار از اخبار کسانی هم خواهند بود از اهل معاصی از اصحاب
ولایت که در جهنم داخل خواهند شد بسبب بدی معاصی خود و سالها
در جهنم خواهند ماند از سالهای آخرت که هر روزی از آن بقدر هزار سال
دنیاست پس بعد از انقضای زمانِ عذاب آنها جبرئیل علیه السلام از
جهنم عبور خواهد نمود و بر حال ایشان مطلع خواهد شد و بخاتم
انبیا صلی الله علیه وآله اخبار خواهد داد و آن حضرت ایشان را شفاعت خواهند
فرمود و از عذاب مستخلص خواهند نمود و این جماعت نیز
قطعاً از اهل یمین خواهند بود چه که اهل شمال در جهنم مخلد خواهند بود
و نجات و استخلاص از برای ایشان نخواهد بود پس این جماعت
مستثنا شده اند از تحت آیهٔ شریفهٔ سابقه بدلیل منفصل و وجهِ
آنکه در حدیث شریف اخذ بولایت و ایمان بحضرت امیر علیه السلام تعبیر
بلفظِ حبّ شده است بعلاقهٔ لزوم اشارهٔ ملیحه است باینکه
ولایت سایر ائمه علیهم السلام نیز در این حبّ و ولایت مأخوذ است
چه که لفظ حبّ باعتبار بیّنه و زُبُر یعنی حروف اصلی و تولیدی

یعنی آیهٔ کل نفس بما کسبت رهینه آخر الی حاشیه

دوازده است　　پس اشاره بدوازده حب است وچون
اصل درائمّه حضرت امیر است که ابوالائمّه است ونسبت سایر
ائمّه بان حضرت مثل نسبت آن حضرت است بحضرت رسول صلعم
که منزلهٔ نفس ومنزلهٔ اتحاد است ازینجهة اکتفا بلفظ مبارک آن
سرور شده است　　وازاین بیان رفع میشود منافاتیکه بین
این حدیث است وامثال اینحدیث وبین اخبار متواتره وایات
متظافره که دلالت میکند براینکه هرکس هرعمل که ازو صادر شود
جزای عمل خودرا خواهد یافت اگر خیر است خیر واگر شر است شر
ودیگرانکه اگرحب علی کافی در دفع گناهان باشد لازم می آید
که رفع همه تکالیف شود ازعباد بمحض اضمار واظهار حب آنحضرت
واین بضرورت ازمذهب باطل است　　ودیگرانکه آن
حضرت حافظ شریعت خاتم انبیا بودند وحفظ احکام شریعت
ومراد از احکام امر بطاعات وزجر ازمنهیات است واگر
گفته شود که این احکام ظاهر وقشر است وحب آن حضرت
باطن ولبّ است وملحظ نظر صاحب شریعت باطن ولبّ است

شریعت حفظ

نه ظاهر و قشر جواب آن است که هیچ لب بدون قشر و هیچ باطن بدون حفظ ظاهر باقی نمی ماند و شرع مقدس هم مامور و مبعوث بر حفظ ظاهر شده است و ناس هم مامور بظاهر اند و دیگر آنکه در اخبار علاجیه وارده از اصحاب عصمت در تعارض اخبار آنچه وارد شده است و عمل علما و اصحاب بر آن است این است که هر حدیث که وارد شود و مخالف قرآن باشد یا مرفوض یا مؤول است و عمل بر اخباری می شود که مطابق قرآن است و شکی نیست که اخباریکه دلالت میکند بر اینکه هر کس در دنیا معصیت از او صادر شود جزای خود را بمقتضای آن در آخرت خواهد یافت اگر تدارک بتوبه و عمل صالح نکند مطابق آیات قرآن است پس اخباریکه معارض این اخبار و آیات است مؤول خواهد شد بر محل اجماع علما و اصول مذهب و آن همانست که ذکر شد تنبیه سیم آنکه گذشت در بیان اخبار طینت که معصوم فرمودند که خداوند متعال قلوب شیعیان را از طینت علیین خلق فرمود همان طینت که ابدان ائمه را از آن طینت مخلوق نمود و ابدان شیعیان را از طینتی

خلق فرمود که پست تر بود از طینت علیین تا آخر حدیث که گذشت
پس این حدیث دلالت میکند بر تفاوت خلقت بین قلوب
شیعیان و ابدان ایشان بر وجه مزبور و این تفاوت از جهة
همانست که ذکر شد که اصحاب یمین که مراد از شیعیان ایشانند
چون در جمیع اعتقادات حقه که مورد آن قلب است مشی بطرف
یمین نمودند و جمیع آن اعتقادات را از سابقین قبول کردند
بجزای این قبول خداوند متعال هم قلوب ایشان را از طینت
علیین مخلوق فرمود این است که در اعتقاد بمقتضای همان
طینت چنان جازم و ثابتند که بوساوس غارت کننده کان
مذاهب وادیان و تلبیسات ایشان شکست در ارکان اعتقادات
ایشان واقع نمی شود ولی چون در مقام عمل اطاعات
و عبادات و انزجار از محرمات که محل آن ابدان است از متابعت
سابقین و مشی بطرف یمین قصور ورزیدند و بقدر اعداد نفوس
اختلاف در قبول ایشان از حیث خصوصیات اعمال که بسبب
آن تفاوت در مقام تقرب و انحطاط ایشان واقع می شود

واقع شد پس خداوند متعال هم هرچه مقتضای سؤال الیشان
در مقام اعمال بود طینت خلقت در این عالم بایشان عنایت
فرمود و بسبب همین تصویر او را ین ابدان را از صرف
علیین مخلوق فرمود و طینت پست از علیین مخصوص نمود چنانچه
در سابق بتفصیل گذشت پس از این حدیث هم دلیل تام است
برانیکه این امتحان وارد در آن حدیث شریف و امتیاز اصحاب
شمال از یمین بحسب اعمال واقع شده است نه بحسب عمل
با تشریک چه که اگر چنین بود باید فرق در خلقت طینت
قلوب و ابدان ایشان واقع نشود از جهت آنکه مقتضای این
حدیث همه بطرف یمین میل کردند و از اصحاب یمین گردیدند و
در زمره شیعیان و محبان محسوب شدند تقریب دیگر
آنکه حضرت ابی جعفر در این حدیث ابی الحجاج فرمودند
که پس دلهای شیعیان ما از ابدان آل محمد است
و هر قلبی میل میکند بسوی بدن خود یعنی دلهای شیعیان
ما میل میکند بسوی ائمه خود پس در مقام میل بسوی ائمه

قلب را تخصیص داد و نداء اشاره باینکه بحسب ابدان در متابعت این بزرگواران قصور خواهند ورزید تنبیه چهارم آنکه بیان شد که اصحاب یمین بمحض قبول مراتب ایمان بحسب اعتقاد از اهل نجات شدند و هر چند بحسب اعمال از اهل معاصی باشند این بیان اگرچه حق است ولی مؤمن نباید اعتماد بر اعتقاد صرف نموده از عاقبت خود خاطر جمع شود و بهمین اطمینان خود را در مهالک و معارک معاصی اندازد چه که خاصیت تجری بر معاصی آن است که بتدریج سرایت در سلب اعتقاد نیز میکند و انسان را بوادی کفر و الحاد می اندازد پس اولاً بسبب کثرت معصیت قبح شرعی آن برداشته می شود چه که هر چه کثرت پیدا کرد ملکه و خصلت نفس می شود و نفس با و انس پیدا میکند و هر چه محل انس و ملکهٔ نفس گردید در نظر نفس حسن می نماید چنانچه دیده می شود در بعضی اشخاص انواع صفات ذمیمه و مع ذلک در نظر ایشان مستحسن و نیک می نماید و خلاف او را در هر کس می بینند انکار میکنند

پس وقتیکه قبح برداشته شد از قبیح وآن قبیح نیکو وحسن نمود پس هر چیز که نقیض اوست قبیح می شود چنانچه حکم النقیضین است واین معین است که عبادت نقیض معصیت است وهمینکه عبادت مبغوض شد اعتقاد نیز سلب می شود واین عین کفر است این است که کسانی را می بینی از خلق که بواسطۀ کثرت مجالست با اهل معاصی وکفر ومانوس شدن با فعال قبیحۀ آن جلساء چنان عادات ومحاسنات شرع انور در نظر ایشان قبیح می شود که اگر در مجالس ایشان ذکری از عبادت وتجنب از معصیت وعادتی از عادات شریعت مثل نماز وطهارت در آید از روی اهانت میخندند وصاحب انرا در عداد حمقاء محسوب میدانند ونسبت بکبر وحماقت او چشمک میزنند وهمزو ولمز مینمایند وهر کس منهمک است در شنیطت ونکری وجان عزیز صرف کردن در اخذ اموال دنیا ومباح دانستن محرمات الهیه وبی پروا بودن در عواقب امور اخرویه وحفظ عزت وریاست در این دو روزۀ عمر بی اعتبار وهر چند حاصل شود

بهزار فضیحت و رسوائی و عار اور اذکی و زیرک و دانا و
خبیر و بصیر و بینا میدانند هیهات هیهات وسیعلم
الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون خالق متعال در کتاب اعجاز حصائل
خطاب بجناب ختمی مآب سفر باید که ای پیغمبر قل هل ننبئکم بالاخسرین
اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا وهم یحسبون انهم یحسنون
صنعا اولئک الذین کفروا بآیات ربهم ولقائه فحبطت اعمالهم
فلا نقیم لهم یوم القیمة وزنا یعنی ای حبیب ما در مقام اعلام
و ارشاد بگو به بندگان ما که آیا خبر دهم شما را از زیان کار ترین
مردمان از حیث اعمال بدانید که ایشان کسانی هستند که
ضایع و نابود است سعیها و عملهای ایشان در حیات دنیا
و حال آنکه گمان میکنند که عملهای خود را نیک و مستحسن میدانند
این جماعت کسانی هستند که کافر شده اند بآیات پروردگار
شان و کافر شده اند بملاقات رحمت پروردگار پس حبط
و باطل شده است عملهای ایشان پس بپا نخواهیم داشت
از برای ایشان میزانی که اعمال ایشان موازنه شود بان میزان

که اعمال ایشان موازنه شود با آن میزان چه که اعمال ایشان باطل
شده است پس در جهنم داخل خواهند شد بدون حساب تمام
شد ترجمهٔ آیهٔ شریفه   پس این اشخاص باین مهالک نفس امارهٔ
شوم گرفتار نمی شوند مگر از همین طریق تجری در معاصی پس
شیطان اول وسوسه میکند که اعتقاد تو درست است و جاقلبت
تو بخیر است چند روزی کام نفس برآر بعد توبه خواهی کرد
این بیچارهٔ اسیر نفس هم مغرور باین وسوسه گردیده در دام شیطان
گرفتار می شود تا می رساند او را بمقامیکه توبه در حق او امکان
ندارد بهمان تفصیلی که گذشت بجهة آنکه از جملهٔ ارکان توبه
یکی پشیمانی بر مافات است از طاعات و بر ماوقع است
از محرمات و عزم بر فعل اول و جزم بر عدم ایقاع ثانی در جمیع عمر
و این پشیمانی و عزم باید حالت نفس شوند محض زبان
پس کی واقع خواهد شد این حالت از برای این بیچارهٔ مسکین مسلوب
الاعتقاد و قبل از این هم ذکر شد که این عالم از جهة تکمیل عالم
ذرخلق شده است   و مردم در این عالم فاعل مختارند

چنانچه در آن عالم قابل مختار بودند پس گاه است که قبول
آن عالم را بجنس اختیار فعلی با قبیح اختیار فعلی تغییر و تبدیل میدهند
مثل بلعم بن باعورا که از بنی اسرائیل بود و شایسته آن شده
بود که خداوند متعال اسمی از اسماء اعظم خود را با و عنایت فرموده
بود که بسبب آن مستجاب الدعوة شده بود و هر مطلب که
میخواست و خدا را با آن اسم در آن مطلب میخواند استجابت
می پذیرفت و در زمان فرعون واقع شده بود و مایل
شد بسوی فرعون . پس وقتیکه حرکت کرد فرعون
در طلب موسیٰ و اصحاب موسیٰ پس خواهش کرد فرعون
از بلعم که دعا کند بر موسیٰ و اصحاب موسیٰ که خداوند حبس کند
ایشان را از برای فرعون پس سوار شد بلعم بر حمار
خود بجهة آنکه برود در طلب موسیٰ پس آن حمار امتناع کرد از رفتن
پس شروع کرد در زدن حمار پس خداوند متعال آن حمار را
بسخن در آورده گفت وای بر تو آیا مرا میزنی که مشی
کنم با تو از جهة آنکه نفرین کنی بر پیغمبر خدا و جماعتی از مؤمنین

پس متنبه نشد و آنقدر بر آن حمار زد که آن حمار مرد پس خداوند
متعال هم او را مطرود درگاه خود فرمود و آن اسم اعظم را
از زبان او منسلخ نمود و از یاد او محو فرمود او را در زمرهٔ اغویا و
ضالین داخل گردانید چنانچه خالق متعال در قرآن معجز خصال
از حال او اخبار می فرماید که ای پیغمبر ص واتل علیهم نباء الذی
اتیناه ایاتنا فانسلخ منها فاتبعه الشیطان فکان من الغاوین
ولو شئنا لرفعناه ولکنه اخلد الی الارض واتبع هواه فمثله کمثل
الکلب ان تحمل علیه یلهث او تترکه یلهث ذالک مثل القوم الذین
کذبوا بایاتنا فاقصص القصص لعلهم یتفکرون ترجمهٔ
آیهٔ وافی هدایه آن است که تلاوت کن ای پیغمبر ص بر ایشان خبر
کسی را یعنی بلعم بن باعورا که دادیم باو آیات خود را یعنی
علوم اسم اعظم خود را پس منتزع و منقطع کرد خود را
از آن آیات و اسم اعظم یعنی عملی نمود که باعث شد که منسلخ کنیم
و بکشیم از او آن اسم را پس ملحق شد او را و ردیف و قرین او
گردید شیطان پس گردید از گمراهان و اگر میخواستیم هر آینه

مرتفع و بلند میکردانیدیم او را لیکن او میل کرد بسوی دنیا مثل کسیکه همیشه مخلد خواهد بود
اختیار خود میل کرد بسوی دنیا مثل کسیکه همیشه مخلد خواهد بود
در دنیا و متابعت کرد خواهشهای نفسانی خود را و مقتضای
آیات ما رفتار نکرد پس از این جهة حبط نمودیم عمل ورا پس
مثل او در صفت مثل کلب است که اگر حمله کنی بر او هلث میکند
یعنی اخراج زبان میکند بتنفس شدید و اگر او را بحال خود بگذاری
نیز هلث میکند یعنی حالتا و بر یک طریقه است که حمله و عدم
حمله تغییری در حالت وصفتا وایجاد نمیکند مثل بلعم و امثال
او که وعظ و ارشاد تاثیر در ضلالت و گمراهی او نمیکند این مثل
قومی است که تکذیب کردند آیات ما را پس بخوان بر
ایشان این قصص را شاید ایشان در عواقب امور خود فکر
کنند و براه مستقیم هدایت رجوع نمایند و در ورطهٔ تکذیب
آیات الهی گرفتار نکردند تمام شد ترجمهٔ آیه پس باید
احتیاط عاقبت از دست نداد و بوسوسهٔ نفس اماره و شیاطین
مکاره از طریق مستقیم عمل انحراف نورزند و بحسرت دائمی

روز قیامت گرفتار نشد خداوند تبارک و تعالی می فرماید

وَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ یعنی بترسان ایشان را

ای پیغمبر از روز حسرت و ندامت یعنی روز قیامت زمانیکه

گذشته باشد امر و مدار جزا منحصر گردد بر آنچه واقع شده است در

این دنیا از خیر و شر علاوه بر فرضیکه عمل معاصی اعتقاد

او را تبدیل ندهد و بر صحت اعتقاد بعد از چشیدن سزای اعمال

و مغفرت در مآل ملاقات پروردگار بنماید ولی چقدر انفعال

در حضور سلطان حقیقی از برای او حاصل خواهد بود اگر گناه به

بخشند شرمساری هست و در جنت نیز درجهٔ او از کسانیکه

موفق باعمال بوده اند پست خواهد بود بجهة آنکه در آخرت نیز مثل

دنیا درجات خلق متفاوت و تفاضل است و هر کس بقدر

اعمال خود از حسنات ترافع درجات و حظ و لذات خواهد یافت

و بهمان نسبت در مآکل و مشارب و مناکح و مراکب و غیر آن

بهره مند خواهد گردید چنانچه خالق متعال جل اسمه در قرآن

مجید می فرماید انظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَلَلْآخِرَةُ أَكْبَرُ

درجات واکبر تفضیلا یعنی به بین ای پیغمبر که چه گونه تفضیـ
دادیم در دنیا بعض ایشان را بر بعضی و هر آیینه آخرت بزرگتر است
از حیث درجات و بزرگتر است از حیث تفضیل معصوم فرموده
چنانچه حدیث در مجمع است که ما بین اعلا درجات جنت و اسفل
آن مثل ما بین آسمان و زمین است پس زهی کم بختی و کم نصیبی که بجهة
لذت چند روزهٔ دنیای بی اعتبار از علو درجات دائمی
بهشتی و اتمیة لذات و سلطنت جنتی دست بردار شده قانع
بادنی درجات و لذات دنیوی کرده و ابد الآباد در همان درجه
دانیهٔ نسبیه قیام ورزد و فقنا الله لمراضیه و جنبنا من
معاصیه تتنبیه پنجم آنکه این تخمیر طینت با آب شور
و شیرین که در این حدیث شریف است از جهة حدوث و
حصول دو اقتضای متضادی است در نفوس که داعی شود
قبول خیر و شر را در مقام امتحان که پس میل بطرف خیر
حاصل شود از اقتضای آب شیرین و میل بطرف شر از اقتضای
آب شور و قبل هم که در ضمن بیان اخبار طینت ذکر امتحان در

میان آمد وبیان شد که در بدو امر وخلق از هر کس قبول خاصی
بعمل آمد وبر وفق آن قبول در این عالم بحسب طینت
خلعت خلقت یافتند نیز مقصود همین بود که خداوند متعال
جلّ اسمه خلق را واجد واقتضای خیر وشر بر وجه مساوات فرمود
وبعد مکلّف بقبول نمود والا قبول عمل بدون اقتضای آن
صورت پذیر نمیشود پس آنچه در این حدیث است از تفصیل
مُبیّنِ اجمال سابق است واین طینت طینت خلقت ذرّی است
که از جهة امتحان در عالم ذر عنایت کرد دید واین غیر از طینت
خلقت این عالم است که بجزای قبول آن عالم عنایت میشود
چنانچه صاحب کافی از ابی عبد اللهؑ روایت کرده است
که حضرت فرمودند ان فی الجنة لشجرة تسمّی المُزن فاذا
اراد الله ان یخلق مؤمنا اقطر منها قطرة فلا تصیب بقلة
ولا ثمرة اکل مَنها مؤمنٌ او کافرٌ الا اخرج الله عزّ وجلّ من
صُلبه مؤمنا ترجمه حدیث آنکه بدرستیکه در بهشت
هر آینه درختیست که نامیده میشود مزن پس هر گاه

اراده کند خداوند متعال که خلق کند مؤمنی را میریزاند از آن قدرت قطرهٔ پس نمیرسد آن قطره بهیچ سبزی ماکولی را و هیچ ثمره و میوهٔ را چه بخورد او را مؤمنی و چه کافری مگر آنکه بیرون می آورد خداوند عزّ و جلّ از صلب او مؤمنی را حاصل مطلب آنکه آنچه از اخبار که دلالت میکند بر اختلاط و امتزاج میاه و تراب طینت از دو مقتضی متضاد پس مراد تراب و طینت ذریهٔ عالم ذر است که از جهة امتحان بمخلوق عنایت شده است و آنچه دلالت میکند بر خلقت طینت بعضی از طین علیین مثل طینت قلوب مؤمنین از اصحاب یمین و شیعیان ائمهٔ دین و بعضی از سجین مثل معاندین دین مبین و دشمنان ائمهٔ معصومین پس مراد از آن خلقت و طینت خلقت و طینت این عالم خلق و اختیار است که بجزای آنچه قبول شده است در عالم ذر بر ترتیب و تدرّج مراتب بر وفق استحقاق از خالق علی الاطلاق عنایت شده است و در سابق هم اشاره بآن کردیده

تنبیه ششم

انکه چون اصحاب یمین و شمال درین عالم ناسوت بیکدیگر مختلط گردیدند
پس بعضی از اصحاب یمین از اثر مجاورت و اغوای اصحاب شمال
بحسب عمل در سلک فساق و فجار منسلک گردیده مستحق تادیب و تعذیب
خالق گردیدند و بعضی از اصحاب شمال از ارشاد و هدایت اصحاب
یمین در اعمال حسنه میل نموده عامل بعضی از طاعات و مبرات و
متخلق باخلاق نیک گردیدند ولی چون اصل در عمل اعتقادات
و هر عملی تابع اصل خود و راجع باصل خود است در ترتب ثواب
و عدم آن پس جمیع اعمال خیریه اهل شمال چون از اثر اصل و اعتقادی
اهل یمین ناشی شده است و بتادیب و ارشاد قولیه یا عملیه
ایشان حصول پذیرفته است پس ثواب آن اعمال کلاً راجع
بایشانست و در نامهٔ عمل ایشان ثبت خواهد شد و خود اصحاب
شمال بسبب تضییع اعتقادات حقهٔ شرعیه که اصل در صحت
اعمال است از ثواب آن اعمال محروم خواهند ماند و همچنین جمیع اعمال
شر که از اصحاب یمین باغوای اصحاب شمال واقع شده است چه آن
اغواء قولاً واقع شده باشد و چه فعلاً کلاً راجع

بسوی اصحاب شمال خواهد شد و در نامهٔ عمل انها ثبت خواهد گردید
چه که جمیع شرور عملیه نیز راجع بسوی اصل خود است و آن
عدم اعتقاد بمراتب حقهٔ شرعیه است اگرچه عامل این شرور از
اصحاب یمین نیز بقدر عمل شر تعذیب خواهد کشید و از این بیان
واضح شد معنی اخبار یکه از معصوم وارد شده است که در روز قیامت
جمیع اعمال حسنهٔ معاندین مذهب حق را بمومنین خواهند داد
و اعمال سیئهٔ مومنین را بمعاندین حق خواهند داد حاصل مراد
آنکه اثر ارشاد اهل حق اهل ضلال را اگرچه بنسبت باهل ضلال هدر است
از جهة فقد اعتقاد که شرط صحت اعمال است ولی آن اثر بنسبت
بهادین و مرشدین اهل ضلال باقی و برقرار است و همچنین اثر
اغوای اهل شمال و معاندین ضال اهل حق را اگرچه بنسبت باهل
حق بعد از تعذیب و چشیدن وبال آن اعمال یا جبیرهٔ
آن اعمال بتوبهٔ در حال و یا بشفاعت شافعین در مآل
هباءً منثورا خواهد شد و ایشان بفیوضات رحمتیهٔ حق از
جهة بقای سرمایهٔ ایمان که آن اعتقاد است فایض خواهند

گردید ولی آن اثر نسبت باغویان و مضلین طریق هدی برقرار خواهد ماند و وبال جمیع معاصی و شرور حاصلهٔ از اغوا ایشان در نامهٔ عمل ایشان ثبت و نشأ تعذیب دائمی ایشان خواهد گردید این بیان و ترتب آثار از طرفین در صورتست که هدایت و غوایت در اعتقاد مؤثر نگردد و اعتقاد در انقلاب نگردانند والا قضیه منعکس و اصحاب یمین شمال و اصحاب شمال یمین خواهند گردید و اثر هر کدام بر واقع خود مترتب خواهد شد و در سابق گذشت که این عالم از جهه تکمیل عالم ذرابداع شده است و ممکن است که در این عالم سعید عالم ذر بقبیح افعال خود شقی شود و شقی عالم ذر بحسن افعال خود سعید شود چه که سلسلهٔ اختیار هنوز باقی است تا روز قیامت تنبیه هفتم آنکه آتشیکه افروخته شد از جهة اتمام تکمیل مرتبهٔ امتحان است بمراتب تکالیف عباد و احکام شرعیه متعلقه بامر مبدء و معاد که اگرچه در واقع نور محض و سلامتی صرف است ولی بحسب ظاهر انکس که بعید و وحشی است از حقیقة این نور

بسبب حجاب شهوات نفسانی و بعد از ساحت قرب
رحمانی آن نور را بصورت نار می بیند و از دخول آن آباء
و امتناع میورزد این است که در این عالم تکلیف مؤمن
صالح که داخل در مصداق اصحاب یمین است جمیع تکالیف
شرعیه را که بمنزلهٔ همان آتش افروخته است بقدر طاقت
بشریه متحمل میشود در کمال شوق و خالق کردگار چنان آن نار را
در حق او بنور تبدیل می فرماید که از این تکالیف و عبادات
حظّ و لذّتی حاصل میکند فوق جمیع حظوظ و لذات چنانچه
اگر یکشب تهجّد لیل از او فوت شود متألم و متحسّر میشود فوق
جمیع آلام و حسرات و همچنین است حال او نسبت
بسایر عبادات و طاعات و انکه داخل در مصداق اصحاب
شمال است این نور در نظرش نار و هریک از اوامر
الهیه کانه یک آتش شرربار است و حال انکه منهمک است
در مثل او یا اصعب از او از اوامر نفس امّارهٔ شوم و شیطان
رجیم ملعون مشئوم خائف و قاعد است از سفر حج که حکم

حاکم حقیقی است وفرمان برنده است بجان وذهاب ایمان

درسفر بسوی معارک ومهالک که حکم حاکم مجازی است اسراف

گزاف میکند درانجاح شهوت نفس دراین چهار روزهٔ عمر بی ثبات

وهزار حیله می انگیزد درخروج ازتحمیل حقوق آلهی مانند خمس وزکوة

ازصبح تا بشام بطمع خام درخدمت امراء عظام بجلوس

وقیام افتخار می ورزد وازخدمت خالق بینیاز باداء

چند رکعت نماز که کفر وایمان باو امتیاز می یابد

ومایهٔ فخر سرمدی وحیات ابدی است انحراف میورزد

متنفر است ازمجلس وعظ ونصیحت وذکر احکام شریعت

که مایهٔ حیات روح وخلود نعیم است وجان فشان است

درجلوس محافل فسق ومعصیت ورقص وسرود وفواحش

بدعاقبت که موجب سوء آخرت وعذاب الیم است

درتحمل قبول امر معروف ونهی ازمنکر که ازواجبات شرع انور است

چون حمار جرح الظهر نارف میهند وازحکم مالک الملک انحراف

ورزیده برسالکین طریق شریعت غضبناک میگردد

و در مقام اعراض از معروف وارتکاب منکر که از مبغوضات
خالق اکبر است چون حمالة الحطب حبل السلطاعت هر ناکس از
روی هوا و هوس در گردن انداخته مثل اصحاب فیل از بخیل
اباچیل قهر خدا وجلیل بیاند شیده حمله بر تخریب کعبهٔ ملت و دین
می آورد و بآن فخر میکند و فرحناک میگردد و همچنین است قیاس
در سایر افعال ناکس نعوذ بالله من شرور انفسنا و در حدیث
دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که حضرت
فرمودند لما اراد الله ان یخلق الخلق نشرهم بین
یدیه فقال لهم من ربکم فاول من نطق رسول الله وامیر المؤمنین
والائمة فقالوا انت ربنا فحملهم العلم والدین ثم قال للملائکة هؤلاء
حملة دینی وعلمی وامنائی وهم مسئولون ثم قال لبنی آدم قروا لله
تعالی بالربوبیة ولهؤلاء النفر بالولاء والطاعة فقالوا نعم ربنا
اقررنا فقال الله للملائکة اشهدوا فقال الملائکة شهدنا
قال علی ان لا تقولوا غدا انا کنا عن هذا غافلین یعنی
وقتیکه اراده کرد خالق متعال اینکه خلق کند خلق را بحیثیت

ارواح را پیش روی خود پس گفت از برای ایشان که کیست
پروردگار شما پس اول کسیکه تنطق کرد رسول خدا و بعد
اولیا و ائمهٔ هدی بودند پس گفتند که تولی پروردگار ما پس
متحمل فرمود ایشانرا علم و دین پس ملائکه فرمود ایشان حاملان
دین و علم منند و این های منند و خلق سؤال کرده خواهند شد
در روز قیامت که با ایشان چه کردند پس فرمود به
بنی آدم که اقرار کنید از برای خداوند بربوبیة و از برای این
چند نفر بولایت و اطاعت . پس گفتند بلی ای
پروردگار ما اقرار کردیم پس فرمود خداوند از برای ملائکه که شاهد
باشید پس ملائکه عرض کردند شاهد شدیم پس خداوند فرمود
این شهادت از جهة آن است که نگوئید فردای قیامت که ما غافل
بودیم از ربوبیة خداوند متعال و ولایت رسول مختار و ائمه
اطهار و از این حدیث تو هم نشود خلاف آنچه ذکر
شد در سابق از اینکه روح طیب و طاهر پیغمبر آخر الزمان و
اوصیاء آن بزرگوار قبل از همهٔ ارواح خلق شدند و وجه

عدم توهم آن است که در این حدیث این است که وقتیکه
اراده کرد خداوند که خلق کند ایشان را ریخت ایشان را پیش روی
خود و معلوم است که ریختن ایشان قبل از خلقت ایشان صورت
پذیر نیست مگر نسبت بارواح ایشان پس مراد است
که وقتیکه اراده کرد که ارواح را در عالم اجسام خلق فرماید
بخلقت جسمی جمع فرمود ایشان را در موضع معینی از جهة
اخذ میثاق و گرفتن عهود حاصل آنکه خلقت دو
خلقت است خلقت ارواح و در آن خلقت خالق متعال
روح خاتم انبیاء و سرور اوصیاء و ائمهٔ هدی را از همهٔ ارواح
مقدم خلق فرمود چنانچه در سابق گذشت و خلقت
اجسام و در این خلقت این بزرگواران را مؤخر از همهٔ انبیاء
و اوصیاء ایشان زینت افزای عالم اجسام گردانید از
جهة حکمتهائی که این رساله گنجایش بیان اظهار آن ندارد
بلی آنچه از این حدیث استنباط می شود آن است که در ...
ملائکه را شاهد گرفت خداوند بر اقرار بنی آدم بربوبیت خود

آنچه از حدیث سابق مفهوم میشود وآیهٔ شریفه هم بر تعیین مساعدت
دارد آنست که نفسهای خود بنی آدم را شاهد گرفت پس اقرار ثابت
ومیشود حکم بعدم منافات نمود بانیکه چه ضرر دارد که هر دو
اشهاد واقع شده باشد اوّل مدلول علیه است
باین حدیث شریف دوّم مدلول علیه است
بظاهر آیهٔ شریفه والله العالم دلیل چهارم متوهم اخبار
نور است که دلالت میکند بر انیکه حضرت رسول ص وحضرت
امیر ع از یک نور مخلوق شده اند پس تفاضل معنی ندارد بعد
تساوی نور خلقت که مابه الارتفاع هر مخلوقیست از مخلوقات
اشرف واخباریکه دلالت میکند بر اتحاد نورانیت
از طرف خاصّه و عامّه در کمال کثرت است که متفرقاً اصحاب
حدیث واخبار زینت کتب خود فرموده اند که از جملهٔ آنها
اخباری است که صاحب غایت المرام که از اجلّهٔ اصحاب
کتاب خود را بآن اخبار زینت داده است و ما بعض از آن
اخبار را که از طرق خاصّه روایت کرده است مشته تحریر

رمی آوریم و از جهت عدم تطویل در مطولات آن بترجمه آن اکتفا
ی نماییم و هر کس بخواهد بر اصل آن مطلع شود رجوع کند باصل
ن کتاب   از جمله آن اخبار خبری است که از
محمد بن علی بن بابویه طاب ثراه روایت میکند و طریق آن روایت را
میرساند بسوی علی بن موسی الرضا علیه السلام و آن حضرت از
طریق آباء خود بسوی علی بن ابیطالب ع که حضرت فرمودند که
رسول خدا ص فرمود   خُلقت انا و علیٌ من نور واحد
یعنی من ص و علی ع خلق شدیم از یک نور   و از جمله آنها خبری است
که نیز از ابن بابویه روایت میکند و میرسد طریق آن بسوی ابی ذر
پس ابی ذر گفت شنیدم از رسول ص خدا که می فرمود که خلق
شدم من و علی بن ابی طالب ع از یک نور تسبیح میکردیم خدای
تعالی را در نزد عرش پیش از آنکه خلق کند آدم را بدو هزار سال
پس وقتیکه خلق کرد آدم را قرار داد این نور را در صلب آدم
و بتحقیق که آدم ساکن شد بهشت را و ما در صلب او بودیم و بتحقیق
که همت گماشت آدم بر خطیئه و ما در صلب او بودیم و بتحقیق

که سوار شد نوح بر سفینه و ما در صلب او بودیم و افتاد حضرت
ابراهیم در آتش و ما در صلب او بودیم پس بودیم که خداوندا
متعال نقل میداد مارا از اصلاب طاهره بسوی ارحام طاهره
تا آنکه رسانید مارا بسوی عبد المطلب پس منقسم کرد مارا بدو نصف
پس قرار داد مرا در صلب عبد الله و قرار داد علیؑ را در صلب
ابیطالب ۰ و قرار داد در من نبوت و برکت را و قرار
داد در علی فصاحت و شجاعت را و مشتق نمود از برای
ما دو اسم از اسماء خود پس صاحب عرش محمود است
و من محمدم و خداوند اعلی است و علی بن ابی طالبؑ
علی است و از جمله آنها روایتی است که از شیخ طوسی علیه الرحمه
روایت کرده است و شیخ بسه واسطه از امام علی النقی روایت
کرده است و آن حضرت از آباء خود از حضرت امیر المؤمنین ع
علی بن ابیطالبؑ روایت فرمودند که حضرت رسولؐ فرمودند
یا علی خلق فرمود مرا خداوند متعال و نور را از نور خود حینیکه
خلق کرد آدم را پس گذاشت این نور را در صلب

آدم پس رسانید این نور را بسوی عبد المطلب پس
منقسم شدیم از عبد المطلب من بسوی عبد الله و تو فرار یا فتی
در ابیطالب صلاحیت ندارد نبوت مگر از برای من
و صلاحیت ندارد وصیت مگر از برای تو پس کسیکه انکار کند
وصیت تو را انکار کرده است نبوت مرا وکسیکه انکار
نبوت مرا بروی می اندازد خداوند متعال او را در آتش واز
آنجمله حدیثی است که بچند واسطه از حضرت امام موسی کاظم ع
روایت کرده است که حضرت فرمودند که خداوند تبارک
و تعالی خلق کرد نور محمد را از نوریکه اختراع فرمود آن نور را از
نور عظمت و جلال خود و آن نوری بود از عالم لاهوتیهٔ الهیه
که سبقت نگرفته بود بر آن نور هیچ نوری و همان نور بود که
تجلی کرد در طور بر موسی در وقتیکه طلب رؤیته نمود از
خداوند متعال پس موسی تاب دیدن آن نور را
نیاورد پس بیهوش شد و افتاد و این نور نور محمد صلی الله علیه
و آله بود پس چونکه اراده کرد اینکه خلق کند محمد را

از آن نور قسمت کرد آن نور را بدو جزو پس خلق کرد از
جزء اول محمد را و از جزء دیگر علی بن ابی طالب را و خلق
نکرده است از این نور غیر این دو بزرگوار را خلق کرد ایشانرا
خداوند اعلا جل و علا بدست خود و دمید روح در ایشان بنفس
خود از جهة خود و مصور فرمود ایشان را بر صورت ایشان و قرار
داد ایشانرا امین از برای خود و شاهدهای بر خلق خود و خلیفهای
خود بر بندگان خود تا آخر حدیث و چون باقی حدیث از شاه
خارج بود اکتفا بهمین قدر شد . و از جمله آن اخبار
خبری است که اسناد آن را میرساند بابی جعفر محمد بن علی
الباقر علیه السلام که حضرت فرمودند که بود خداوند متعال
و نبود غیر او هیچ شیئی نه معلوم و نه مجهول پس اول
چیزیکه ابتدا کرد از خلق مخلوقات این بود که خلق فرمود محمد را
و خلق کرد ما اهل بیت را با او از نور عظمت خود پس متوقف
فرمود ما را در اظلهٔ خضراء در حضور خود تا آخر حدیث
و از جملهٔ آن اخبار حدیثی است که از شیخ طوسی علیه الرحمه در

مصابیح الانوار روایت کرده است وآن حدیث طویل است
وآنچه متعلق بمقام است این است که حضرت رسولؐ بعمّ خود
عباس فرمودند ای عمّ وقتیکه اراده کرد خداوند اینکه خلق
کند ما را تکلّم فرمود بکلمهٔ پس خلق کرد نوری پس تکلّم کرد بکلمهٔ
پس خلق فرمود از آن کلمه روحی پس ممزوج
فرمود آن نور را با آن روح پس خلق فرمود مرا و برادرم
علیؑ را و فاطمهؑ و حسنؑ و حسینؑ را پس بودیم که تسبیح میکردیم
خداوند اعلا را در وقتیکه تسبیحی نبود و تقدیس میکردیم او را
در وقتیکه تقدیسی نبود تا آخر حدیث وازجملهٔ آنها
اخبار یست که از جهة اثبات مقصد پنجم در
معرض بیان خواهد آمد و بیان شد که اخبار در این باب بمرتبهٔ
کثیر الورود است از طرفین که محلّ انکار نیست
وجواب آنست که مضمون این اخبار تلقّی بقبول است و
هیچ شکّی نیست که همهٔ این انوار از یک نور خلق شده اند و از یک
اصل نشو نموده اند ولی اصالهٔ اصل و اتّحاد انوار

بحسب بدو دلالت نمیکند بر تساوی مرتبهٔ خاتم و اوصیاء
آن سرور اکرم نسبت بجمیع مراتب تفضیل چه که اسباب
ارتفاع شئون و تفاضل مراتب منحصر در انوار خلقت و علو
طینت نیست بلکه میشود که از یک جهة و دو جهة تساوی حاصل
باشد و از جهات دیگر تفاضل واقع شود مثلا افراد انسان
در بشریت با یکدیگر در مرتبهٔ مساوات اند و نمی توان از این مساوات
استدلال نمود بر تساوی مراتب ایشان از جمیع جهات
بلکه خاتم انبیا نیز در این مرتبه بمقتضای آیهٔ شریفهٔ
قل انما انا بشر مثلکم با جمیع افراد امت مرتبهٔ مساوات
دارند و نمی توان دلیل بر اتحاد مراتب امت با آن حضرت
در فضیلت دانست پس میگوییم این انوار مقدسه و
این اشباح مطهره بمقتضای احادیث طینت و اخبار نور
در یک مرتبه واقعند از حیث فضیلت و شرف . تمت
نسبت باین دو اصل و هر چند ذات اقدس نبوی مرتبهٔ
افضلیت دارند بر این انوار از جهات دیگر غیر از این دو جهة

بد یعنی حاشیه اول

پس افضلند از جهة منصب نبوت افضلند از جهة منصب
رسالت افضلند از جهة منصب خاتمیّة افضلند از جهة اصالة
منصب امامت و ولایت افضلند از جهة مرتبهٔ اسبقیّت
در اعلمیّت چه که هیچ علمی باوصیای آن حضرت نرسید
و صاحب هیچ علمی از علوم نشدند مگر بتوسط آن حضرت و
گذشت که باعتبار این مرتبه حضرت امیر فرمودند
انا عبد من عبید محمّد و همچنین افضل بودند از جهة رئیس
بودن و مطاع بودن بر یاسة حقّة الهیه و میتواند که این حدیث
منزّل بر این معنی نیز باشد و افضل بودند بجهة افتخار و مباهات
نمودن این انوار باین نور مجسّم و روح منوّر که از عترت طاهرهٔ
او واقع شده اند علاوه بر این بیانات و تقریبات
این توهّم متوهّم اجتهاد در مقابل اجماع و نص صریح است
چه که تصریح کل علمای اسلام است بر افضلیّت مرتبهٔ خاتم
انبیا بر امیر المؤمنین و سایر اوصیا و هیچکس اختلاف
نکرده است مگر کسانیکه در زمرهٔ غلات واقع شده اند و از دین

متین خارج کردیده اند که اقوال ایشان از خیز و قابلیت استماع خارج است واز جمله نصوصیکه دلالت بر فضلیت مرتبهٔ حضرت نبوی میکند حدیثی است که صدوق علیه الرحمه بسه واسطه از عبد الجبار بن کثیر تمیمی یمانی روایت میکند که گفت شنیدم از محمد بن حرب امیر مدینه که گفت سؤال کردم از جعفر بن محمد

فقلت له یا ابن رسول الله فی نفسی مسئلة ارید ان اسئلک عنها

یعنی گفت بحضرت که یا ابن رسول الله در قلب مسئله ایست که اراده دارم سؤال کنم آن مسئله را از تو

فقال ان شئت اخبرتک بمسئلتک قبل ان تسئلنی وان شئت فسئل

پس حضرت امام جعفر فرمودند که اگر بخواهی خبر میدهم من ترا بمسئلهٔ تو پیش از آنکه سوال کنی از من و اگر میخواهی سؤال کن

قال فقلت له یا ابن رسول الله و بای شئی تعرف ما فی نفسی قبل سؤالی عنه قال بالتوسم والتفرس اما سمعت قول الله عز وجل ان فی ذلک لآیات للمتوسمین وقول رسول الله صلی الله علیه و آله اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله عز وجل

ابن حرب گفت که گفتم یا ابن رسول الله

به چه چیز می فهمی آنچه در نفس من است پیش از آنکه سؤال کنم آن
چیز را از تو حضرت فرمودند بعلامت و فراستی که خداوند از برای
مؤمن قرار داده است آیا نشنیدی قول خداوند عزّوجلّ را که می فرماید
که بدرستیکه در این ارسال عذاب بر قوم لوط آیات تذکر و اعتبار است
از برای متوسمین یعنی از برای کسانی از مؤمنین که می فهمند
حقایق اشیاء را بعلامات آن اشیاء و همچنین قول رسول خدا
که فرمودند اتقوا فراسة المؤمن الی آخره یعنی بپرهیزید
از فراست مؤمن پس بدرستیکه مؤمن نظر میکند بنور خداوند متعال
قال فقلت له یابن رسول الله فاخبرنی بمسئلة قال اردت
ان تسئلنی عن رسول الله لم لم یطق حمله علی بن ابی طالب عند
حط الاصنام من سطح الکعبة مع قوته و شدته و ما ظهر منه
فی قلع باب القموص بخیبر و الرمی به وراءه اربعین ذراعا و کان لا
یطیق حمله اربعین رجلا و قد کان رسول الله یرکب الفرس
و البغلة و الحمار و رکب البراق لیلة المعراج و کل ذلک دون
علی فی القوة و الشدة یعنی ابن حرب گفت

که پس گفتم یا ابن رسول الله پس خبر بده مرا بمسئله من حضرت
فرمودند ای ابن حرب اراده کرده که سوال کنی از رسول خدا که چرا
طاقت نیاورد حمل او را علی بن ابی طالب در وقت انداختن اصنام
و بتهای قریش از پشت بام کعبه با آن شدت و قوتیکه حضرت را
و بظهور آمد آن قوت از آن حضرت در کندن باب قموص از قلعهای
خیبر که محکم ترین آن قلاع بود و انداختن حضرت آن در را چهل
ذراع پشت سر خود و حال آنکه طاقت نمی آورد حمل آن در را چهل
نفر با آنکه رسول خدا بودند که سوار می شدند اسب را و قاطر را
و حمار را و سوار شدند حضرت براق را در شب معراج و کل اینها
در قوت و شدت کمتر بودند از حضرت مرتضی علی قال

فقلت له عن هذا والله اردت ان اسئلک یا ابن رسول الله

فاخبرنی فقال ان علیا برسول الله شرف و به ارتفع و به

وصل الی اطفاء نار الشرک و ابطال کل معبود دون الله

عز و جل و لو علاه النبی لحط الاصنام لکان اجلی مرتفعا

و شرفا و اصلا الی حط الاصنام فلو کان ذالک ...

لکان افضل منه الا تری ان علیا قال لما علوت ظهر رسول الله

شرفت وارتفعت حتی لو شئت انال السماء لنلتها

یعنی ابن حرب گفت که پس گفتم از برای امام علیه السلام که
بخدا قسم همین سوال را اراده داشتم پس خبر بده مرا پس
حضرت فرمود که بدرستی وتحقیق که حضرت امیر المومنین ع بسبب
رسول خدا ص شرافت پیدا کرد و برسول خدا ص ارتفاع حاصل
نمود و بآن بزرگوار توسل جست بسوی اطفاء و خاموش
کردن آتش شرک و باطل کردن هر معبودی غیر خدای
تعال واگر بر حضرت امیر المومنین ع بالا رفته بود
حضرت ختمی مآب ازجهة انداختن اصنام هر آینه لازم
می آمد بسبب علی ع ارتفاع و شرف حاصل نموده باشد
و بسبب آن بزرگوار توسل جسته باشد بسوی انداختن
اصنام واگر این طور شده بود لازم می آمد که علی ع
افضل باشد از آن حضرت آیا نمی بینی اینکه علی ع فرمود
پس از آنکه بر دوش حضرت سوار شدم شرافت و ارتفاع

حاصل بنودم کہ اگر بخواستم با آسمان بر سیم ہر آئینہ میر سیدم

اما علمت ان المصباح ہو یہتدی بہ فی الظلمۃ و انبعاث

فرعہ من اصلہ و قال علی انا من احمد کالضوء من الضوء لما

علمت ان محمداً و علیا کانا نوراً بین یدی اللہ تعالی قبل

خلق الخلق بالفی عام و ان الملائکۃ لما رئت ذالک النور رات

لہ اصلاً قد شعب منہ شعاع لاح فقال الٰہنا و سیدنا ما ہذ

النور فاوحی اللہ عز و جل الیہم ہذا نور من نوری اصلہ نبوۃ و

فرعہ امامۃ اما النبوۃ فلمحمد عبدی و رسولی و اما الامامۃ

لعلی حجتی و ولی و لو لا ہما ما خلقت خلقی اما علمت ان

رسول اللہ رفع یدی علی بغدیر خم حتی نظر الناس الی

بیاض ابطیہ فجعلہ مولی المسلمین و امامہم و قد احتمل الحسن

و الحسین یوم حظیرۃ بنی النجار فلما قال لہ بعض اصحابہ

ناولنی احدہما یا رسول اللہ قال نعم الحاملان و نعم الراکبان و

ابو ہما خیر منہما و کان یصلی باصحابہ فاطال سجدۃ

من سجداتہ فلما سلم قیل لہ یا رسول اللہ لقد اطلت

هذه السجدة فقال علیه السلام ان ابی ارحلنی فکرهت ان

اعجله حتی ینزل وانما اراد بذلک رفعهم وتشریفهم فالنبی

رسول الله نبی امام وعلیؑ امام لیس نبی ولا رسول فهو غیر

مطیق لحمل اثقال النبوة حضرت فرمودند

یا ابن حرب آیا نمی دانی که چراغ هدایة جسته می شود با و

در ظلمت وانبعاث فرع او از اصل اوست و

حضرت امیر المؤمنین فرمودند که نسبت من با محمدؐ

مثل نور و روشنی است که حاصل شده باشد از روشنی

و نور دیگر مراد این است که نور من حاصل شده است

از نور احمد پس حضرت فرمودند یا ابن حرب آیا

نمیدانی اینکه محمدؐ و علیؑ نوری بودند پیش روی خدای

تعالی پیش از آنکه خلق شوند مخلوق بدو هزار سال و بدرستیکه

ملائکه وقتیکه دیدند این نور را دیدند که از برای آن

اصلیست که شعبهای شعاع و نور از آن لایح وظاهر است

پس ملائکه عرض کردند ای پروردگار ما و ای سید ما این

نور چه نور است پس وحی فرستاد خداوند عز و جل بسوی ایشان
که این نوریست از نور من که اصل آن نبوت است و فرع آن امامت
اما نبوت پس از برای عبد من و رسول من محمد است و اما امامت
پس از برای حجت من و ولی من علی است و اگر نبودند ایشان خلق نمیکردم
خلق خود مرا آیا ندانستی ای پسر حرب که رسول خدا صلی الله علیه
و آله بلند کرد بازوی علی را در غدیر خم تا آنکه دیدند مردمان
سفیدی زیر بغل آن حضرت را پس قرار داد علی را مولای
مسلمین و امام ایشان و بتحقیق که برداشت حسن و
حسین علیه السلام را بر دو دوش خود در روز حظیرهٔ بنی
نجار پس وقتیکه بعض از اصحاب آن حضرت خواهش کردند
که یکی از آن دو بزرگوار را با ایشان بدهد از جهة حمل حضرت فرمودند
این دو دوش من خوب دو حامل هستند و این دو فرزند
من خوب دو راکب هستند و پدر ایشان بهتر از ایشان است
و بود آن حضرت که نماز میکرد با اصحاب پس طول داد سجدهٔ
از سجدات خود را پس بعد از سلام سؤال کردند که یا رسول الله

تحقیق که طول دادی این سجده را پس آن بزرگوار فرمود
بدرستیکه این من سوار شده بود بر پشت من پس مکروه
داشتم که تعجیل کنم او را از جهة پائین آمدن واین است و
جز این نیست که اراده می فرمود بآنچه ذکر شد بلندی مقام
ایشان را واظهار شرف ایشان را پس نبی رسول خداست
و نبی است و امام است و علی امام است و نیست نبی و نه
هم رسول پس نبود طاقت آورنده بحمل و بر داشتن اثقال
نبوت قال محمد بن حرب الکاهلی الهلالی فقلت
زدنی یا بن رسول الله فقال انک اهل للزیادة ان رسول الله
حمل علیا علی ظهره یرید بذالک انه ابو ولده و امام الائمة
من صلبه کما حول رداه فی صلوة الاستسقاء واراد ان یعلم
اصحابه بذالک انه قد تحول الجدب خصباً قال فقلت له زدنی
یا بن رسول الله فقال احتمل رسول الله علیاً یرید بذالک ان
یعلم قومه انه هو الذی یخفف عن ظهر رسول الله ما علیه من الدین
والعداة والاداء عنه من بعده فقلت یا بن رسول الله صہ

وجه دلالت آنست که ظاهر است که نبی تواند کسے پا بر ظهر سعد ص پیغمبر گذارد مگر آنکه بمنزله نفس آن سرور باشد و آن کس که بمنزله نفس اوست لا بد قابل امامت و وصایت بعد از اوست نه غیر او واوست که قابل این است که صهر سعد ص پیغمبر شود و پدر اولاد او گردد و ائمه از صلب او حاصل شود پس حضرت نبی خواستند بر داشتن آن حضرت این منصب عالیه را از جهة آن بزرگوار بمردم افهام فرمایند حاشیه منه

رز دی قال انه قد احتمله لیعلم بذلک انه قد احتمله و ما حمل الا لانه
معصوم لا یحمل وزراً فیکون افعاله عند الناس حکما و صوابا
و قد قال النبی صلعم لعلی یا علی ان الله تبارک و تعالی حملنی ذنوب
شیعتک ثم غفر ہالی و ذلک قوله تعالی لیغفر لک الله ما تقدم
من ذنبک و ما تاخر و لما انزل الله تبارک و تعالی علیه یا ایها
الذین آمنوا علیکم انفسکم قال النبی یا ایها الناس علیکم انفسکم
لا یضرکم من ضل اذا اہتدیتم و علی نفسی و اخی فانه معصوم
لا یضل و لا یشقی ثم تلا ہذہ الایۃ قل اطیعوا الله و اطیعوا الرسول صلعم
فان تولوا فانما علیه ما حمل و علیکم ما حملتم و ان تطیعوه تہتدوا
و ما علی الرسول الا البلاغ المبین قال محمد بن حرب الہلالی ثم قال
جعفر بن محمد یا ایها الامیر لو اخبرتک بما فی حمل النبی صلعم
علیاً عند حط الاصنام من سطح الکعبة فی المعانی التی اراد بہا
بہ لقلت ان جعفر بن محمد لمجنون فحسبک من ذلک ما قد
سمعت فقمت الیه فقبلت راسه و قلت الله اعلم حیث
یجعل رسالته کفت محمد بن حرب کا ئلی ہلالی

الهداة جمع هادٍ و هی فی الاصل الهادیة حذفت فاء الفعل و عوض عنه التاء فی آخره حاشیه منه

الحکم العلم و الفقه و القضاء بالعدل مجمع حاشیه منه

پس گفتم زیاد کن مرا یا ابن رسول الله حضرت فرمودند تو اہل ہم
ہستی از برای زیادت بدرستیکہ رسول خدا حمل فرمود
علی را بر ظہر خود اراده نمود باین حمل اینکه علی پدر اولاد او ست
و امام ائمہ است از صلب او ہمچنانکہ تحویل و تقلیب نمود
رداء خود را در صلوة استسقاء و اراده کرد اینکه اعلام کند
اصحاب خود را باین تحویل رداء اینکه جدب یعنی خشک آبی و قحط
سالی تحویل یافت و منتقل شد بآمدن آبہا و سبزی صحراہا ؎
ابن حرب گفت که پس گفتم زیاد فرما از برای من یا ابن رسول الله
پس حضرت فرمودند که برداشت حضرت رسول صلی الله
علیہ و آلہ حضرت امیر علیہ السلام را و اراده فرمود باین بر
داشتن اینکه اعلام فرماید قوم خود را اینکه علیؑ آن کسیست
که سبکت میکند ظہر رسول خدا را از آنچه بر او ست از دین
و وعدہا و ادا میکند بعد از آن حضرت آن دیون و وعدہا
از جانب آن حضرت پس گفتم یا ابن رسول الله
زیاد کن از برای من حضرت فرمودند که برداشت حضرت

رسول صلعم حضرت امیر را بجهة آنکه علام کند باین برداشتن اینکه بر داشت او را و برنداشت او را اگر از جهة آنکه آن حضرت معصوم بود و متحمل نشده بود هیچ گناهی را پس افعال او در نزد ناس حکم الله است و اصابة بواقع است از جهة شان عصمت و بتحقیق که فرمود نبی از برای علی که یا علی خداوند تبارک و تعالی حمل کرد بر من گناهان شیعیان تو را پس آمرزید آن گناهانرا از برای من و این است قول خدای تعالی که میفرماید فتح کردیم از برای تو فتح ظاهری از جهة آنکه امر آمرزش فرماید از برای تو خداوند متعال آنچه مقدم گذشته است از گناه تو و آنچه موخر شود از گناه تو و وقتیکه نازل فرمود خداوند تبارک و تعالی بر آن حضرت این آیه شریفه را که

یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اید بر شما است که نگاه دارید نفسهای خود را حضرت فرمودند یا ایها الناس بر شما است که نگاه دارید نفسهای خود را ضرر نمی رساند شما را گمراهی دیگران هرگاه

شما بر ہدایت باشید و علی نفس من است و برادر من است
پس بدرستیکہ او مطہر است و معصوم است گمراہی و شقاوت
از وجود او منتفی است پس تلاوت فرمود این آیہ شریفہ را
قل اطیعوا اللہ الی آخر الآیہ یعنی اطاعت کنید خدای تعالی را
و اطاعت کنید رسول را پس اگر روگردان شدید از اطاعت
پس بر رسول است آنچہ متحمل شدہ است از بار تکلیف و اطاعت
و بر شما ست آنچہ تحمیل شدہ آید از بار تکلیف و اگر اطاعت کنید
خدا و رسول را ہدایت می یابید و نیست بر رسول مگر رسانیدن
ظاہر گفت محمد بن حرب ہلالی کہ پس حضرت
امام جعفر علیہ السلام فرمودند کہ ایہا الامیر اگر خبر دہم تو را
بجمیع آن معانی کہ ارادہ کردہ بودند نبی صلی اللہ علیہ و آلہ
در برداشتن علی در نزد انداختن اصنام از سطح کعبہ ہر آئینہ
خواہی گفت کہ جعفر بن محمد مجنون شدہ است پس
کفاف است تو را از این معانی ہمان قدر کہ شنیدی
گفت پس برخواستم و بوسیدم سر آن بزرگوار را و گفتم اللہ اعلم

حیث یجعل رسالته   وانحدیث شریف از جهات
عدیده ظاهر بل صریح در مطلوب است   وبعضی از فقرات
حدیث که فی الجمله خفائی داشت در حاشیه بتوضیح آن پرداخت
وازجملهٔ اخبار یکه دلالت بر مطلوب دارد روایتی است
که در غایت المرام از امالی شیخ علیه الرحمه روایت میکند که
حضرت امام حسنؑ فرمودند که شنیدم از جدّم رسول خداؐ
که می فرمود   که خلقت من نور الله عزّوجلّ
وخلق اهلبیتی من نوری وخلق محبیهم من نورهم وسایر الخلق
فی النار   یعنی رسول خدا فرمودند که خلق شدم
من از نور خداوند عزوجل وخلق شدند اهلبیت من از نور من
وخلق شدند محبین ایشان از نور ایشان وسایر خلق در آتش شدند
وجه دلالت واضح است واخبار وآثار در ایضاح این مقصد
بمرتبه ایست از کثرت که امکان انکار نیست وهمین قدر
در این مقام کافی است   مقصد پنجم   در افضلیت
ائمهٔ اطهار است بر انبیاء والاتبار غیر از رسول مختار

و داعی بر بیان این مقصد آن است که چون در سابق بیان شد
که از جمله اسباب افضلیت حضرت خاتم انبیا ص بر سید اولیا
و سایر ائمهٔ هدی مرتبهٔ نبوّت و رسالت است پس گاه
هست مؤمنی در اشکال واقع شود که پس لازم می آید که انبیا
و رسل سابقه هم افضل باشند ازین بزرگواران از جهة همین دو
رتبه که واجد آنند و ائمهٔ اطهار فاقدان. پس از جهة
رفع این اشکال میگوئیم که بیان اجمالی آن این است
که چون نبوت و رسالت حضرت خاتم انبیا ص نبوّت و
رسالت اصلیّه است و دارای ریاست عامّهٔ تاصّلیّهٔ
الٰهیّه است البتّه موجب ارتفاع و افضلیّت است
بر اوصیاء آن حضرت که فاقد این مرتبتین میباشند
ولی نبوّت و رسالت سایر انبیا و رسل چون ماخوذ شده است
از نبوّت و رسالت پیغمبر ما پس نبوّت و رسالت ایشان نبوّت
و رسالت فرعیّه است که در تحت دو تو مرتبهٔ نبوّت و رسالت
حضرت خاتم انبیا واقع شده است پس البتّه

مفضول این نبوت و رسالت واقع شده است چنانچه خود
ایشان نیز از همین جهة مفضول آن حضرت واقع شده اند و
ذکر شد که ولایت و امامت ائمه علیهم السلام همان امامت
و ولایت خاتم انبیاست که باطن نبوت و رسالت آن سرور است
که بنیابت و وصایت بایشان رسیده است پس چنانچه
نبوت و رسالت پیغمبر ما ارفع و افضل است از نبوت و رسالت
سایر پیغمبران همچنین است امامت و ولایت اوصیاء آن
بزرگوار که عین امامت و ولایت آن عالیمقدار
و باطن نبوت و رسالت آن سر عالم اسرار است و
افضلیت ولایت و امامت امام موجب افضلیت خود
امام است و در این خفائی نیست واما بیان
تفصیلی پس آن است که چون ذات بی زوال حضرت
ذو الجلال در ازل الازال که هیچ مخلوقی را
هنوز بعرصهٔ وجود نیاورده بود مخفی بود پس دوست
داشت که شناخته شود پس مشیت او جل جلاله تعلق

کرفت که مخلوقی را خلق فرماید که او را بشناسند و معرفت
بمراتب صفات جمال و جلال او حاصل نمایند چنانچه
خود حضرت ربّ العزّت در حدیث قدسی باین مقصود
تصریح فرموده می فرماید کُنت کنزاً مخفیاً فاحببت
انْ اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف یعنی بودم گنجی
مخفی پس دوست داشتم که شناخته شوم پس خلق
کردم خلق را از جهة آنکه شناخته شوم وهمچنین در قرآن معجز
بیان خود می فرماید وما خلقت الجنّ والانس الّا لیعبدون
امام علیه السّلام فرمودند ای الّا لیعرفون یعنی خلق نکردم
جن و انس را مگر از جهة معرفت پس بمقتضای این مشیّت
خالق متعال اوّل نظر فرمود بر جمیع ممکنات عالم امکان
و بعلم خود مطّلع شد بر ذات امکانی پیغمبر آخر الزمان و
ذوات اوصیای آن هادی دو جهان که ذوات آلی است
شایسته بارگاه قرب آلهی و سزاوار فیوضات نامتناهی
حضرت سبحانی و قابل تحمّل علوم و اسرار خالق ربّانی

و در ذرات عالم امکان مثل ایشان نایاب و قابل منظور
نظر حضرت رب الارباب در هر باب پس اوّلاً نور و روح
مبارک خاتم انبیا صلی الله علیه و آله را بعرصهٔ وجود آورد و از
آن نور مکرّم ارواح و انوار اوصیاء آن سیّد معظّم را زینت
افزای عالم ابداع فرمود و این ارواح مطهره را مثل سایر ارواح
بشریّه بر مقتضای بشریّه مخلوق و مجعول نمود پس
این انوار زبان بتقدیس و تمجید خداوند مجید گشودند و خداوند را
معبود برحق و خود را عبد مطلق دانسته کمال
عبودیّه خود را که مسبّب از اعلا مرتبهٔ معرفت حضرت ربّ
العزّت بود ظاهر نمودند پس بعد از خلقت این
انوار و ارواح منوّره خلق فرمود بر نهج ترتیب و تراخی بر
وفق مشیّت خود سایر نفوس و ارواح عالم امکان را
و جمیع نفوس و ارواح مبدعات را بر تساوی اقتضا
و اتحاد جهة بدون اینکه تفاوتی در مقتضیات وجودات
این موجودات قرار دهد ابداع فرمود و وجه این

نشادی آن است که خداوند متعال غنی وبی نیاز است از
مخلوقات خود و هیچ جهة احتیاجی در او متصور نیست که غرض
از خلقت مبدعات رفع آن احتیاج باشد که پس لازم شود
که هر صنف از مخلوقات را از جهة رفع احتیاج خاصی مخلوق
نماید و مقتضای خلقت او را موافق رفع آن احتیاج فرماید
تا آنکه در مقتضیات بدایع تفاوت و اختلاف
حاصل گردد چنانچه در حدیث قدسی سابق الذکر
نیز اشارهٔ باین عدم احتیاج فرموده می فرماید کنت کنزا
مخفیا یعنی بودم گنج مخفی چه که گنج محتاج هیچکس نیست
و هر کس محتاج بگنج است پس وجه تعبیر بگنج در
حدیث شریف اشاره بهمین نکته است که بفهماند که خالق
در خلقت مخلوقات از همه آنها بی نیاز است و همهٔ مخلوقات
محتاج باو میباشند و در بیان جواب از اشکال خبار طینت
گذشت که این تفاوتیکه در مراتب جن و انس پیدا شده است
تفاوت عارضیهٔ البیست که بعد از خلقت اولیهٔ ذریه از حسن

اختیار ایشان و قبح اختیار ایشان ناشی شده است و خالق متعال
هم مقتضای همان اختیار را از جهة جزای آن اختیار و
جبلّهٔ ایشان در این عالم جاری نموده است یعنی
طینت و جبلّهٔ ایشان را مناسب همانچه اختیار
نموده اند در آن عالم در این عالم مقرّر فرموده است و
دیگر آنکه هر نفس در هر عالم بهر خُلق و هر صفت که متخلّق و متّصف
شده باشد و آن خلق و آن صفت را ملکهٔ نفسانی خود قرار
داده باشد هرگاه بعالم دیگر انتقال نمود بر همان
ملکهٔ خُلق و صفت محشور می شود این است که در حدیث آمده است
که مَن اَحَبَّ حَجَراً حُشِرَ یوم القیٰمة معه یعنی
در این عالم اگر کسے سنگیرا دوست بدارد در قیٰمة با او حشر
خواهد شد و دلیل دیگر از قبیلِ عقل در تساوی
خلقت مقتضیات نفوس و ارواح در بدو و ابداع آنکه
خلقت مبدعات بحصر عقلی از چهار قسم خارج نیست
اوّل آنکه کلّاً مجبول بر عبادت خلق شده باشند

دوم آنکه کلاً مجبول بر معصیت خلق شده باشند
سیم آنکه بعضی بر عبادت و بعضی بر معصیت مجبول مخلوق
شده باشند چهارم آنکه کلاً مخلوق شده اند فاعل
مختار بر وجه تساوی بدون اینکه تفاوتی در مقتضیات فردی
از افراد سلسلهٔ آحاد مبدعات واقع شده باشد
اما بطلان اول واضح است چه که بالعیان والوجدان از
حال خود و غیر خود می بینیم که مجبول بر عبادت نیستیم والوقوع
معاصی از ما صادر می شود بلکه زاید از طاعت وهمچنین
بطلان دوم چه که می بینیم اشتغال بسیار از مؤمنین را
بطاعت و عبادت و عبادت انبیا و اولیا البته
حد تواتر رسیده که امکان تشکیک در آن نیست
وهمچنین است بطلان سیم بجهة لزوم ترجیح بلا مرجح از قادر
حکیم علی الاطلاق و ترجیح بلا مرجح باطل است باجماع کل
ذوی العقول از مذاهب و ادیان پس باقی ماند در معرض
وقوع و ثبوت شق چهارم یعنی خلقت بر وجه تساوی

فاعل مختار وهو المطلوب ولتقریب دیگر باین طلب
مستنبط از آیه شریفه وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون
که بمقتضای آیه شریفه خداوند متعال خلق فرموده است
جن وانس را از جهة عبادت ومعلوم است که عبادت
جبریه نخواسته است از ایشان والا ایشان را مجبول مجبور
بر اطاعت خلق می فرمود بجبلت تکوینیه که نتوانند از
مقتضای آن خارج شوند وخلاف آن در نزد ما بالحس
والعیان مشاهده است چنانچه گذشت پس
معلوم شد که مراد از عبادت در آیه شریفه عبادت
اختیاریه است ولازمه عبادت اختیاریه آن است که
اولا بر یک جهة ویک اقتضا مخلوق شده باشند تا معلوم
شود که کیست که باختیار عبادت میکند وکی انحراف
میورزد پس هرگاه معلوم شد تساوی
خلقت نفوس وارواح مخلوقات عالم امکان در بحسب
خلقت پس اولا خداوند متعال بذل شئون

و عقل نمود بر کل ایشان بر وجه کفاف تا بشناسند خالق خود
باثار صنایع و ظهور بدایع و آثار معرفت خود را چنان بر
ایشان تکمیل و اشکار نمود که هیچکس را مجال انکار نماند در
اذعان بوجود خالق چنانچه بتفصیلے نیز از آن در بیان
جواب از اشکال اخبار طینت در مقصد سیم گذشت
پس مخلوقات را در معرض تکالیف مقصوده از وجود
ایشان در آورد و سلسله و مراتب قبول تکالیف را بر
ایشان مبسوط فرمود و ظهور قابلیت ذرات
موجودات را بر اختیارات خود ایشان موقوف و
موکول نمود پس اول کسیکه پا در دایره قبول
جمیع تکالیف الهی نهاد و عمل بمقتضای کل اوامر و
نواهی حضرت سبحانی در جهت همت گماشت و تحمل
همه مصائب و بلایای عالم ناسوتی را در رضای معبود
خود بجان و دل قبول نمود ذات بابرکات سرور کاینات
و خلاصه موجودات بود که قبول جمیع این مراتب کرد

صدق وحقیقت نمود وبعد ازآن اقتدا فرمودبان نور
مبارک در جمیع این مراتب نفس نفیس سرور اولیا
علی مرتضیٰ ویازده نفس پاک اولادان امیر بهی
پس خداوند متعال این بزرگوار انرا بر جمیع نفوس و
ارواح برتری داد وسروری بخشید ومقتدیان
و پیروان ایشان را باوج سعاوت رسانید پس بقبول
ایشان بار همهٔ تکالیف را وتمجید وتقدیس ایشان خداوند
مجید را سایر ارواح انبیا و اولیا نیز قبول بار تکلیف نمود
تقدیس وتمجید نمودند وبمقام اعلیٰ واسنا رسیدند و
جمیع صنوف ملائکه بتقدیس وتمجید ایشان تقدیس وتمجید
نمودند ومرتبهٔ بلند یافتند پس ایشان باعث ارشاد جمیع
سابقین وملائکهٔ مقربین گردیدند واگر قبول وتقدیس
وتمجید این انوار نبود واین تعلیم وارشاد از ایشان بظهور
نیامده بود هیچ روحی پی بحقیقت امر هیچ نفسی صاحب
معرفت نمیگردید وازاین جهت بر جمیع مخلوقات

د موجودات مرتبهٔ سروری یافتند و علت غائی
و باعث ایجاد جمیع ایشان گردیدند چه که عبادت و معرفتیکه
منظور نظر حضرت رب العزت بود از خلقت ممکنات
از ایشان متمشی شد و هر کس عارف و عابد شد از طریق ایشان
پی بطریقهٔ معرفت و عبادت برد و چون همهٔ این استعداد
و قابلیت در این ارواح طیبه در علم الٰهی مکنون بود پس
مائدهٔ وجود از جهة این ارواح گسترانیده شد و سایر موجودات
عالم امکانی بطفیل این ارواح نعمت وجود یافتند
نظیر آنکه هرگاه سلطان بزرگی را دعوت فرماید و خان نعمت
گسترانند طفیلیان بسیار نیز از آن خان کامیاب می شوند
پس خان نعمت وجود اولاً و بالذات از جهة روح
حضرت خاتم و امیر اکرم و یازده فرزندان امام مکرم
موجود گردید و هر کس غیر ایشان است نعمت وجود
نسبت باو بالغیر و بالتبع است چنانچه اخبار
بسیار ناطق بآن است که عنقریب بعض از آن در معرض

بیان خواہد آمد وہمچنین سایر نعم وفیوضات ومناصب
و درجات عالیات بہرکس از انبیا و اولیا کہ
دست یاب گردید اگرچہ از حسن اختیار وشایستہ
ذات این نفوس ابرار صورت پذیرفتہ ولی اصلاً
و بالذات از آن مصادر فیوضات و اسباب وجود ہمہ
کائنات ماخوذ شدہ است پس نبوت
و رسالت خاتم انبیا اصل جمیع نبوتہا و رسالتہا است
وہمچنین ولایت و امامت آن سرور کہ باطن نبوت و
رسالت است وعین امامت و ولایت اوصیاء
آن حضرت است اصل جمیع ولایتہا و امامتہا
پس ہیچکس از انبیاء چہ اولوالعزم وچہ غیر اولی العزم
وہمچنین اولیاء وخلفاء ایشان باین مناصب ومراتب
سرفراز نشدند مگر بطفیل این انوار پس ہیچ
کس از ایشان نمی تواند ہمسری وبرابری نماید باین
بزرگواران حاصل آنکہ بمقامات ومراتب ومناصب

بشان مثل وجود شان اصیل ومجعول بالذات است
و مقام و مراتب دیگران و مناصب ایشان مقام فرع
و مجعول بالعرض و بالتبع است وشکی نیست در افضلیت
مقام اصل نسبت بمقام فرع وازجهة تتمیم این
مقصد مطلبی در نظر آید که ببیان آن استحکامی در بنیان عقاید
مؤمنین بظهور می انجامد و رفع اشکالی بر آن مترتب میگردد
و آن این است که بیان شد که خداوند عالمیان نظر بر ممکنات
عالم امکان انداخته ذات پیغمبر آخر الزمان را شایسته خلعت
وجود یافت واز جمیع ممکنات او را باین نعمت
عظمی نواخت و علت غائی کل موجودات ساخت
پس سؤال می شود که شکی نیست که ذات پیغمبر آخر الزمان
و مثل این ذات از جملهٔ ممکنات است و قدرت خالق
متعال نسبت بجمیع ممکنات علی السوا است
پس ترجیح این ذات را بوحدت خلقت و سایر ذوات
ممکنهٔ مثل این ذات را محروم فرمودن ازاین نعمت

محتاج بمرجح است و مرجح معلوم نیست و ممکن است
جواب ازاین سؤال واشکال باینکه مرجح دراین مقام مشیت
وارادهٔ خالق است چه که ارادهٔ خالق اگر محتاج بمرجح دیگر
باشد پس خالق مرید علی الاطلاق نخواهد بود
ومحتاج خواهد بود درارادهٔ خود بمرجح دیگر وحال آنکه احتیاج
برخالق محال است و مرید علی الاطلاق است
واین جواب اگرچه صحیح ومتین است ولی خلاف
لطف وحکمت خلاق علیم است که ذوات ممکنات دانیه را
تخصیص بخلقت وایجاد فرماید و ذوات ممکنات عالیه را
درسنبل امکان واگذار نماید واکتفا ازآن ذوات بخلقت
یک ذات فرماید پس جواب شافی ازاین
اشکال آن است که این معین است که اثر قدرت
خداوند متعال بر ذوات ممکنات لقهر وایجاب است
یعنی هر ممکن راکه بخواهد بعرصهٔ وجود آورد باراده ومشیت
بروجه ایجاب موجود می فرماید واما درافعالیکه

عبد در آن افعال فاعل مختار است واز اختیار عبد صادر
می شود وهر چند خالق متعال عبد را فاعل مختار فرموده است
در آن افعال پس آن افعال از اثر قدرت خالق
نیست بلکه مستند بقدرت خود عبد است پس
همچنانکه خالق علی الاطلاق قادر است بر ایجاد جمیع ممکنات
همچنین عبد نیز بجعل خالق خود قادر است بر جمیع افعال ممکنه
در تحت قدرت خود از افعال خیر وشر پس آنچه از افعال که
از عبد صادر میشود خدای متعال جزائی از جهة او مقرر فرموده است
اگر خیر است خیر واگر شر است شر پس گاه هست که از
عبد صادر می شود باختیار خود اعمالیکه باعتبار آن اعمال
محبوب بارگاه حضرت ذی الجلال میگردد مثل پیغمبر آخر الزمان
شدن ومحبوب خالق لایزال گردیدن از اثر قدرت اله
نیست بلکه نتیجه اختیارات وافعال قبولیه خود آن ذات
حقیقت آگاه است پس در این مقام میگوییم
که خداوند متعال وقتیکه مشیت او تعلق گرفت که ارواح

ممکنات را ایجاد فرماید نظر افگند بر جمیع آحاد ممکنات و بعلم خود
مطلع شد بر جمیع ذوات امکانیهٔ ایشان از حیثیت قبول
و اختیار آنها در عالم امر و ارواح و از حیثیت ایقاع فعل بمقتضیات
قبولشان در عالم خلق و اجسام پس آنکه [illegible] صرف
خود را تابع رضای معبود گرداند و از طریق مراضی معبود تخلف
نورزد و مقتضیات نفس بشریه را در جنب اوامر و نواهی
خالق خلع و مضمحل فرماید که اگر یک عالم از بلایا
و محن و مصایب و فتن توجه بذات او نماید در راه و
رضای خالق خود هیچ سستی و تزلزل در ارکان [illegible]
او پیدا نشود و بالکل از خود [illegible] فی ا
گردد و اگر عمر و هر باد داده شود و جمیع کلفت [illegible]
نفس بشری بر او ختم گردد آن تکالیف را در رضای خود
خود بجان حامل و آن حرمان را بالعین خوشنودی قابل شود
حاصل خلقی که از حیثیت قبول و اختیار [illegible] و عمل بجمیع
مراضی حضرت پروردگار [illegible] محبوب بارگاه خالق گردد

و تکالیف [illegible] امر و نهی بر او تحمل شود صح

جل شانه کردد منحصر دید بذات نیکو صفات خاتم انبیا
بعد از آن ذات بذوات امنای شریعت واوصیا
طریقت آنحضرت یعنی امیر دو جهان ویازده
فرزندان برگزیدهٔ خالق منّان لهذا اولاً وبالذات
توجه ارادی قبل از خلقت کلّ موجودات بایجاد این انوار
نمود وایشان را حامل علوم خود گردانیده باعث ایجاد
کل کائنات ومعلّم کل موجودات فرمود پس شایستگی
این مقام بلند ومناصب ارجمند که از خداوند جلّ وعلا
شامل این ارواح طیّبه گردید از قبیل قبول واختیار
خود این حضرات بظهور پیوست نه آنکه از اثر قدرت خالق
بی زوال بوقوع انجامید پس اگر مثل این ذوات در ممکنات
عالم امکان ممکن پذیر بود البتّه خالق متعال با
آن نیز جود می فرمود وخلق عالم ایجاب را از همچنین
فیض محروم نمی نمود بلی اگر خداوند متعال بخواهد باثر قدرت
وقهر ایجابی مثل پیغمبر خاتم خلق فرماید هیچ چیز مانع

او نیست و هیچ چیز در مجرای قدرت الٰه محال نیست ولی
اقتضای آن خلقت بر وجه قهر و جبر خواهد بود و طاعت
و عبادت در این موضوع نیز طاعت و عبادت جبّریه خواهد
بود و بیان شد که عبادت جبّریه محطّ نظر و مقصود خالق متعال
نیست و نبوده پس واضح شد که خاتم انبیاؐ و ائمهٔ
هدی افضل جمیع مخلوقات اند بفضیلت استحقاقی ذاتی
و اخبار بسیار نیز دلالت میکند بر این فضلیت که از
جمله آن اخبار است روایة صدوقؒ علیه الرحمه باسناد خود
از عبد الصالح بن هروی از حضرت علی بن موسی الرضا صؑ
و آن حضرت از آباء خود واحداً بعد واحدٍ تا علی بن
ابی طالب علیه السّلام پس آن حضرت فرمودند

قال رسول الله صلّی الله علیه و آله وسلّم ما خلق الله خلقا
افضل منّی و لا اکرم علیه منّی قال علیؑ علیه السلام
فقلت یا رسول الله صؐ افانت افضل ام جبرئیل فقال یا
علی ان الله تبارک و تعالی فضّل انبیائه المرسلین

علی ملائکتہ المقربین وفضّلنی علی جمیع النبیّین والمرسلین

والفضل بعدی لک یا علی وللائمۃ بعدک فانّ الملائکۃ

من خدّامنا وخدام محبینا یا علی الذین یحملون العرش و

من حولہ یسبّحون بحمد ربّھم ویستغفرون للذین امنوا بولایتنا

یعنی رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ فرمودند خلق نکردہ است

خداوند متعال خلقے را افضل از من ونہ ہم مکرّم تر براو از

من پس حضرت امیر المؤمنین فرمودند کہ عرض

کردم یا رسول اللہ آیا تو افضل ہستے یا جبرئیل پس حضرت

رسول فرمودند یا علی خداوند تبارک وتعالیٰ تفضیل دادہ است

انبیاء مرسل خود را بر ملائکہ مقربین وتفضیل دادہ است مرا

بر جمیع انبیاء ومرسلین وفضل بعد از من از برای توست یا علی واز

برای ائمہ بعد از تو پس بدرستیکہ ملائکہ از خدّام ما وخدّام محبین

ما یند یا علی کسانی از ملائکہ کہ بر میدارند عرش را وکسانیکہ

حول عرشند تسبیح وتحمید میکنند پروردگار خود را واستغفار

وطلب آمرزش میکنند از برای کسانیکہ ایمان آوردہ اند بولایت ما

یا علی لولا نحن ما خلق الله آدم و لا حوی و لا الجنة و لا النار
و لا السماء و لا الارض فکیف لا نکون افضل من الملائکة و قد
سبقناهم الی معرفة ربنا و تسبیحه و تهلیله و تقدیسه لان
اول ما خلق الله عز و جل ارواحنا فانطقنا بتوحیده و تحمیده
ثم خلق الملائکة فلما شاهدوا ارواحنا نورا واحدا استعظموا
امرنا فسبحنا لتعلم الملائکة انا خلق مخلوقون و انه منزه
عن صفاتنا فسبحت الملائکة بتسبیحنا و نزهته عن صفاتنا
فلما شاهدوا عظم شاننا هللنا لتعلم الملائکة ان لا اله الا الله
و انا عبید و لسنا بالهة یجب ان نعبد معه او دونه فقالوا
لا اله الا الله الی آخر الحدیث حضرت رسول
فرمودند یا علی اگر نبودیم ما خلق نمیکرد خداوند متعال
آدم را و نه حوا را و نه جنت و نه نار را و نه آسمان و نه زمین را
پس چگونه نباشیم افضل از ملائکه و حال آنکه سبقت گرفتیم
ایشان را بسوی معرفت پروردگار و تسبیح و تهلیل و تقدیس
خالق متعال از جهة آنکه اول چیزیکه خلق فرمود خداوند

عزّوجلّ ارواح ما بود پس گویا فرمود ما را بتوحید
وتحمید خود پس خلق کرد ملائکه را پس چونکه مشاهده
کردند ارواح ما را نور واحد بزرگ شمردند امر ما را
پس تسبیح کردیم حضرت ربّ العزّت را ازجهة آنکه بدانند
ملائکه که ما مخلوق هستیم و خالق متعال منزّه است از صفات
ما پس تسبیح کردند ملائکه بتسبیح ما و تنزیه کردند بری
شأن ما را تهلیل کردیم خداوند را ازجهة آنکه بدانند ملائکه اینکه
خدائی نیست بجز معبود برحق و ما عبید و بندگان اوییم
و نیستیم آلهه مثل آنکه واجب شود که عبادت کرده شویم
با او یا در مرتبه بعد از او پس ملائکه تهلیل نمودند خداوند
متعال را و آواز ها بلا اله الّا اللّه بلند نمودند و حدیث طولیست
واکتفا بهمین قدر شد واز جمله آن اخبار روایت
جابر بن یزید جعفی است که گفت قال

ابو جعفر محمّد بن علیّ الباقر علیه السّلام کان اللّه و لا
شئ غیره لا معلوم و لا مجهول فاوّل ما ابتدء من خلق

خداوند از صفات ما پس چونکه مشاهده کردند صحیح

خلقه ان خلق محمداً وخلقنا اهل البیت معه من نور عظمة
فاوقفنا اظلّة خضراء بین یدیه ولا سماء ولاارض ولا
مکان ولالیل ولانهار ولاشمس ولاقمر ففضل نورنا من نور
ربّنا کشعاع الشمس من الشمس الی ان قال ثم خلق اللّه آدم
من ادیم الارض ونفخ فیه من روحه ثم اخرج ذرّیته من صلبه
فاخذ علیهم المیثاق له بالربوبیّة ولمحمّد بالنبوة ولعلی بالولایة
اقرّ منهم من اقرّ وجحد منهم من جحد فکنّا اول من اقرّ
بذلک ثم قال لمحمّد وعزّتی وجلالی وعلوّ شأنی لولاک ولولا
علّی وعترتکما الهادون المهدیّون الرّاشدون ما خلقت
الجنّة ولا النّار ولا المکان ولا الارض ولا السّماء
ولا الملائکة ولا خلقا یعبدنی ثم قال ابو جعفر فنحن
اوّل خلق ابتدأ اللّه واوّل خلق عبد اللّه وسبّحه ونحن
سبب خلق الخلق وسبب تسبیحهم وعبادتهم من الملائکة
والآدمیّین فبنا عُرف اللّه وبنا وحّد اللّه وبنا عُبد اللّه
وبنا اکرم اللّه من اکرم من جمیع خلقه وبنا اثاب اللّه

من اثاب و عاقب من عاقب الی آخر الحدیث ترجمه حدیث آنکه جابر بن یزید جعفی که راوی حدیث است گفت که حضرت ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که بود خداوند متعال و نبود با او هیچ شئی نه معلوم و نه مجهول پس اول چیزیکه که خلق کرد این بود که خلق کرد محمد را صلعم خلق کرد ما اهلبیت را با او از نور عظمت خود پس متوقف کرد ما را در اظلهٔ خضراء در پیش روی خود و حال آنکه نه آسمانی بود و نه زمینی و نه مکانی و نه شب و نه روزی و نه آفتابی و نه ماهی پس فضل نور ما نسبت بنور پروردگار ما مثل شعاع شمس است نسبت بشمس تا اینکه فرمودند پس خلق فرمود خداوند متعال آدم را از خاک خالص زمین و دمید در او از روح خود پس بیرون آورد ذریهٔ او را از صلب او پس گرفت بر ایشان میثاق را از برای خود بربوبیّت و از برای محمد بنبوّت و از برای علی بولایت اقرار کرد از خلق هر کس که اقرار کرد و انکار

اگر هر کس که انکار کرد پس ما اول کسی بودیم که اقرار
کردیم بر بوبیت و آنچه ما مور شدیم بآن پس خالق متعال فرمود
از برای محمد که قسم بعزت وجلال خودم و علو شان خودم که اگر
مقصود وجود تو و علی و عترت شما که هادین و مهدیین و راشدین
هستید نبود خلق نمیکردم بهشت را و نه هم نار را و نه مکان و
نه زمین و نه آسمان را و نه ملائکه را و نه خلقی که عبادت کنند مرا
پس حضرت فرمودند که ما اول خلقی هستیم که ابتدا فرمود
خداوند متعال در خلقت آن خلق و اول خلقی هستیم
که عبادت کردند خدا را و تسبیح کردند او را و ما
سبب خلقت خلقیم و سبب تسبیح و عبادت ایشانیم ؛
خدای متعال را چه از ملائکه و چه از آدمیین پس بما
شناخته شده است خدای متعال و بما توحید کرده
شده است و باعبادت کرده شده است و بسبب ما اکرام کرده است
خداوند متعال هر کس را که اکرام کرده است از جمیع خلق
خودش و بسبب ما ثواب داده است بهر کس

که ثواب داده است و عقاب فرموده است هرکس را
که عقاب فرموده است تا آخر حدیث و حدیث طویل است
و از جمله آن اخبار حدیث طویلی است در فضیلت ائمهٔ اطهار
که ابن بابویه در کتاب النصوص علی الائمة الاثنی عشر متعرض
شده است و سید هاشم بحرانی اعلا الله مقامه در غایة المرام
بتمامه ذکر فرموده است و در آن روایت است که حضرت
رسول صلعم بعد از بیان برخی از کیفیت معراج فرمودند

فاوحی الله الی یا محمد انی اطلعت علی الارض اطلاعة فاخترتک
منها وجعلتک نبیا ثم اطلعت ثانیا فاخترت منها علیا
فجعلته وصیک و وارث علمک والامام من بعدک و
اخرج من اصلابکما الذریة الطاهرة والائمة المعصومین
خزان علمی فلولاکم ما خلقت الدنیا ولا الآخرة ولا الجنة
ولا النار یا محمد اتحب ان تراهم قلت نعم یا رب فنودیت
یا محمد ارفع راسک فرفعت راسی واذا انا بانوار علی والحسن
والحسین وعلی بن الحسین ومحمد بن علی وجعفر بن محمد وموسی بن

جعفرؑ و علی بن موسیٰؑ و محمد بن علیؑ و علی بن محمدؑ و الحسن بن علیؑ
و الحجۃؑ و الحجۃ یتلالا کانہ کوکب دری فقلت یا رب من
ہؤلاء و من ہذا قال یا محمد ہم الائمۃ من بعدک و المطہرون
من صلبک و ہذا الحجۃ الذی یملاء الارض قسطاً و عدلاً و
یشفی صدور قوم مؤمنین الی آخر الحدیث ترجمہ انکہ حضرت
رسولؐ فرمودند کہ پس وحی فرستاد حضرت رب العزۃ
بسوی من کہ ای محمدؐ اطلاع یافتم بر زمین یک اطلاع یافتنی
پس اختیار کردم ترا از زمین و قرار دادم ترا نبی
پس اطلاع یافتم ثانیاً پس اختیار کردم از زمین علیؑ را پس
گردانیدم اورا وصی تو و وارث علم تو و امام از بعد
تو و بیرون خواہم آورد از اصلاب شما ذریۂ طاہرہ و
ائمۂ معصومین را کہ خواہند بود خزان علم من
اگر نبود شما خلق نمی کردم دنیا را و نہ آخرت را و نہ
بہشت و نہ جہنم را یا محمدؐ آیا دوست داری کہ ببینی
ایشانرا گفتم بلی ای پروردگار من پس ندا شدم کہ ای

محمدؐ بلند کن رأس خود را پس بلند کردم رأس خود را پس در این هنگام مشاهده کردم انوار علیؑ را و حسنؑ و حسینؑ و سایر ائمهؑ از اولاد آن حضرت را و حضرت حجة علیه السلام و حجة در میان ایشان روشنی میداد که گویا کوکبی بود درّی پس گفتم یارب کیستند این جماعت و کیست این پس خالق متعال فرمود یا محمدؐ ایشان امامان هستند از بعد تو و مطهرون هستند از صلب تو و این حجة است که پر میکند زمین را از جهت قسط و عدل و شفا می بخشد سینه های مؤمنین را و حدیث طویل است و اکتفا بقدر حاجت شد پس هر یک از این اخبار ثلثه صریح است در مطلوب یعنی افضلیت ائمه اطهار بر پیغمبران سابق و الاتبار و از جمله اخباریکه دلالت بر مطلوب میکنید روایت عبد الله بن ولید است در بصائر الدرجات قال قال لی ابو عبد اللهؑ ای شئی یقول الشیعة فی عیسیؑ و موسیؑ و امیر المؤمنینؑ قلت یقولون ان عیسی و موسی افضل من امیر المؤمنینؑ قال فقال ایزعمون ان امیر المؤمنین قد علم ما علم

کوکب درّی یعنی ستاره بسیار روشن که نفوذ کند در ظلمت و ظلمت را بر دارد و نسبتش بسوی در از جهت سفیدی و صفا منه

رسول الله

رسول اللہ صلعم قلت نعم ولکن لا یقدمون علی اولی العزم من الرسل احدا قال ابو عبد اللہ فخا صمھم بکتاب اللہ قال قلت وفی ای موضع اخاصمھم قال قال اللہ تعالی لموسی وکتبنا لہ فی الالواح من کل شیئ علمنا انہ لم یکتب لموسی کل شیئ وقال اللہ تبارک وتعالی لعیسی ولابین لکم بعض الذی تختلفون فیہ وقال اللہ تعالی لمحمد صلعم وجئنا بک شہیدا علی ہولاء ونزلنا علیک الکتاب تبیانا لکل شیئ

یعنی عبد اللہ بن ولید گفت حضرت ابی عبد اللہ بمن فرمود کہ چہ چیز میگویند شیعہ در عیسیٰ و موسیٰ و امیر المؤمنین گفتم میگویند کہ عیسیٰ و موسیٰ افضلند از امیر المومنین پس حضرت فرمودند کہ آیا گمان میکنند انکہ امیر المؤمنین بتحقیق میدانست آنچہ را کہ میدانست رسول خدا گفتم بلی ایشان اقا میکنند ولی مقدم نمیدارند بر اولو العزم از رسل احدیرا حضرت ابی عبد اللہ فرمودند مخاصمہ کن ایشان را بکتاب اللہ عبد اللہ بن ولید گفت بحضرت عرض کردم کہ بکدام موضع

از کتاب الله مخاصمه کنم با ایشان حضرت فرمودند خداوند
متعال می فرماید از برای موسیٰ وکتبنا له فی الالواح
من کل شیئ یعنی نوشتیم از برای موسی در الواح که
آن زبرجده بود از بهشت از هر شیئ دانستیم که نوشته نشد
از برای موسیٰ هر شیئ یعنی اگر جمیع اشیاء نوشته شده بود بدون
مِن تبعیضی ذکر می شد و حال آنکه با مِن ذکر شده است که افادهٔ
بعض میکند و فرموده است خداوند متعال از برای عیسیٰ
ولابیّن لکم بعض الّذی تختلفون فیه یعنی حضرت عیسی
علی نبینا و علیه السلام بقوم خود فرمودند که آمدم شما را
از جهة آنکه بیان کنم از برای شما بعض چیزهائی را که اختلاف
نموده اید در آن ولی از برای محمّد صلّی الله علیه و آله فرموده است
وجئنا بک شهیدا علی هؤلاءِ و نزّلنا علیک الکتاب تبیاناً
لکل شیئ یعنی آوردیم تو را از جهة آنکه باشی شاهد
بر ایشان یعنی بر امّتان و نازل کردیم بر تو کتاب یعنی
قرآن را در حالتیکه آن قرآن بیان کننده است هر شیئ را

بقیه آیه: موعظة و تفصیلا لکل شیئ فخذها بقوة و امر قومک یاخذوا باحسنها سأریکم دار الفاسقین. حاشیه منه

صدر آیه: و یوم نبعث فی کل امة شهیدا علیهم من انفسهم وجئنا بک الی آخر. حاشیه منه

مقصود امام علیه السلام آنکه تفاضل و بلندی مراتب انبیا
و اولیا بر یکدیگر بعلم است چنانچه این معیار و پیغمبران در سایر
مخلوقات اشرف نیز جاری است پس از دو آیهٔ شریفه
وارده در حکایت حضرت موسیٰ و عیسیٰ ظاهر است که علم
کل اشیاء عطا کرده نشد بایشان از جهة دلالة من تبعیض در
آیهٔ اولیٰ و تصریح ببعض در آیهٔ ثانیه ولی در آیهٔ متعلقه بحضرت
خاتم انبیا صلی الله علیه و آله تصریح شده است باعطاء
علم کل اشیاء بآن حضرت پس دلیل است که آن
حضرت افضلند از حضرت موسیٰ و عیسیٰ که از پیغمبران اولی
العزم اند پس حضرت امیر نیز از ایشان افضلند چه که
آن حضرت حامل علم پیغمبر اند و هر علم که از جانب خالق متعال
به پیغمبر اکرم ص افاضه می شد از حکم خالق بتوسط آن بزرگوار
بآن حضرت نیز افاضه می شد چنانچه اخبار در این باب
بسیار است و نبود علمی که خاتم انبیا عالم بآن علم
باشند و بحضرت امیر علیه السلام تعلیم نفرمایند و اثبات

افضلیت آنحضرت از سایر پیغمبران بعدم قول بفصل ثابت خواهد شد مثل اثبات افضلیت سایر ائمهٔ هدی علیهم السلام و از جملهٔ اخبار داله بر مقصود روایت حسین بن علوان است مذکور در بصایر الدرجات مروی از ابی عبداللّه قال ان اللّه خلق اولی العزم من الرسل و فضلهم بالعلم و اورثنا علمهم و فضلهم و فضلنا علیهم فی علمهم و علم رسول اللّه ما لم یعلموا و علمنا علم الرسول و علمهم یعنی حضرت ابی عبداللّه علیه السلام فرمودند که بدرستیکه خداوند متعال خلق فرمود اولو العزم از رسل را و تفضیل داد ایشان را بالعلم و علم ایشان و فضل ایشان را بوراثت بما عنایت فرمود و تفضیل داد ما را بر ایشان در علم ایشان و عالم بود رسول خدا بعلومی که ایشان عالم نبودند باین علوم و عالمیم ما علم رسول را و علم ایشان را و از این صنف اخبار داله بر مزید علم حضرت خاتم انبیا صلی اللّه علیه و آله از سایر انبیا و عالم بودن ائمه بجمیع آنچه عالم بودند رسول خدا در کتب اخبار بکثرت و شیوع وارد است

که محل انکار نیست پس ازینجهة نیز ثابت شد فضلیت
ائمه اطهار بر انبیای والااتبار وازجمله اخبار صریح
دراین باب روایت اسمعیل بن شعیب است از علی بن
اسمعیل از بعض رجال خود که بتوسط ایشان روایت میکند واین
روایت نیز در بصایر الدرجات است راوی گفت که قال
ابوعبدالله لرجل تمصون الثماد وتدعون النهر الاعظم فقال
له الرجل ما تعنی بهذا یا ابن رسول الله فقال علم النبی بما
اوحی الله الی محمد فجعله محمد عند علی فقال له الرجل فعلی اعلم او
بعض الانبیاء فنظر ابوعبدالله الی بعض اصحابه فقال
ان الله یفتح مسامع من یشاء اقول ان رسول الله جعل ذلک
کله عند علی فیقول علی اعلم او بعض الانبیا یعنی حضرت
ابی عبدالله فرمودند بمردی که شما مص میکنید ومی مکید
ثماد را یعنی می مکید درمقام تشنگی آبهائی را که بدون ماده است
ومنبع ومجرائی دراو نیست که بطریق اوفی از رفع تشنگی
نماید و وامیگذارید نهر اعظم را پس آن مرد عرض

قوله پس ازاین جهة یعنی جهة علم و افضلیت حاشیه منه

ع الثماد هو الماء القلیل الذی لا مادة له والکلام استفهام مجمع حاشیه

گر دچه قصد فرموده اید باین مثل باین رسول الله

پس حضرت فرمودند که علم انبیا را خداوند متعال بتو
وحی فرستاد بسوی محمد پس قرار داد کل ورا محمد در نزد علی
پس آن مرد عرض نمود که پس آیا علی اعلم است یا بعض
انبیا پس نظر فرمود حضرت ابی عبدالله بسوی بعض اصحاب
خود پس فرمود بدرستیکه خداوند میگشاید در راه های گوشهای
هر کس را که بخواهد میگوییم که رسول خدا قرار داد جمیع علم را
... بمیپرسد که علی اعلم است یا بعض انب...
استبعاد از امام از جهة آن بود که وقتیکه بیان شد که علم
جمیع انبیا نزد حضرت امیر آمد پس لازمه آن آن خواهد شد
که حضرت امیر از همه افراد انبیا اعلم خواهند بود چه که نزد هیچ
یک از افراد انبیا علم جمیع انبیا نبوده است و اخبار
در این معنی بسیار است که اگر به تفصیل آنها پرداخته شود
خارج از وضع این وجیزه خواهد بود و بعض از اخبار وارده
در مقام اگرچه اختصاص بحضرت امیر دارد ولی در عموم

استدلال

استدلال تمام است چه که در سایر ائمه علیهم السلام

بعدم قول بفضل تمام خواهد شد بجهة آنکه هیچ کس نسبت

از اهل حق که قائل بافضلیت حضرت امیر باشد از سایر انبیا

وقائل بافضلیت سایر ائمه علیهم السلام نباشد هدانا الله

وایانا الی صراط مستقیم تم ما هو مقصودی من الکتاب

مستعینا بالله حامدا له شاکرا علی نعمائه فی

یوم السابع من رمضان المبارک

من سنه ثلاثماه واثنین

بعد الالف من الهجرة

النبویة علیه وعلی

اله آلاف الثناء

والتحیة

آمین یارب

العالمین

در مطبع [illegible] ذی القعده [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

و بعد این جواب از سؤال و تشکیکی است که فهمیدن آن
زجهة مسترشدین طریق هدایت دلیلی است ظاهر و هدایتیست
باهر پس الحاق بکتاب انوار الابصار کردید که مؤمنین از آن
نیز مستفع کردند شخصی از اهل عرفان در
وراقیکه از تحریر عرفانیه خود گذرانیده است سؤال از مرتبهٔ
معراج خاتم انبیاء روح العالمین فداه نموده که آیا عروج
بمعراج در مرتبهٔ نبوّت آن حضرت واقع شده است
یا در مرتبهٔ ولایت آن سرور و بر هر یک از تقدیرین اشکال
و ایرادی وارد آورده است ضرور شد که اولاً عبارات او
را نقل نمایم و بعد در رفع اشکال آن پردازم بعبارات

او که متعلقه باین مقام است بعین عبارت
صحیح

مالسهلی

سهلے که هر عامی بفهمد تا آنکه باعث تشکیک و وسوسهٔ عوام
نگردد و خود سائل نیز اگر سؤال بر وجه حاجت کرده است
براه راست و طریق مستقیم هدایت یابد و عبارات سائل
اینست   خدمت صاحبان افئدهٔ منیره
زحمت سؤال میدهد که آیا معراج رسول روح من فی الابداع
فداه در مقام نبوّت آن حضرت بوده یا در رتبهٔ ولایت
آن سرور   هرگاه فرمایند در رتبهٔ نبوّت این
شرف حاصل فرمود پس بعید چراکه غرض از نبوّت
ظهور آن حضرت است در عالم اجسام و اعراض در ناسو
و خلق مرتبهٔ انبیاء و رسالت و پیام بری با آلایش رنگ
و صفات حسیه باشتراک و انیت در کمال دنوّ و ثقالت
هیولای مترکبهٔ عرضیهٔ ارضیه را دریافت عالم
لاهوت و شرف لقای ذات اقدس و وصول بآن
مقام اسنا لایمکن و محال چراکه با آلایش رنگ و صفات
حسیهٔ عرضیه صعود یا مقارنه یا مقابله غیر ممکن چه جای آنکه مکان

ذوئمان وحال بر آن ساحت اقدس تقرر پذیرد باانکه
غیر تقرر مکانی اجسام وصفت را مجال محال
د هرگاه فرمایند که در مقام ولایت تشرف معراج حاصل فرمود
چه که ولایت در مقام علو واخذ از حق مربوط بود وجوهر
منظور داشته چنانچه در کلام ملک منان واحادیث
شواهد براین مدعا مسلم کل اما فحول متکلمین منقولین
له دار ومدار شریعت ودین متین در کف اقتدار ایشان است
رواو جایز نداشته اند تفوق وتشرف ولایت بر نبوت
پس ازانکه نبوت راکه تفوق وعلو بر ولایت دارد
ممکن عروج نباشد . ولایت که ظل آن مرتبه ودر
آنو واقع چه گونه صدق ادراک این مرتبه براو نماییم
اصلا هیچ قاعده درست نیاید تا باینجا عبارت
این سائل مستشکل بود وبعد از این هم سطوری چند در تقریر
این اشکال در حیز تحریر در آورده است که مرجع آن نیز بهمین
بیان واشکال مذکور است

شود از آن نیز کافیست و سؤالات دیگر نیز کرده است که
قابل تعرض بیان و جواب نیست و در بحث رد آن تقویت
زمان و تضییع بیان است پس میگوئیم و بالله
التوفیق که قول سائل که یا معراج رسول در مقام نبوت آنحضرت
واقع شد است یا در مرتبهٔ ولایت آن حضرت اما آن اینکه
واقع شده او این قول از علما که دار و مدار شریعت و دین متین
جایز ندانسته اند تفوق ولایت را بر نبوت قول است
اصل بلکه تحقیق آن است که ولایت باطن نبوت است
و باطن اشرف است از ظاهر چه که نبوت از انباء است
مقام اخبار است از خلق پس مقام آن مقام ظاهر
و مقام قول است و ولایت از اولویت است
اولی بتصرف در امور امت از خود امت و این مقام مقام
باطن و مقام فعل است و اشرفیت و تفوق مقام باطن و
مقام فعل بر مقام ظاهر و مقام قول بیّن و ظاهر است که
در آن خفائی نیست و تفصیل این تحقیق در رسالهٔ انوار الابصار

بیان شده است و ولایت دو ولایت است

یکی ولایت آنست که دائر مدار نبوت است یعنی وسعت دائرۀ آن بقدر وسعت دائرۀ نبوت است یعنی بر هر کس که نبوت نبی صلعم ثابت و دایر است ولایت نیز بر آنکس قائم است چرا که این ولایت حفظ و اصلاح است و در نفوس ناقصه است بسوی کمال بقدر استعداد ذاتی و قوۀ قابله معلوم است که اثر تصرف این ولایت مقصور است بر دایرۀ عالم ناسوت کما آنکه اثر نبوت نیز مقصور است بر همین عالم چه که این عالم عالم نقص است و محتاج است بولی و نبی که باعتبار نبوت مستعد کند ایشانرا از جهة متاثر شدن باثر فوز و فلاح و باعتبار ولایت داخل نماید ایشانرا در مرتب سداد و صلاح واما عالم لاهوت و ملکوت که عالم کمال است و هیچ جهة نقصی در آن عالم متصور نیست محتاج بولی و نبی نیست و اخبار و اصلاح دران عالم غیر متصور بلکه بدیهی است پس واضح شد که در رتبه و

مقام این ولایت و نبوت که منشأ اشکال سائل شده است
عروج بعالم ملکوت تفسیر نمودند و ولایت دوم آن است
که در هیچ مخلوقی نبوده و منحصر در صادر اوّل و اکمل و آخر و اوّل
یعنی ذات خاتم انبیا روح العالمین فداه بوده است و سبب
جعل این ولایت از جهة ان مظهر رحمت آن است که پس از آنکه
مشیت خالق کردگار بر آن قرار گرفت که مخلوقی را خلق فرماید
که آثار قدرت خود را بر ایشان ظاهر نماید و ایشان را بجود و
بخشش خود بنوازد تا آنکه او را بشناسند و بعبادت او بپردازند
پس الوهیت او ظاهر و سلطنت او آشکار و هویدا گردد پس
بعلم خود احاطه بجمیع ذرات عالم امکان فرمود پس جمیع ذرات با علیهم
استعداد و قابلیت ذاتی در علم او ناقص و از جهة استفاضه
فیض بر وجه تاصّل غیر قابل آمدند مگر ذات مکرم آن سید انام
که از جمیع جهات بدرجهٔ کمال قابل اقتباس انوار فیوضات نامتناهیه
حضرت ذو الجلال آمد پس آن ذات اصالةً و بالذات
مورد توجه خالق متعال شد و مخلوق اوّل عالم امکان گردید

و دهور در بحور طاعت و عبودیت حضرت رب العزت جل شانہ
فرموده تا باقصی مرتبهٔ تقرب و اعلا درجهٔ ترفع منظور نظر مالک
الملک گردید پس قادر متعال از پرتو این نور عالم امکان را
خلق فرمود و این نور مکرم را واسطه و بانی و علت غائی جمیع
مخلوقات نمود و او را بر جمیع ماسوا ولایت بخشید و
جمیع عوالم را در تحت ولایت و فرمان روائی او قائم گردانید
چنانچه هیچ فیضی از مبدأ فیاض بهیچ مخلوقی نرسید مگر بقبول
ولایت او و هیچ کس مردود از فیوضات رب ودود نگردیده
مگر بانکار ولایت او عرش عرش گردید و باعلا اوج عزت
رسید بسبب قبول ولایت آن حضرت فرش فرش گردید بانی
تمکین ولایت آن سرور عالم ملکوت بقبول این ولایت
مبدأ و مرجع ظهور انوار ابرار گردید عالم ناسوت بعنایت
همین قبول مطرح اجسام متبرکهٔ سابقین و مهبط نفوس و ذوات
عالم اسرار گردید حاصل هیچ ملکی از تحت ولایت آنحضرت
خارج نیست چه از عوالم اعلا و چه از عوالم ادنی و بنسبت کل عوالم

بانی
در اصطلاح
عجم بمعنی
باعث است
و عبارة اخرای
علت غائی
است
حاشیه

در مقام ولایت او بالسواست پس خاتم انبیا در مقام
این ولایت شرف افزای عالم ملکوت گردیدند اینست
که جبرئیل امین که بحسب ظاهر واسطهٔ بین نبی برحق و خلاق مطلق
بود در این سیر قصور ورزید و در عروج زاید از مقام خود با آن
بزرگوار معتذر گردید و حضرت او را گذاشته شد و معراج فرمودند
واز این جهة است که بحسب واقع عند العقل والنقل در این
سیر معراج عالم بالا و ملأ اعلا بشرف قدوم الغالی مقام آن
ومشرف گردید و چیزی بر شرف آن بزرگوار نیفزود چه
سیر آن بزرگوار در عالم ولایت خود بود و از حیطهٔ ولایت
خود در این سیر خارج نگردیدند و تتمیم این بیان با دلهٔ عقل
این است که می‌بینیم در این عالم دانی و سلطنت جاری
که منشاء انتزاع عالم باقی و سلطنت حقیقی است که تا شخص
در نزد سلطان بمقتضای عبودیت و تکمیل خدمت مستحق
مقام اعلا نگردد و شایستهٔ مرتبهٔ حکومت و ولایت نشود
مشرف بمناصب عالیه و خطابات علیه نمیگردد و هر قدر در

مقام تقرب ترقی کند بمنصب اعلا و خطاب اسنا مفتخر و
سرافراز میگردد تا بمقامیکه شخص اول ریاست مملکت
آن سلطان میگردد و ولایت کلیه بر همهٔ اهل آن مملکت پیدا
میکند پس بعد از وصول باین مقام و حدوث این
ولایت کلیه پس هر قدر در آن مملکت سیر کند شرفی از برای
او حاصل نمیشود مگر اثر ولایت او بر جمیع اعالی و ادانی و کثرت
مقام تقرب او بحضرت سلطانی بر کل اهالی آن مملکت برهان
ثابت می شود پس معراج آن بزرگوار بیت حکمت آن هم آن بود
که اثر تقرب کلیه و ولایت مطلقهٔ آن سرور بر کل عوالم ملکوت
و ناسوت ظاهر و هویدا گردد و هر چند بر شرف آن بزرگوار
چیزی نیافزاید و اینکه سائل در تحریر خود افاده کرده است
که هیولای مشترکهٔ عنصریه ارضیه را دریافت عالم لاهوت
و شرف ذات اقدس و وصول بآن مقام اسنا لاتمکین و
محال الی آخر ما قال از قلت استعداد قوهٔ علمیه و فکریه و عدم
معرفت بذات و هیولای مقدس نبویه است

و ندانسته است که هیولای متبرکۀ آن بزرگوار نیز از جنس عالم
اعلا و علیین بوده است کان خلقت منورۀ نبوی را قیاس
بر خلقت خود و سایر ناس نموده و عروج بآن مکان اسنا
محال دانسته سبحان الله باآنکه هیچ چیز در مجرای قدرت
آله محال نیست و الا قید در قدرت قدیر علی الاطلاق لازم
می آید و حال آنکه اجماع جمیع اهل ادیان است که قدرت قائم
حقیقی علی الاطلاق است و مع ذالک عجب است ازین
عبارت که میگوید و شرف لقای ذات اقدس و وصول
بآن مقام اسنا لایمکن و محال معلوم می شود که محل
معینی از برای ذات اقدس آله تعالی الله عن ذالک معین
نموده و محال دانسته است که ذات مقدس نبوی بشرف
لقای آن ذات اقدس در آن مکان با ترکیب و آلایش زنگ
و صفات ارضی و حیوانی مشرف گردد نعوذ بالله هیچکس از اهل
حق مکان و جهت بر آن ذات مقدس روا ندانسته و نمیدارد
و لامکان و لامحل میدانند بلی سوء فکر و اقتصار عقول

عـــ
دلیل
بر انیکه هیولا
خلقت آن
بزرگوار از عالم
اعلا و علیین بوده
است اخبار
طینت ست
که بعضی از آن
در مقصد چهارم
از کتاب انوار اله
بیچارگذشت
و این اخبار بسیار جلد
تواتر و صواب
عصمت وارد
شده است در
کتب معتبره
علما مثل اصول
کافی و بصائر الدرجات
مجالس شیخ غنایه
انوار النعمانیه سید
جزایری طاب ثراه
و غیر این از کتب
معتبره
۱۲

ناقصهٔ خود و اغماض عین از آیات و اخبار شخص را باین نتایج گذ
می اندازد حاصل تحقیق درین مقام آن است که نسبت
ذات اقدس آله بجمیع عوالم از حیث احاطه بالسّویّه است و از
حیث جلنسبیّت و سخنیّت و مقارنه و مقابله و غیر آن از صفات
ذوات امکانی نسبت بجمیع ممکنات چه پیغمبر آخر الزمان صلعم و چه غیر
آن منزه و مبرّی بوده و هست کان الله ولم یکن
معه شیئی و الآن کما کان نهایت آن هست که چون عالم
اعلا مظهر رحمت تامّه و قدرت کامله آله است جلّ جلاله و
اقتضای آن بقای دائمی است و فنا بر آن مترتب نمی شود
و مکان آسایش بندگان خاص و مقرّبین باختصاص قرار
فرموده است و عبادت خانهٔ ملائک و ساکنین ملاء اعلا
مقرّر داشته و جنّات نعیم در آن ابداع فرموده و
عرش و کرسی در آن مصنوع شده و نسبت آنرا بذات
اقدس خود داده است مثل کعبه و مساجد در زمین البته اختصاص
بعالم ناسوت که محل فنا و عناست پیدا کرده و الّا کل عوالم چه

باسانید متعدده ذکر شده است و هیچ کس از علمای اعلام در آن ۞ تشکیکی نفرموده است بلکه کل ایشان بر این اعتقاد جازمند حاشیه منه

۷ نسبت صح

عالم کمال و چه عالم نقص از عالم ملکوت و ناسوت در تحت
قدرت اوست و مطویات بیمین اوست و او محیط است
بکل عوالم و اکبر و اعظم است از جمیع عوالم و هیچ عالمی
نیست که بتواند احاطه نماید بذات اقدس او یا محل حلول او
شود تا بتوان گفت صعود بسوی او یا مقارنه با او یا مقابله
با او و این عبارات بحسب ظاهر کفر صریح است و الحاد بین
و در هر کجا که تقرب ذکر می شود تقرب معنوی مراد است
نه مقارنه و مقابله ظاهری و دنو و تقرب ساحتی و مکانی
اعاذنا الله من سوء الاعتقاد و ما یورث الندامة یوم التناد

و قد فرغت من تسوید الجواب و انا المجیب محمد علی
الخراسانی الطبسی فی عاشر رمضان
سنه الف و ثلثمائة و ثنتین
من الهجرة النبویة
سنه ۱۳۰۲

در مطبع عزیز دکن حیدرآباد دکن باهتمام محمد رفیع الدین طبع شد

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بر ضمیر مؤمنین صداقت آئین پوشیده مباد که چون رسالهٔ انوار الابصار
در رسالهٔ ملحقه با وجامع مطالبی بود که قدری از آنہا بمسامع اہل ہند و
دکن بعید بود بجہت آنکه کمتر جمیع مطالب حقیقهٔ دینیه و فضایل خاتم انبیاء
و آل آن سرور کوثر نزد مؤمنین این ملک ها شده است پس
ممکن بود که راه زنان طریق حق دخل در مطالب آن نمایند و مؤمنین را
در ورطهٔ حیرانی و اشتباه اندازند لہذا بعضی از اہل ایمان رساله را
بنظر انور علمای ارض اقدس عتبات عالیات کثر اللہ امثالہم
که مدار دین مبین در کف ایشان است رسانیده پس آن بزرگان
ہم تصدیق بر حقیقه وصحه آن نموده ورقهٔ اول رساله را بتبحیح و تقریظ
مع دستخط و مہر شریف خود مزین فرمودند چنانچه بر ہمان صورت
اصل نیز بخط چاپ بحلی طبع در آمد ہدانا اللہ وجمیع المؤمنین الی صراط مستقیم

بتاریخ دوازدہم ربیع الاول ۱۳۰۸ھ

معلوم باد که بعضی از مؤمنین خواهش نمودند که تقریظات علما مدظلهم در آخر
کتاب بخط واضح با ترجمه فارسی وهندی تحریر شود که هر کس از مطالعه آن بهره‌مند
شود لهذا در اینجا نیز با ترجمتین در معرض تحریر در آمد

صورت تقریظات علمای اعلام بر رساله انوار الابصار این است که ذکر میشود

صورت تقریظ سرکار اعلم العلما حجة الاسلام مجتهد العصر والزمان نایب الامام
جناب مستطاب میرزا محمد حسن الشیرازی متع الله المسلمین ببقائه

بسم الله الرحمن الرحيم

الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه

کسانیکه می‌شنوند کلام را پس متابعت میکنند نیکوترین کلام را

جو لوگ که سنتے ہیں کلام کو پس پیروی کرتے ہیں بہترین اوس کلام کی

اولئك هم المهتدون وهذا احسن القول

این کسان هدایت یافتگانند واین انوار الابصار بهترین قولهاست

وہی لوگ ہدایت یافتہ ہیں اور یہہ یعنی کتاب انوار الابصار بہترین قولوں سے ہے

فينبغي اتباعه واحق الكلام فيحسن استماعه

پس سزاوار است متابعت او وحق‌ترین کلام است پس نیکو است گوش دادن بسوی آن

پس سزاوار ہی پیروی اوسکی اور حق‌ترین کلام ہی پس اچھا ہی سننا اوسکا یعنی قبول

فانه تأليف بارع وجمع رائع وكتاب

پس بدرستیکه این کتاب تالیفی است فائق بر تالیفات وجمعی است تعجب آورنده از حسن وخوبی و معانی

پس تحقیق کہ یہہ کتاب وہ تالیف ہے کہ تالیفات پر فائق ہی اور جمع ہی تعجب دلانے والی حسن وخوبی اور کتاب ہی

نافعٌ وبرهانٌ قاطعٌ مقتبسٌ معانیه من الکتاب

نفع دهنده و دلیلے است در اثبات مدعی قاطع اخذ شده است معانی او از قرآن

نافع اور دلیل ہے قاطع اخذ کیے گئے ہیں معانی اوسکی کتاب مبین سے

المبینِ ومؤسسٌ مبانیه علی اخبار الائمة

مبین و بنا گذاشته شده است اصول او بر اخبار ائمه

یعنے قرآن مجید سے اور بنا رکھے گئے ہیں اصول اوس کتاب کے احادیث ائمہ طاہرین

الطاهرین علیهم السلام فبهدیهم اقتده

طاهرین برایشان باد سلام پس بهدایت ایشان یعنی ائمه اقتدا کن

علیہم السلام پر پس بہدایت ائمہ پیروی کر تو کہ اصل اس کتاب کے ہے

وبانوارهم اهتده فوفق الله تعالی رابط

تا که اصل این کتاب است و بانوار ایشان که حاصل این کتاب است هدایت بیاب پس توفیق دهد خدای تعالی بقید کشنده مطالب

اور ساتھ انوار انکے ہدایت پا تو کہ حاصل ہے کتاب کا ہی پس توفیق دیوے خدای تعالی ربط کنندہ مطالب کتاب

اوابدها وناظم شواردها وایده

که گریزان است از ذہان یعنی ہیبت از فہمہا در رشته کشنده گریختہ ہای از آن مطالب و تائید کند خدای تعالی

کو کہ گریزاں ہیں ذہنوں سے یعنی دور ہیں فہموں سے در بانده ہیں اور انہیں مطالب کتاب و اخبار کو کہ جو گریزاں ہیں فہموں سے

فی اقامة الاود وازاحة العلة

در دفع اشتباہاتیکه از کج فہمان حاصل میشود و مطالب شرع را واضح مینمود مطالب حق السبب دفع آن علتها

اور تائید کری خدای تعالی اوسکی دفع اشتباہات میں کہ کج فہموں سے حاصل ہوتے ہیں مطالب شرع میں اور واضح کرنے میں مطالب حق

فانه اهل لذالک انشاء الله تعالی

که مطالب حق را السبب آن علتها معلوم نبود پس ببایستی که این مصنف اہل است از برای این مذکورات انشاء الله تعالی

کے سبب دفع اون علتوں کے کہ مطلب حق کو بسبب اوسکی علت کے سمجھے ہیں پس تحقیق کہ یہ مصنف لائق ہے ان مذکورات کے

کتاب۲

الاود
الاعوجاج

الازاحة
دفع کردن

وَبِاللّٰهِ التَّوفِیقُ وَمِنهُ الهِدَایَةُ اِلیٰ سَوَاءِ الطَّرِیقِ

وبخدا است توفیق واز اوست ہدایت بسوی راہ راست

اور ساتھ اللہ کے ہے توفیق اور اوسے ہے ہدایت طرف راہ راست کے

الاحقر محمد حسن الحسینی

صورت تقریظ سرکار شریعت مدار حجۃ الانام مجتہد العصر والزمان جناب

صورت تقریظ سرکار شریعت مدار حجۃ خلق مجتہد عصر و زمان جناب

مستطاب آقا میرزا حبیب اللہ رشتی مدظلہ العالی بر انوار الابصار ہمین تقریظ

مستطاب آقا میرزا حبیب اللہ رشتی ہمیشہ رکھے اللہ سایہ بلند اونکا اوپر کتاب

سرکار میرزا است کہ گذشت کہ این بزرگوار ہم ہمان را اختیار فرمودہ

انوار الابصار کے یہی تقریظ سرکار میرزا ہے کہ گذری یہہ بزرگوار بہی اوسہی کو اختیار فرما کر

در ذیل آن این عبارت تحریر فرمودہ اند و بمہر شریف مزین نمودہ اند

ذیل مین اوسکے یہہ عبارت تحریر فرماتے ہین اور مہر شریف سے اپنی مزین فرماتے ہین

الاقل الاواہ حبیب اللہ جیلانی

صورت تقریظ سرکار شریعت مدار عمدۃ الفقہاء والمجتہدین رئیس الاسلام

جناب فاضل شرابیانی دام ظلہ العالی بر انوار الابصار

بِسمِ اللّٰہِ الرَّحمٰنِ الرَّحِیمِ

هٰذَا الکِتَابُ یَنطِقُ بِالحَقِّ وَالحَقُّ اَحَقُّ اَن یُتَّبَع

این انوار الابصار کتابیست کہ نطق میکند بحق و حق سزاوار تر است بانکہ متابعت شود

یہہ انوار الابصار ایسے کتاب ہے کہ گویا ہے ساتھ راستی کے اور راستی لائق ہے اس امر کی کہ پیروی

لَازَالَ مُؤَلِّفُهُ مُوَفَّقًا لِلصَّوَابِ مُؤَيَّدًا

ہمیشہ موفق باد مصنف این کتاب از برای صواب وہمیشہ یاری کردہ

ہمیشہ ہوے مصنف اوسکا توفیق دیا گیا واسطے صواب کی اور ہمیشہ قوت دیا گیا ہو سا

بِفَصْلِ الْخِطَابِ حَرَّرَهُ الْاَحْقَرُ الْجَانِي

بفصل خطاب یعنے جدا کردن حق از باطل جاے دستخط

فصل خطاب کے یعنی جدا کرنیمیں حق کے باطل سے

مُحَمَّدٌ النَّجَفِيُّ الشِّرَابِيَانِي

صورت تقریظ سرکار شریعت مدار عمدۃ العلماء العظام و زبدۃ الفقہاء و

المجتہدین الکرام جناب مستطاب حجۃ الاسلام آقا میرزا ابو القاسم طباطبائی

مدظلہ العالی بر انوار الابصار پہلوی تقریظ سرکار میرزا و تصدیق بر تقریظ

آن بزرگوار

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

نِعْمَ مَا سَجَّلَهُ السَّيِّدُ السَّنَدُ الْعَلَّامَةُ وَالْحَ

خوب و صحیح است آنچہ نوشتہ است او را آقای بلند مرتبہ بسیار دانا و عالم بزرگ

خوب ہے وہ جسکو لکھا ہے سیّد سند علامہ اور حبر

الْمُعْتَمَدُ الْفَهَّامَةُ غَوْثُ الْاِسْلَامِ وَغِيَاثُ

اعتماد کردہ شدہ بسیار با فہم معین اسلام پناہ

الاَنامِ المَولَی المؤتمن حضرة الحاج میرزا

خلق صاحب اختیار باامانت حضرت حاج میرزا

انام آقای امین جناب حاج میرزا

محمد حسن العلامة الشیرازی متع الله

محمد حسن علامه شیرازی خیردہد خداوند

محمد حسن علامہ شیرازی نے نفع دیوی اللہ

المسلمین بفیض وجوده بمنّه وجوده

مسلمین را بفیض وجود این علامه بمن وجود خود یعنی خوب و صحیح نوشته است

مسلمین کو اونکی فیض وجود سے ساتھ اپنی احسان اور بخشش کے

فی هامش الکتاب المستطاب لذلک الجناب

این بزرگوار آنچه نوشته است در حاشیه این کتاب مستطاب انوار الابصار که تصنیف این جناب

حاشیہ مین اس کتاب مستطاب کے جو تصنیف ہے انجنابکی یعنی مصنف اس کتاب کے

الافضل المحروس عن الاوصاف

یعنی مصنف این کتاب که صاحب فضل است بر غیر خود که محتاج نیست در معرفت باوصاف

جو افضل اور مستغنی ہین اوصاف سے وہ کیا ہے جسکو لکہا ہے جناب میرزا نے

تقریظ صدر من اهله وصادف

این تقریظ سرکار میرزا التقریظی است که صادر شده است از اہل خود و مقارن است

ممدوح نے ایسے تقریظ ہے کہ صادر ہوی۔ ہے اوسکے اہل سے اور پہنچی

محله فی ذلک الباب وتمدیح مقرون

محل نمود را در این باب یعنی آنچه در کتاب بیان شده است و مدحی است مقرون

جگہ پائی ہے اس باب مین اور تعریف سے ہے مقرون

بالصدق والصواب عري عن وصمة

بصدق و صواب خالی است از عیب

بمعنے وصواب خالی ہے عیب

الشك والارتياب فطوبي لهما وحسن

شک و گمان پس عیش طیب حاصل باد از برای علامہ شیرازی و مصنف کتاب

شک اور بدگمانی سے پس عیش طیب حاصل ہوے اوندونو مقرظ و مصنف کیلئے

مآب ولعمري ان المصنف العلامة

و عاقبت خیر و قسم بجان خودم اینکه مصنف که علامہ است در علم

اور آخرت کی نیکی اور قسم کہاتا ہو مین اپنی جانکی تحقیق کہ مصنف علامہ

والمؤلف الفهامة لقد احسن واجاد

و مؤلف کتاب کہ فہامہ است ہرآینہ خوب بیان [illegible] و طریق

اور مؤلف فہامہ نے ہرآئینہ نہایت خوب بیان کیا ہے

ونعم ما افاد في تنقيح المراتب والمقام

نیک بیہودہ است و خوب افادہ کردہ است در تنقیح مراتب و مقام

اور خوب کی ہے اور خوب ہے وہ جو اوس مصنف نے فائدہ دیا ہے تحقیق مراتب اور

وتوضيح المطالب والمرام فينبغي لمن

و توضیح مطالب [illegible] مقاصد پس سزاوار است از برای

مقام میں اور روشن کرنے مطالب اور مرام میں پس چاہیے اوس

يسلك مسلك الرشاد وينهج منهج

کسیکه برود بر راه رشد و حرکت کند بر راه

شخص کو جو چلے راہ ہدایت پر اور قدم رکھے راستہ

السداد ان یتلقاه بالقبول والاتباع

صلاح اینکه اخذ کند این کتاب را بقبول و متابعت

راستے پر یہہ امر کہ لیوے اوس کتاب کو ساتہہ قبول اور متابعت اور

والانقیاد نسئل الله ان یشکر

وانقیاد سؤال میکنیم از خداوند که جزای نیک دہد سعی اورا

پیروی کے سؤال کرتے ہین ہم خدا سے اس امر کا کہ مصنف کے اس سعی کے عیوض

سعیه وسدد فی حل العویصات

و با صواب کند در حل مطالب مشکله

اوسے جزای نیک دیوی اور باصواب رکہے کہولنے مین مشکلات کے

رایه فانه لطیف رؤف وعلی عباده

رای او را پس بدرستیکه خداوند لطیف رؤف است وبر بندگان خود

رای اوسکے پس بتحقیق کہ وہی خدا کرم کرنیوالا اور رؤف ہے اور

من فضله عطوف فطوبی للمؤلف

از فضل خودش مهربان است پس عیش گوارا حاصل باد از برای مؤلف کتاب

اپنے بندون پر اپنے فضل سے مہربان ہے پس عیش طیب حاصل ہووے واسطے

وبما الف حرره خلف الامام المجاهد

واز جہتہ تالیف او نوشته است این تقریظ را ولد امام جهاد کننده و فرزند

مؤلف اس کتاب کے اور واسطے اوسکے جو اوسنے تالیف کیا ہے لکہا ہے اس تقریظ کو

وسلیل العلامة الزاهد خلف آیة الله

علامه زاهد خلف آیة الله

ولد امام جہاد کرنیوالے نے اور فرزند علامہ زاہد نے خلف آیة اللہ معروف

المدعو بحر العلوم الطباطبائي ابو القاسم

خوانده شده به بحر العلوم طبا طبائے ابو القاسم

معروف به بحر العلوم طبا طبائے ابو القاسم

الحسني الحسيني الطباطبائي

حسنے الحسینے طبا طبائے

حسنے حسینی طبا طبائے

بسمه تعالی چون مصنف کتاب انوار الابصار رساله نوشتند در جواب مسائلیکه سید نثار حسین عظیم آبادی سوال کرده بود آن مسائل را ازجناب ایشان وآن رساله مسمی شده بود برساله نثاریه پس بعضی از مؤمنین آن رساله را نیز بنظر علمای اعلام رسانیدند پس این بزرگواران تقریظ و تمدیح بران رساله مرقوم فرمودند و بمهر شریف مزین فرمودند پس مناسب شد که آن تقریظ و تمدیح در معرض تحریر درآید

صورت تقریظ و تمدیح سرکار شریعت مدار مجتهد العصر حجة الاسلام جناب مستطاب میرزا ابو القاسم طباطبائے مدظله العالی بر رساله نثاریه

بسم الله جاعل العلماء ورثة الانبیاء

بنام خداوندی که قرار دهنده است علما را وارثان انبیا

ساتهه نام اوس خدا کے جو کرنیوالا ہے عالمونکو وارث انبیا کا

وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الْمُفَضِّلِ مِدَادَهُمْ عَلٰى دِمَاءِ الشُّهَدَاءِ

وحمد مر خدایکه تفضیل دهنده است سیاهی دوات ایشان را بر خون های شهدا

اور حمد ہے واسطے ایسے خدا کے جو فضیلت دینی والا ہے سیاہی علما کو اوپر خون شہدا

وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰى أَشْرَفِ الرُّسُلِ

ورحمت و درود بر اشرف پیغمبران

اور صلوٰۃ و سلام نازل ہووے اشرف پیغمبروں کے

وَسَيِّدِ الْأَصْفِيَاءِ مُحَمَّدِ الْمَبْعُوثِ إِلٰى كَافَّةِ

و سید برگزیده شده گان محمد که برانگیخته شده است بسوی همه

اور سید برگزیدوں کے محمد پر جو ہدایت کرنیکے لیے بھیجے گئے طرف کل

أَهْلِ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ وَعَلٰى آلِهِ الْغُرِّ الْمَيَامِينِ

اہل زمین و آسمان و بر آل او که سفید رویان

اہل زمین و اہل آسمان کے اور اونکی آل پر جو سفید رو اور بابرکت

الْأَتْقِيَاءِ الَّذِيْنَ صَبَرُوا فِي الْمَشَاقِّ وَ

و صاحبان برکت و پرہیزگارند که صبر کردند در موارد مشقت

اور پرہیزگار ہیں جنہوں نے صبر کیا مشقتوں میں اور اوٹھایا

تَحَمَّلُوا وُجُوْهَ الْأَذٰى مِنْ أَهْلِ الْبَغْيِ وَالْحَسَدِ

و متحمل شدند اقسام اذیت ہا را از اہل سرکشی و حسد

طرح طرح کے اذیتوں کو صاحبان بغاوت و حسد

وَالشِّقَاقِ وَالنِّفَاقِ وَلَعْنَةُ اللّٰهِ عَلٰى أَعْدَائِهِمْ

و شقاق و نفاق و لعنت خداوند بر دشمنان ایشان

و عداوت و نفاق سے اور لعنت خدا کے ہوی اونکی دشمنوں پر

الْمَطْرُودِينَ عَنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ الْخَلَّاقِ وَبَعْدُ

که رانده شده اند از رحمت خداوند خلاق و بعد

جو دور کے ہوئے ہیں رحمت خداوند خلاق سے اور بعد

فَعَبْرُ خَفِيٍّ عَلٰى كُلِّ قَرِيبٍ وَبَعِيدٍ وَمَنْ

پس مخفی نماند بر ہر نزدیک و دور و کسیکه فرا دارد گوش را

حمد و نعت کے پس پوشیدہ نرہے ہر نزدیک و دور اور اوس

أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ أَنَّ جَنَابَ الْعَالِمِ

و حاضر دارد قلب را اینکه جناب عالم

شخص پر جسنے کان لگا کر دل سے سنا یہ امر کہ تحقیق کہ جناب عالم

الْعَامِلَ وَالْفَقِيهَ الْكَامِلَ وَالْمُجْتَهِدَ الْبَارَّ

عامل فقیه کامل و مجتهد کثیر الخیر

عامل اور فقیہ کامل اور مجتہد نیکوکار

الْمُهَذَّبَ الْبَاذِلَ ذِي الْفَضْلِ الْجَلِيِّ

مهذب الاخلاق بذل کننده صاحب فضل ظاهر

بالتہذیب سخی روشن تفضل

حَضْرَتِ الْمَوْلَوِيِّ الْحَاجِّ شَيْخِ مُحَمَّدْ عَلِي

حضرت مولوی حاج شیخ محمد علی

حضرت مولوی حاج شیخ محمد علی

الْخُرَاسَانِي دَامَ عُلَاهُ وَزِيدَ بَيْنَ الْأَعْلَامِ

خراسانی دائم باد بلندی او و زیاد باد درمیان علمای

خراسانی ہمیشہ ہوے بلندی اونکی اور زیادہ ہوی علمای

سَنَاهُ مَن لَا تَخفی مَرَاتِبُهُ السَّامِيَةُ وَمَقَامَاتُهُ

ارتفاع مرتبۂ او از کسانی است کہ مخفی نیست مراتب مرتفعۂ او و مقامات

ارتفاع اونکا اونلوگون میں سے ہیں کہ جنکی نہیں چھپے ہیں مراتب بلند اور مقامات

العَالِيَةُ فِي العِلْمِ وَالعَمَلِ وَالاِجْتِهَادِ وَالفَضلِ

عالیہ او در علم او عمل و اجتہاد و فضل

عالی علم اور عمل اور اجتہاد اور فضل

وَالوَرَعِ وَالسَّدَادِ عَلَى اَحَدٍ مِنَ المُنْصِفِينَ

و ورع و صواب در قول و عمل بر ہیچکس از منصفین از

اور تقوی اور راستی قول اور عمل میں کسی شخص پر منصفین سے

مِنْ اَهْلِ العِلْمِ وَالرَّشَادِ وَاَيْمُ اللهِ تَعَالَى اَنَّ

اہل علم و صلاح و قسم بخدای تعالے انکہ

علم و راستی والونمیں اور قسم ہے اللہ تعالی کی

جَلَالَةَ قَدْرِهِ اَجْلَى مِنْ اَنْ تَبِينَ وَتَظْهَرَ

جلالت قدر او ظاہر تر است از اینکہ بیان شود و ظاہر گردد

بحقیق کہ اونکی جلالت قدر روشن زیادہ ہے اس بات سے کہ بیان و ظاہر ہے

وَنَبَالَةَ شَانِهِ اَظْهَرُ مِنْ اَنْ تُشْرَحَ وَتُذْكَرَ

و نجابت شان او ظاہر تر است از اینکہ شرح شود و ذکر گردد

کیجاوے اور بزرگی شان اونکی زیادہ کھلنے ہوئے ہے اس امر سے کہ شرح

كَيْفَ وَجَنَابُهُ دَامَ ظِلُّهُ مِنْ اَسَاطِينِ العُلَمَا

چگونہ و حال آنکہ جناب او دام ظلہ از اساطین علماء

کیجاوی اور ذکر میں آسیے ایسا کیونکر نہو حالانکہ وہ جناب ہمیشہ اونکا سایہ رہا ہے

الاعلام واجلاء الفضلاء العظام والعجب

اعلامند و از بزرگان فضلاء عظامند و عجب

اعلام اور بزرگان فضلاء عظام میں سے ہیں اور بڑا

كل العجب خفاء مراتب ذلك العلام السامي

کل عجب است پوشیدہ کے مراتب این علام بلند

تعجب ہے چھپنے سے مرتبوں اس علامہ عالی

المقام على بعض الخواص والعوام مع قربهم

مقام بر بعض خواص و عوام با قرب ایشان

مقام کے بعضے خاص و عام لوگوں پر باوجود نزدیکی

من حضرته وادراكهم فيض مصاحبته

از حضرت او و ادراک ایشان فیض مصاحبتہ او را

آنجناب سے اور ادراک فیضان صحبت آنحضرت کے تا اینکہ

حتى آل امرهم الى اختبار مثل جنابه

تا اینکہ کشیدہ است امر ایشان بسوی آزمایش مثل جناب او

رجوع ہوئے وہ طرف امتحان لینے ان جیسے کے ساتھ جواب

باجوبة تلك المسائل ودفع تلك التوهمات

بجوابہای این مسائل و دفع این توہمات

طلب کرنے ان مسائل ای مسائل مشار بہ کے اور بدلائل دفع کرنے ان

بالدلائل ولعمري ان ذلك الجناب المحروس

بدلائل و بجان خودم قسم اینکہ این جناب بی عز محتاج است در معرض

توہمات کے اور قسم ہے مجھے اپنی عمر کی تحقیق کہ یہ جناب مستغنی

عَنِ الْاَوْصَافِ مِمَّنْ عَلَا قَدْرُهُ وَتَعَالٰى شَانُهُ

از معرفت باوصاف از کسانیست که عالیست قدر او و بلند است شان او

صفات اون لوگون مین سی مین کہ جنکی قدر عالی ہی اور شان بلند ہی

عَنِ التَّعَرُّضِ لِمِثْلِهَا بِنِطَاقِ الْبَيَانِ فَضْلًا

از اینکہ متعرض شود از برای جواب این مسائل بہ بیان بزبان چہ جائے

ان جیسے سائل کے جواب دینے سے زبانسے چہ جائیکہ

عَنْ تَرْقِيمِهَا وَتَرْسِيمِهَا بِذٰلِكَ الْعُنْوَانِ وَ

نوشتن آن اجوبہ و تحریر آن باین عنوان و شاید جناب یعنی

لکھنا اور تحریر فرمانا باین عنوان اور شاید وہ جناب

لَعَلَّهُ زِيدَ فَضْلُهُ اضْطُرَّ بِبَعْضِ الْوُجُوهِ

مصنف زید فضلہ مضطر شدہ است بعض از وجوہ

اونکا فضل زیادہ ہوی مجبور ہوی ہوں بعض وجوہ سے

اِلَى التَّعَرُّضِ لِلْجَوَابِ كَمَا اَشَارَ اِلَيْهِ فِي

بسوی متعرض شدن از برای جواب ہمچنانکہ اشارہ کردہ است بسوی این

طرف لکھنے جواب کے جیسا کہ اوہنون نے اسکی طرف اشارہ کیا ہے

اَوَّلِ الْكِتَابِ فَكَانَ اَجْرُهُ اِنْشَاءَ اللّٰهُ تَعَا

در اول کتاب پس میباشد اجر او انشا اللہ تعالےٰ

اول کتاب مین ای سائل شاید ہمین پس ہوے اجر اونکا انشاءاللہ تعالےٰ

عَلَى اللّٰهِ الْوَهَّابِ وَكَيْفَ كَانَ فَكُلَّمَا كَتَبَهُ

بر خدائے وہاب وکیف کان پس آنچہ نوشتہ است او

اللہ وہاب پر اور جسطرح ہو ہو پس وہ سب جسکو لکھا ہے اوسنے کتاب مین

فيه ذلك الموفق للثواب فهو مقرون

مصنف در این رسالہ اشارہ از جوابہا آن مصنف کہ توفیق دادہ شدہ است

ای مسائل ہمارے رسالہ میں اوس صواب کی توفیق دی گئی ہے پس وہ ہے

بالصحة والصدق والصواب فطوبى

از برای ثواب پس آن جواب ہا مقرون است بصحت و صدق و صواب پس

مقرون بصحت و راستی و صواب پس عیش

له وحسن مآب ولمن صدقه وتبعه

عیش طیب باد از برای او و نیکوئی مرجع و از برای کسیکہ

طیب ہوی واسطے اوس مصنف کے اور نیکی آخر تک اور واسطے اوس

من المؤمنين الاطياب بمحمد وآله الاخيار

تصدیق کند او را و متابعت کند او را از مومنین اطیاب بحق محمد و آل محمد کہ اخیار اند

شخص کے جو اوس جناب کی تصدیق اور پیروی کرے پاکیزہ ترین

الانجاب حرر باملاء من الخاطي خلف

و نجیب ہا پند نوشتہ شدہ است باملاء از خاطی خلف

مومنین سے بحق محمد و آلہ الاخیار الانجاب لکھا گیا یہہ مذکور ساتھہ املا

المجاهد وسليل العلامة الزاهد صاحب

جہاد کنندہ و ولد علامہ زاہد صاحب

خاطی خلف جہاد کرنیوالے اور ولد علامہ زاہد صاحب کتاب

الرياض وخلف آية الله بحر العلوم الطبا

کتاب ریاض یعنی شرح کبیر و ولد آیۃ اللہ آقا سید مہدی بحر العلوم طباطبا

ریاض یعنی شرح کبیر اور بیٹے آیۃ اللہ بحر العلوم طباطبائی

طباطبائی ابوالقاسم الحسنی الحسینی الطباطبائی

ابوالقاسم حسنی حسینی طباطبائی

صورت تقریظ سرکار افضل العلما والمجتهدین حجۃ الانام جناب

شریعت مدار فاضل شرابیانی مدظلہ العالی بر رسالہ ثمار

بسم اللہ الرحمن الرحیم

ھذا المجموع اللطیف والمؤلف المنیف

این مجموع لطیف یعنی غامض غیر سہل الفہم وجمع شدہ مرتفع

یہہ مجموعہ لطیف اور مؤلف بلند قدر مشتمل ہے

مشتمل علی تحقیقات فائقۃ وتدقیقات

بلند مشتمل است بر تحقیقات فائقہ بر ہر تحقیق وتدقیقات

ایسے تحقیقات فائقہ اور تدقیقات عمدگی سے تعجب دینوالے

رائقۃ ونکات خفیۃ ولطائف بہیۃ

خالص از ایراد ونکات خفیہ بر غیر صاحب استعداد ولطائفیکہ حسن

اور نکتوں باریک اور لطائف روشن اور فضیلتوں ظاہر پیدا کرنیوالے

وفضائل جلیۃ مما یشہد لمؤلفہ بعلو

او بعجب آورندہ است وفضائل ظاہر وہویدا ازانکہ شہادت میدہد از

دیتے ہیں اپنے مؤلف کے علوی رتبہ اور زیادتی فضیلت

الرتبۃ ووفور الفضیلۃ وانہ من الاوتاد

والبالغين ملين الاجتهاد الى اقصى نهاية

و از کسانیکه رسیده است از مقام اجتهاد بسوی اقصی چیزے از

اور پہنچنیوالو مین سے ہین اجتہاد کے اوس انتہائی درجہ پر جو مقصود

يراد ولعمري انه قد اجاد فيما افاد

مقام اجتهاد که اراده میشود و هر آئینه قسم بجان خودم که این مؤلف خوب

ہوتا ہے اور قسم ہے مجھے اپنے عمر کے بتحقیق کہ انجناب نے

وذلك فضل الله يؤتيه من يشاء

بیان کرده است در آنچه بیان کرده است و آنچه ذکر شد فضل خداوند است

حقیقت یہ ہے اوس امر مین جو اونہون نے بیان کیا ہے اور یہہ خدا کا

حرره الاحقر الجاني محمد النجفي الشرابياني

که میدهد او را بهرکس بخواهد نوشته این مدیح و التقریظ را

فضل ہے دیتا ہے خدا جسکو چاہتا ہے لکھا ہے اسکو

تمت این تقریظات در حاشیه این

دو کتاب بخط و مهر این بزرگواران

در نزد جناب مصنف موجود است هرکس بخواهد بزیارت آن مشرف شود

بتاریخ دوازدهم شهر ربیع الاول ... تحریر شد